



۷۲ ورق ۱۷ ط ۱۴۳۱ هجری
عنا

آستان قدس رضوی
کتابخانه ملی ملک - طهران
شماره ۴۰۰۷
تاریخ ثبت ۲۸ مرداد ۱۳۳۱

بازدید شد

۱۳۵۱

رسالة تسمى موسى بكشف واسرف در علم حكمة و
تأليف هدايت محمد بن محمد حسين آستاني
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب السموات ورب الارض رب العالمين وله الكبرياء
في السموات والارض وهو العزيز الحكيم ان الله وملائكته يصلون
على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما **اما بعد**
بر صاحبنا ذوق و ذكا كالشمس وسط السماء روشن و ظاهر
که مجموع هو و لغت بنا با ندامت کسالت توام و فتمی ایبه هر دو
ذوال خواهد بود سلطنتی که هم فنانیت عالم فقر درویشی است **حافظ**
دولتی که بنا سد غم ز آسین وال بی تکلف بشنود ملت در دنیا
لذتی که از ندامت کسالت مصون و محفوظ است طامغ و بهر کار
و با و خدایت در این امر فخر بصیرت و معرفت بیشتر است اجرو
آن افضل خواهد بود صاحبنا دانش و تکین و عالمان علم الیقین
مسلم دانسته اند که علم و حکمت و معرفت بتعلیم و تعلم حاصل شود
و صفی در این علم نور یقین در الله فی قلبی من یسار فرموده اند و
مقصود از علم علم حکمت عرفانست زیرا که این علم علم صفی است



و سایر علوم علم الفاظ و اصطلاح علم الفاظ و باید و ناعلم
 و تعلم نتوان حاصل نمود مباحثه و مجادله و مجادله در خود می
 باشد ولی شرط تعلیم علم معنی سکون خاطر است زیرا که مطلع آن
 قلب است و معلم این علم خدایست و قلب هر چیزی بر ابعالم غیب
 الغیب الهی پس واضح و آشکار است که ازان راه علوم بطلان
 علم کشف و اشراق میشود و هنگام تحصیل یاد و ظلت است که وقت
 جمعیت حواس است مفرد داشته اند **مناجات** غیبی که عاشقان
 بسبب آن کنند؛ کرد در و بام دوست پر و از کنند؛ هر جا که درین
 بسبب در بندند؛ الا در دوستی بسبب باز کنند؛ هر که از معلم
 علم آموخت علم معنی شد و آنکه از طریقہ قیل و قال تحصیل نمود
 بر مجلس افزود **رباع** در مذهب عاشقان قرار در گراست؛ در
 می عشق اعمار هر گراست؛ هر علم که در مد رسه حاصل کرد بدید
 کار در گراست معسوق کار در گراست؛ جمیع حکما در وقت سکوت
 علم می آموختند هنگام تکلم اوقات تعطیل آنها بوده است از نشأ
 ولایت پناه منقولست ما نزل احد الا و قلبه عیان یدر لته بها
 الغیب فاذا اراد الله بعد خیر الافتح له عین قلبه و نیز ازان باب
 مدنیة علم مرویست که فرمودند لیس العلم فی السماء فینزل علیکم



ولا في تخوم الارض فيخرج لكم ولكن العلم بجوارح قلوبكم نادوا بارب
 الرقعاتين يظهر لكم پس علی که مبنای آن بعارضه و تکرار الفاظ
 آن قلت با استد علم بجوارح است از چنین طریق تحصیل حق
 هرگز نخواهد زیرا که مقصودشان ابطال قول طرف مقابل است
 ولو كان حقاً **رباً** ما لحظه اگر نفس تو محکوم شود علم هر انبیاء
 معلوم شود آن صورتی که جهان طالب است در آنست
 تو مضموم شود پس حق حقیقی علم معنی که الفاظ است که از
 بعالم غیب الغیوب مطلق دلالت نماید **رباً** ما از خواهر جمله حدیث
 عز با ما کن زد بگری خود کن ما زیبایم یاد ما زیبا کن با ما
 دودله مباش دل یکتا کن حکا خدا را بسط الحقیقه کل الانبیاء
 میدانند بسط در مقابل هر کسیت نسبت این لفظ را بوجوب الوجود
 دادن خطا است زیرا که هر یک از عناصر را بعد از منفرد بسطی
 گویند خدا تعالی و موجود هر یک هر بسط است پس حقیقه
 خداوند غیب الغیوب مطلق است که و کیف و چون و چقدر
 طرف و جهت را در و راه نیست و این عالم در قلب انبیاء منقول است
 که همیشه حاضر و ناظر مخلوقات خود بود هر چه و حرکت آنهاست
 و عالمست برضا بر زیرا که خود در وضعی مضموم است و همین جهت از



و مثل وحد و عدل و تولد و تاسل و مجموع صفات سلبیه
 و بر آست مولوی در مشنوی میفرماید **مشنوی** ای کان تیرها
 بر ساخته **صید** نزدیک و تود و در انداخته **مخ** افریفت
 سز جل لورید **توفکند** تیر فکرت را بسید **هر که** دور انداز
 او دورتر **از چنین** صید است او همچو **تیر** و نیز شاعر میگوید
 در ضمیر ما نمیکند بغیر از دوست کس **هر دو عالم** کوید شمن ده
 که ما را دوست بس **و باز** صلابی روی در مشنوی میفرماید
 انصالی بے تکلیف بقیاس **هت** نیا الناس لبها جاناس
 نقصش از بسبب حقیقت عناصر ربیع است که بنیان عالم امکان
 باین چهار حقیقت مستحکم است و این جمله **بها عالم غیب العیون** راه
 و رابطه معنویت که آنی انقطاع نمی یابد سجان من خلق الاله
 و هو غیبها و اخفاها و آن رابطه غیبی در هر شیئی از آسما ^{مظهر} که
 اسم حی حدایت یافته بوده باشد موجود است هر دقیقه که ^{بطله} راه ذی
 مسدود بشود آن چیز ذرات میشود چنانچه معادن ^{سجلا} و
 مادامیکه در جای موضع خود هستند ذی روح و مظهر اسم حی ^{الهی}
 میباشند و قتیکه از موضع خود خارج شدند روح بنانی و
 جادای آنها ساقط و راه رابطه آنها به عالم غیب العیوب مسدود و ^{جمله}

اموات خواهند بود و داخل در زمره جیفه و مردارند حقیقتاً
 جیفه و طالها کلابه لیل صدق و یغی است بدین است که ^{تقصو}
 از دنیا زینت و زخارفی که در او است میبایستد و آنجه ایسای
 هستند که از معادن خارج شده اند حال جیفه بجز آنکه اصل
 است از ساقط شدن روح جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی
 و ملکوتی که در آنها بوده است و این قاعده از عشرت الهی فرس
 و برقرار است امکان ندارد چیزی در عالم رابطه بعالم غیب
 مطلق داشته باشد و از جمله اموات بشود چون که می اسم در است
 خداست و قنیکه بسیار با عالم غیب الغیوبیاه رابطه مفتوح است
 ناچار از این اسم در بسیار ظاهر میشود و آن عالم غیب الغیوب ^{مطلق}
 که خالق و موجود است داخل فی الاسباء لایا لهما از جنه ^{روح}
عن الاسباء لایا لیبایته وصل او در خارج صورت نیست که در آئینه
 منعکس میشود و آن صورت چنانچه داخل در جزای آئینه ^{ندند}
 است خایج از آئینه نیز نیباید پس از برای خدا وند و جیب
 تحت و فوق همین و بسیار نیست ایما تو کوا فتم وجهه الله کواه
 مقالات عالم امکان از دو حقیقه و معنی بر آن خداوند است ^{در}
 صورت و ظاهر و حال از او است در هر چیزی حاضر و موجود و اول است

عالم امکان اندامان کبریا و جللال او کوتاه و ان ملائظه عیون منزه
 و برت است **منقر** چه رسی بکوی دلین **۴** اونی بکوی بگذر **۴** که
 نیز د این سخنها **۴** یجواب این ترانی **۴** و دران وجود و وحدت روست
 ولی نه از حیثیت عدد بلکه حقیقت است فوق الحقایق که در کنه
 و عظمت باحد و منفرد است و موجود است با بنیعی که ظان الحق
 و التوی بدون شبهه همان ریت سقف رفوع خواهد بود آنچه
 که مورچه را ایجاد فرموده و ب حرکت میآورد سلسله اوجید و محرک
 فیلهم اوست پس در استیاء تعدد موجود در موجود وحدت
 روست شئوی مولوی میفرماید **شئوی** نور مصباح است در ذوالجلال
 صفت خلق است آن خینه و سفال **۴** لاهور در نظر باشد **۴**
 در طبها بنود الاتحاد **۴** نورش فدیله چون آمیختند
 نور اندر خورشان اعداد چند **۴** آن همه و از نظر فنا مشرک شده **۴**
 نور دید آن مومن و مدرك شده **۴** چون نظر بر روح افتد جسم **۴**
 پس یکی پسند خلیل و مصطفی **۴** چون نظر بر ظرفا افتد روح **۴**
 پس دو پسند شیت را نوح **۴** و قلب احم سالفة معتقد این بود
 که خداوند جسمی است بتبرک و نورانی که در فرائد آسمان متکسر
 و اوضاع تجمل و سلطنتی بطور کمال دارد و از سطح محدث افلاک

همیشه بطبقات زمین ناظر میباشد و نفاذ امری دارد که هر چه
 خطاب کن و بسد نور آفتاب کون خواهد شد حضرت ابراهیم خلیل
 بجهت دفع این شبهه در زمین بطحاخانه از کل بنا نمود و آفتاب
 بیت الله گذاشت تا هر که داخل خانه بشود و خانه را ظاهر
 انصافش خالی به چند بطوریکه در این خانه حاضر است در
 آسمان هم همان طوری حاضر است و بطوریکه ظاهر این خانه از
 وجود خداوند خالیست آسمان هم از وجود خداوند خالی
 پس خانه کعبه را از الارض جدا خلق است که آستین است
 از ظاهر محو و خارج می کند **سفر** در کعبه کردل سو غیر است
 طاعت هر فن کعبه در است **سفر** کردل بخدا و ساکن میکند
 خردن باس که عاقبت بخیر است **سفر** در این جزو زبان هم استخامی
 هستند که هر گاه از وجود واجب الوجود از آنها سؤال شود کلام
 چندی پان می کنند که حسبیت بجهت خداوند ثابت میشود
 امتیازیکه دارد بلفظ لا کلا اجسام کلمات و الفاظ را بقسمی بیان
 می کنند که هیچکس بسیار بزرگ لطیف و زین که سلطنتی در دنیا
 استقرار و استقلال داشته بنظری آید و از جمله می گویند که در
 اسرار فیل صورت میدهند جمیع موجودات قبض روح میشوند در عالم

امکان هیچ چیز غیر از وجود واجب الوجود باقی نیماند حتی آنکه
هم معدوم میشوند پس خداوند با طرف نظری کند در عالم امکان
دیاری نمی بیند پس میفرماید لن الملك اليوم وابد جوابی نمی
شنوند مجدداً میفرماید لله الواحد القهار این حرف معارض است
با حدیث خلقتمکم للبقاء لا للفناء زیرا که ارواح خلایق که در ^{قلب}
شال هستند در عالم امکان سرچو ند آنها موت خود را دیده اند
و مجدداً موتی بجهت آنها نخواهد بود و منعم بنعم ابدی هستند
که هرگز از آنها مقطوع نمیشود و همچنین معارض است با آنچه
در اثبات واجب الوجود گفته اند که المعرفة بذل الی البعیر الی آخره
از بعیر استدلال بوجود بعیر نموده اند چنانچه نبودن بعیر
خواهد بود نبودن خلق نیز دلیل نبودن خالق نباشد و آنچه
خلق دلیل وجود خالق است زیرا که از قیاض قطع فیض محالست
نبودن مخلوق را دلیل بر عدم خالق باید دانست چنانچه امکان
عقلی نخواهد داشت که با بردن چراغ و آفتاب چنانچه هیچوقت از
حال تا ازل عالم از مخلوق خالی نبوده است همچنین الی ابد از
مخلوق خالی نخواهد بود کان الله ولم یکن معه شیء را جوابی غیر
از آن کان نیست و بعضی استخام مثل میزنند باینکه ممکن است

باشد و خالق نکند مثل بنا که حاضر است و چیزی نیسازد و این
انتخاب صوفی نفهمیده اند که فرضت ما بین صفاتی که عین
ذاتت با صفاتی که خارج ذاتت نور چراغ عین ذاتت است
امکان ندارد از سلب بشود ناچار هر کجا چراغ موجود باشد
البته تاریکی نخواهد بود خالق و خلاق و موجود و مخدوم و نور
و ذائق و غیره از جمله صفاتی هستند که لزوماً از اشیاء ذرات
مقدمه سلب نمیشود بلکه عین ذاتت در آیه و هو الذی
خلق السموات والأرض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلو
ابنکم احسن عیال و لن قلت انکم معبودون بزید الموت لیقولن
الذین کفرو ان هذا الاصح صیبه کفتکوها کرده اند و تحقیق
معلوم نند که معنی و کان عرشه علی الماء چه چیز است و مقصود
از عرش در این آیه چیست و لا عرش من معانی عدیده است بلکه
ظاهر هر چیز بر عرش گفته اند چنانچه در آیه الرحمن علی العرش
استوی مقصود بلندی معنویت و نیز قرارگاه و آرامگاه
چیز بر اهرام عرش می گویند چنانچه در قصه بلقیس میفرماید ای
و جدت امرأة نملکم و اودیت من کل شیء و لها عرش عظیم و
در همین قصه میفرماید قال یا ایها اللایکم یا بنی بر شما قبل

ان با نون



ان با توفی سلبین و مقصود از معنی و کان عشره علی الملأ اینست
که قرارگاه و آرامگاه خداوند بر جیات و زند رکبت و این معنی
از لفظ ما مفهوم میشود چنانکه در آیه دیگر میفرماید و فر الملأ
کلیشی مح افلا یؤمنون بدانکه علیین عالم امکان را عرض گویند
و همین آنرا فرس نامند و بیان عالم امکان از عرض و فرس
بر حقیقت و صورت عناصر بر بقه قرار گرفته است و اینها
در حقیقت و نفس الامر در آن هستند و متاع دارند و آیه
و این سبحه الا یسبح بحمد و لکن لا یفقهون تسبیح کوه مطلب
است زیرا که تسبیح بخدا نمودن دلیل بر لذت و ذی شعور
و ذوی العقول بودن اشیاء است نه ثابت اینست که با مخفی
است ملای روم در شغوی میفرماید سبحه ذرات عالم در نهان
با تو میگویند روزان شبان ما سميع و بصیر هر و خوشیم
و از شما نا محران ما خوانیم چون دانستیکه مدرك و شعر هستند
بدانکه جمله عرض عالم امکان حقیقت و صورت عناصر را بجمع میداند
که بیان وجود با آنها مستحکم و بر قرار است و هر يك از حقیقت این
چهار عناصر کلی هستند که در غنی آنها افراد است بلا آنکه اربع
که جمله عرض هستند در واقع حقیقت این چهار عنصر است و این کلام

در ظاهر و بادی نظر قدری شاق و رکیک نظر می آید چون اندک
 تفکر و تامل شود محقق می شود که همین است و جز این نیست و
 بجهت ظهور و طلب اندک بسط میدهیم و میگوئیم حقیقت کلیه
 عنصر آب جبرئیل است و لفظ جبرئیل در اخذ معنی مخصوصی
 ندارد اما کلی می رود که با اصطلاح خلق قدیم جبرئیل یعنی
 آب بوده باشد در حدیث است که جبرئیل را روح را که مایه ^{چنانچه}
 هستند در رحم با جسم میدهد و این حدیث مطابق است با آیه
 و من الماء کلشی می پس جبرئیل یکی از چهار حقیقت بسط عالم
 است که جزء وجود هر ذی وجود است از آسمان و زمین بحسب
 و صورت آنچه هست لا بد و لاجرم دارای جزئی از حقیقت آن
 و آن حقیقت کلی صورت ظاهرش سبب حیات ظاهر اجسام است
 و معنی باطنش سبب حیات قالبی است هر چند حقیقت
 کلیه او در هر موضعی بی صورتی که نخواهد ممکن است ظاهر
 در آن نباشد چنانچه در حضور خاتم انبیاء بصورتی که کلیه مرتبه
 می شد در حدیث همه انبیاء بی صورتی که میخواهد ظاهر می شد آن
 صورتی که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله است که آنجا بر این
 عارض شد حقیقت کلیه جبرئیل بود که در جمیع اجزای عالم ساری

و آن صورت را خاتم انبیا بعلم الیقین میدانست خواهش مین الیقین
 فرمود و همچنین اسرافیل حقیقه عنصری است از آنست که نغمه صوت
 با و مخصوص داشته اند و میکائیل حقیقت عنصر خاکست و صورت
 ظاهر خاک منبت از ناز غلو است از آنست که وقت از ناز
 با و منسوب نموده اند و عزرائیل حقیقت عنصر آتش است که قهر
 و غلبه غفلت در عالم امکان از اثر وجود اوست در همین واسطه
 ارواح تعلق با و دارد و هر یک از این چهار حقیقت مدرك و شعرانه
 و کلی میباشد که در ضمن آنها افراد است هر فرد یکی یکی از این
 کلی مخلوق و موجود شود در تحت اختیار و اقتدار اصل خود
 میباشد احدی با این مضمون زیاد است که چندین هزار
 ملک در تحت اختیار جبرئیل هستند چنین مفهوم میشود که
 آن ملائکه از عنصر آب آفریده شده اند که تابع اصل خود ست
 میباشد و هر یک از هر عنصری که موجود بشوند تابع آن اصل
 خواهد بود و فرق مابین انسان و ملک اینست که انسان از
 چهار عنصر خلقت شده است و ملک از حقیقت یک عنصر ^{فصل}
 انسان بر ملک بهین علت خواهد بود ملائکه جمیعاً بعضی از آب
 و برخی از خاک فقط و کرده از یاد مطلق و جمیع آنس مطلق ایجاد شده



و از اینست که گفته اند ملائکه طوائف عهده بسیارند مخلوقند
 از هر عصری یک طائفه مخصوص خواهد بود ولی مخلوق از هر ^{انسان} جای
 حضرت بواسطه امتزاج عناصر یک طائفه بدین نیست و اگر ^{را}
 بطوریکه اهل ظاهر تصور می کنند بنیان عالی مستحکم و در ^{نوع}
 اختلاف بدینیم و چهار گوشه اولاد دوش این چهار ملک نصب ^{کنند}
 و بهین تقصیل انبیا را حله عرض بخوانیم معایب کلی بهم ^{رسد}
 اولاً باید بگوئیم که هیچیک از مخلوقات را ناسبت نیست که در ^{عرش}
 جا و منزل بدهند و حالی بودن این چنین بنای معبر هم ^{نست}
 و عیب هم نباید آفریدند باشد العیاذ بالله باید گفته شود
 که سکناى عرش مخصوص ذات واجب الوجود است و معتقدند ^{ند}
 جماعتی بتویم که خدا را جسم میدانند دیگر اینکه حله عرش همچو
 از کار خودشان عقلت نباید دانسته باشند وقتیکه جبرئیل ^{صد}
 حضرت رسول حاضر می شد یا باید بگوئیم که در ذهاب ^{ایست}
 پایه عرش را در دست داشت با باید که معترف شویم که در اوقات
 ماوریت از دوش بر میداشت لابد اعوجاج در عرش بهم ^{رسد}
 و آن ضلع پایین میانند و محل عرش را هم از شدت عظمت سایر ملائکه
 نمیتوانند از عمد بر آید اقصا صای چهار ملک دارد و همچنین ^{هم}

سایر جمله عرش را هم در آن واحد با امری مأمور بکنند که بدو چهار گوشه
 عرش نگویند نخواهد شد پس بحکم آیه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ که
 صحت آنها ثابت شده باشد باید ترجیح و تاویل نبود زیرا که سبب
 وائمه اطهار فرمایند که فرموده اند باقتضای فهم و عقل سؤال
 کرده بوده است دیگر آنکه امام باید در جماعت تابع اضعف
 مأمورین باشد بالقطع در مطابقت خلق اشخاص قلیل الله
 و ضعیف العقل باضعاف مضاعفه باده اشخاصی هستند که با
 ذکاوت و صاحب بدی که قوی میباشند و ذکر مطالب محتمله آنها غیر از
 مجسم کردن و مثل نمودن چاره نخواهد داشت ولی اشخاص طیفه
 از بیان لفظ و اشاره مختصر بی معانی عالییه مطالب غامضه خواهند
 بود از کرامت و اعجاز عمده انبیا و اولیاء انبیا که از فرمایشات
 آنها از هر قبیل اشخاص استنبض میشوند بلکه در مجموع که اهل لغات
 باشند و وقتیکه پیغمبر یا امام کلامی بفرمایند هر یک از این اشخاص
 بلیغ خودشان استماع می کنند همان کلام را و احوال لغت علی
 میشوند از آن ترکی استماع مینمایند اهل فربک و هند و غیره لغت
 خودشان را سموع می کنند و حال آنکه زیاده از این کلام در آن
 محض فرمایش نشده است بلکه مجموع حیوانات و نباتات و جمادات

که حاضرند استماع آن کلام می کنند مستفیض میشوند و بطور لغت
 خودشان میشوند و ماهر گز نشنیدیم که در محضر غیر بی امام که
 اجتماع امم مختلفه بشود ایستاد از احتیاج تبرجم باشد یا آنکه آنها
 در طفولیت در نزد معلم لسانها و مختلفه تعلیم گرفته باشند پس
 باقتضای صحت توجیه و تاویل هر گاه کفته بشود که کلامه امکان
 بحکم آیه الرحمن علی العرش استوی عرش میباشد و حامل این عرش
 امکان حقیقه عناصر ربعه که هر یک از آنها بمنزله ملک است که حامل
 عرش امکان بشوند جای وحشت واضطرار نباید بشود و کوننده را
 تکفیر نباید بکنند در اصول کافی مسطور است که از علی بن ابیطالب
 سؤال نمودند از آینه و مجل عرش ربیع فرمودم بومند ثمانیه فقط
امیر المؤمنین ۴۰ ان العرش خلق الله تعالی من انوار اربعة نور احمی منه
احمرت الحمرة و نور اخضر منه اخضرت الخضرة و نور اصفر منه اصفرت
الصفرة و نور ابيض منه ابيضت البياض الى آخر الحدیث از تعیین
 الوان نوری که عرش از او ایجاد شد واضح است که انوار اربعة حقیقه
 عناصر اربع است نور احم حقیقه هوائ نور اخضر حقیقه خالدا
 نور اصفر حقیقه آتش است نور ابيض حقیقه آب است که عرش و عرش
 کائینات باین چهار حقیقه آفرید شد صورت و معنی این چهار چیز

هست چنین میشود که از طبیعت و حقیقت آنها اجرام علوی و مجرد
 خلق شده اند و از صورت ظاهر آنها اجسام سفلی و قوالب
 عنصری بجایی بوجود شد و ایضا حدیثیست که قدیلهای
 عرش دارو سن می کنند بی چندین هزار قدیل در عرش ^{خسته}
 میشود هر گاه عرش نورانی و روشنست و در حاجت از روشن
 چراغ نیست بلکه نور خودش روشن کند سموات و ارضین می
 باشد روشن کردن چراغ در عرش تحصیل حاصل و بمنزله آب
 پاشیدن بر روی حوض است هر گاه عرش بالذات تاریکست و
 مظلمی باشد البته محتاج بچراغ خواهد بود و شیخ عظام فرمود
 نیست پس تاویل میاید نمود باین طوری که در عالم امکان که سپه
 و استوایی واجب الوجود با استه شب هر روز چندین هزار
 وجودی که صاحب نفس مطمئنه هستند از کتم عدم بعوضه رو
 رفته و می آیند و موجود میشوند و این نفوس در عالم امکان نور
 بمنزله شمع و چراغ هستند که عرش عالم ایجاد را روشن می کنند
 پس تاویل نیکو علا جیست که ارتفاع سپهات میکند ولی
 تاویل کننده شخص کی و ذولیا باید باشد و الا تاویل چراغ
 بود چون استعاره اشاره نمودیم که مقصود از ملائکه اربعه حقیقت



کلیه عناصر اربع است اظهار و اعلام میشود که محتمل است در عالم ^ن کمال
 بشر را که مخلوق از حقیقت عناصر است و آن حقیقت عنصری را
 با اصطلاح قالب مثال میگویند و قیاس در این قالب سنجی که
 از صورت عناصر است ترقیف دارد و او را انسان میگویند و در
خوردن و العصران الانسان لثقیض و مستوجب ان الانسان
لرب لکنود و ساسینة ان الانسان لیطی ان راه استغنی و زید
 هل فی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکور است
 هنگامی که از این هیكل صورتی خارج شد دیگر انسان با کفنه
 نمیشود او را روح و بشر میگویند چنانچه خداوند به پیغمبر خود
میفرماید قل انما انا بشر مثکم و نفروده است قل انما انا انسان
 مثلم زیرا که آنحضرت انسان بود که در خوردن و سیران انسان
 بسوس کفنه باشد بلکه مثلث آن حضرت با خلق در معنی نسبت
 بود و در این عالم آن حضرت را از ندانستن سایه و رقتن بوعاج
 و اجاد از ماضی و مستقبل و سایر احوال و کرامات خصایص شریف
 ظاهر بود انسا زاهم چون هنگام مرگ فرارسد و از این قالب
 خارج شود هر گاه از ابر است بمقام بشریت فایز میشود و
 بمقام بالا فروج می کند چون مخلوق از حقیقت ترکیب چهار عنصر



اور بشر و باصطلاحی روح نامند چنانچه خداوند صیغری مانند تزل
 اللانکه والروح معلوم میشود که روح عزیز ملائکه است این طبقه
 در عالم علیین عالم امکان مکان و ماوی دارند و بنعیم ابد مستقیم
 و در حضور با حور العین که باین صفت موصوفند **رباعی**
 زلفش چون کشتی شب را ز آیداز و، و رباز فیه چنگل باز آیداز و
 که پنج خش ز بکده بیکر بازگفتی، عالم عالم منک فرز آیداز و
 محسوس خواهند بود و اگر از اثر ربی باشند قدرت عروج با ایشان
 بسواتند از مد همیشه در سطح زمین معذب خواهند بود و در واقع
 دیو عبارت از اینهاست و با اصطلاح فارسیانست که فردوس
 گفته است **مهر** نور دیو مردم بد شناس، کسے کو ندارد
 زیزدان سپاس، و ملائی روم در سنوی میگوید **سنوی**
 اصل ظلم ظالمان از دیو بود، دیو در بند است رستم چون نمود
 و اما جن چون مخلوق از عنصر حد است و طوایف آنها با قضای
 عنصریت کم از وجود شده اند طایفه از عنصر آبر خلق شده اند
 و طایفه از عنصر آتش و هکذا و این جماعت هم وقتیکه در عالم هستند
 و در مقابل انسان مذکور میشوند اسم آنها جن است چو موت آنها قوا
 روح آنها از ملکوتی طلوع می کند در صورتیکه نمون باشند و بمال بالا



بکند آنها را ملائکه می نامند و اگر روح آنها قدرت خروج ندارد
در این وقت آنها را ملائکه غلاظ و سداد و ملائکه عذاب یا مطایح
عزرات شیاطین می گویند که در سطح زمین مشغول تعذیب ارباب
کهار و نجارانسی خواهند بود چنانچه خداوند میفرماید و قل ان
انی اعوذ بابت من عزرات الشیاطین و اعوذ بابت ربان یحضرون
و همچنین میفرماید یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و
تودها الناس الحجارة علیها ملائکه غلاظ سداد لا یصون الله ما
امرهم و یفعلون ما یؤمرون و از جمله نکات خفیه آنکه آدم عباد
انحقیقه کلیه نفس مطمئنه و شیطان کنایه از حقیقه کلیه نفس مطمئنه
بالسوات و این مردم و کلی هستند که در ضمن افراد باقیات مشبوه
و منفذ اعداد آنها موقوفاً استخراج این دو حقیقه است بیکدیگر
چنانکه خداوند فرموده است و شارکم فی الاموال و اولاد و
مسارکت آنها چنانست که صورت ظاهری بجهتی لوال و اولاد
از نفس ماره است حقیقه و معنی آنها قسمت نفس مطمئنه است بسبب
این است که آنچه سهم روح و حقیقه آدمی است که نفس مطمئنه عباد
از دست باقی ابدی خواهد بود و آنچه سهم نفس ماره است که عباد
از شیطان باشند فانی و فاسدی شود سجد نکردن شیطان آدمی

کتاب مقدم اطاعت انقیاد نفس اماره بالسواست مرفض مطهنة
چنانچه گفته است قال فبغرتك لا غونيم اجمعين لاعبادك
منهم المخلصين در وقت مرگ كه هنگام اتصال روح آدمی است با
ارواح مقدسه وانفكالك نفس مطهنة است از نفس اماره بالسواست
اماره كه شيطان عبارت از اوست مخاطب خطاب فاضح منها
فانك رجيم وان عليك لعنتي الیوم لادين ینشود و بهین جبه
است كه اموات مكره جمیع طبایع هستند زیرا كه مدت ساكنت
منقض شده است چون نفس مطهنة از و خارج شد دیگر او را
با سایرین همچو جمیع مجانست نخواهد بود طهطه طبایع از و نفرت
داند و بهین علت سارع در تعجیل دفن اموات امر نموده است
و این دو حقیقت کلی و دازل مختصر بفرموده اند كه آدم و شیطان
نخستین عبارت از آنها است چون معلوم شد كه آدم عبارت
از روح و قالی صفاست باید دانست كه این بدن سجینی كه نفس
اماره است بمنزله قبر اوست چون هنگام مرگ فرود آمد معنی آیه صفا
افلا یعلم انه ابتر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور آدم بر عیان و
اشكار خواهد شد و این قبور و دجته ظاهری كه در مقابل است
قبول نفوس اماره بالسواست كه آیه ثم امانه فاقبره ثم اذا استاء بشره

اساده با دست **برای** انگس که سرت برید نمخورد تو اوست؛ انگس
که ترا بیتو کند یار تو اوست؛ انگس که ترا بار دهد یار تو اوست
و انکو کلمت نهاد طررت تو اوست؛ چون دانستی که نیکو طاعت
است حق شناسی و سائسته معرفتی است معرفه الله هر مقامی
که انسان از احوال سوره از طریق عرفانست معرفت حاصل
مگر تحقیق و تفکر از آنجا است که گفته اند تفکر ساعه خیر من
عباده سته و در مصیق تفکر ذکر امثال مطالب غامضه واضح
و آشکار آید و بهین جهت خدا تعالی در کلام مجید منغلات
مطالبراد طی ذکر امثال بیان فرموده است که از آنجمله آیه مبارکه
الله نور السموات و الارض مثل نوره کشفوه فیها مصباح المصابیح
فی زجاجه الزجاجه کما یساکو کبیر فی یوقد من شجرة مبارکة
رینونة لاسر قتیة و لا غریبة یکادز تیما یضیی و لولم نمسسه نار
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس
و الله بكل شیء علیم است که مفسرین آیه مبارکه در آن ویلات
نا مطبوع نموده اند که ابدایا مضمون آیه تطابق نداد و این غریب
بحر عصیان را بمصدق **برای** ای ناله کرفت در میت اظهار کن
آن عاقل و مستر خیزد از کن ای دست محبت ولایت یکس

۲۲
دی باطن شیخ دوستی کاری کن؛ آنچه بخاطر می رسد در این
اوداق مینگارده **ع** شاید قبول مردم صاحب نظر شود
متوکلا علی الله اولامعنی ظاهر او میگوینم که خداوند یگانه
و موجد آسمان و زمین است مثل ظهور نور خدا مثل چراغ در
است که در او چراغ باشد و آن چراغ در میان شیشه باشد که
آن شیشه کو یا ستاره درخشانست که تعلقه و در میشود از
درخت بابرکت زیتون که از برای آن نور طلوع و غروب نیست
یعنی ایندوانتها ندارد از ازل بوده است و تا ابد خواهد
یا اینکه مقصود از کلام سرقبه و لاغزبیه اینست که آن نور در
میان زجاجه نه چندان روشنست که سرتیج بشود و نه
خاموش که غریبه بگویند نزدیک میشود روشن آن چراغ
بروشنی در آید یعنی سرتیج حقیقی بتوجه گاه نزدیک آید
که آن نور در ضایع بکند در این صورت نور علی نور خواهد بود
هدایت میکند خدایتعالی بنور خودش هر کجا خواهد و
میزند خدا از برای خلق و خدا بهر چیزی علیم است و این
معنی تحت اللفظ است و معنی تحقیق آنست که ظاهر کند
مجموع اشیاء ملوی سماوی و سفلی از فیض خداست که طلوع
مصباح نور خدا نیست بهر چیزی در روح آنست که امر بعبادت

از دست چنانچه فرموده است قل الروح من امر ربي و آن روح
حکم مسکون دارد که واقفت در نهجا حقه قالب مثال که این
قالب مثالی در باطن قالب عنصری ظاهری آدمی مضمر است
که خداوند او را شجره مبارکه زیتون نامیده است که دهن و
اسباب روشنی در اوست ولی در ظاهر درختند که نذر
چون اتحاد روح او که منبت دهن در زیت است بشود و
روح با قالب مثال از این بدن بیرون بیاید روشنی آن
ظاهری کرده هر گاه رسیده باشد بان روشن یعنی آن
روح آتش کفران و عصیان که مستوجب نیرافت و آن در
صنایع می کند که در آن وقت نودا و مبدل بار میشود و کلا
نور علی نور خواهد بود و این بدن را شجره مبارکه زیتون بجهت
این فرموده است که اندوغن زیت روشنی چراغ حاصل می
شود و از لفظ مبارکه که معنی مبارکت بودنست مقصود
اینست که بواسطه تناسخ و تنویر و بیج ابدان عدید ظاهر میشوند
چنانچه از کاستنی بگردخت خید هر از درخت عملی آید
بدانکه در قرآن و در اخبار ذکر ذوالقرنین زیاده شده است
در وصف او نوشته اند که سلطان مقتدری بوده است که
باقتون و سپاه سیر روی زمین نموده عجایب است و وضع الهی

دید که قاف را مشاهده کرد و بظلمات رفت و سد یا جویج و
 ما جویج ان بناهای است و او را ذوالقرنین بجهت آن نامیده اند
 که از پیشانی او دو شاخ پیرون آمد، بود و در وصف ظلمات گفته
 که در روی زمین جابئیت که همیشه ثابت هرگز دوز نمی شود
 و در آنجا جیسه آبیت که هر که از آن آب بخورد هرگز نبرد و
 کوی قاف نوشته اند که از یکپارچه زمره است و بسیار بزرگ
 و بطور مسطحه در زمین را احاطه کرده است مثل دایره و این
 همه را بهین تفصیل قایل هستند و همچو جیقتا و عقاد بنو
 و تاویل بدانند و میداند که قباحت این عقیده چقدر مزه است
 و مانا و بیل و توجیه که در جیه میدانیم بنویسیم سلمی است که قبل از
 زمره و در جهال خواهد بود ملای روی در شش میفرماید **منوی**
 رفت ذوالقرنین اندر کوی قاف دید که راگز زمره بود صاف
 کرد عالم حلقه کرده او محیط ماند هر آن اندازان خلق بسط
 گفت تو که هر یک ها جیستند که بر پیش غم زوی باز ایستند
 گفت ده های منند آن کوهها مثل من بودند در فرو بسا
 من به ستری رک در صندان بعروم بسته اطراف جبان
 حق چه خواهد زلزله ستری را امر فرماید که جنبان عرق
 پس جنبانم من آنرا که بقسو که بدان رک متصل بوده است

چون بگوید پس تو ساکن در که ساکنم و از روی فعل اندر تکم
 چونکه کنی قاده رطوبت سفید چونش ناطق یافت و القریین ^{گفت}
 کای سخکوی جنیر و از دان از صفات حق بکن با ما بیان
 گفت و کان و وصف از آن عالیشان که بیان بر تو اند بر دست
 با قلم از هر باشد که بسر بر نویسد بر صحیفه از جن
 گفت که در استانی باز کو از ضایعها س ای جبر نگو
 گفت اینک شست سجد ساله که هم با برف پر کرده است شاه
 کو بر که بی شمار و ببعدهد برسد در هر زمان برش بدد
 کو بر میزند بر دیگر می رساند برف سردی بر روی
 کو بر میزند بر کو برف در صد مرز انبار بجد و شکر
 که بودی این چنین وادی شما گفت و زخ محو کردی مر مر
 غافل از کوههای برف دان ناسوزد پرده هر از دان
 که بودی عکس جبل برفیاف سوختی از نار شوق آن کوه قاف
 آتش از هر خدا خود ذره است بر هندی لیثان دره است
 با چنین دوزخ که بر وفا بقت بر لطفش بین که بر آن سابق است
 سبق چون و چگونه مصنوعی سابق و سبق دیدی در
 که دیدی این بود از خم پست که عقول خلق از آن کان بگوش
 عیب بر خود تیرند بر آیات دینی که رسد بر جرح دین و غ کلین

مرغز جولا که عالی همت **؛** زانکه نشو او ز شہوت و ز ہمت
 پس توحید باسے لایلی **؛** تا ز رحمت نیست آید بحجل **؛**
 اما تحقیق معنی ذوالقرنین اینست کہ انبیا و اولیا را ذوالقرنین می
 گویند زیرا کہ ایشان عالم علم نمان و آشکار و جامع عالم لاهوتی
 و ناسوتی و سلطان صورت و معنی و دانای علم مبدا و معاد و
 حکم از جن و انس و کار فرمای دنیا و آخرت و در عین بودن در
 دنیا عالم و لمر بود آخرت بودن بہین جہتہ بود کہ خاتم انبیا
 بر بعضی علماء فرمودند کہ با علی است ذوالقرنین ہذا لامر حضرت
 مرتضی علی علیہ السلام در اشعار خود خطاب بچند ہمدان نمود میفرماید
سعر با ہا ہمدان من بیسیرنی **؛** من مؤمن او منافق قبلا
 یعنی ظرفہ و عرفہ بقتلہ و سمر و ما فضلا **؛** فان عند الطمر منی
 فلا تخف عمرہ ولا زلالا **؛** اقول للنارحین توقف للعرض **؛** ذری
 لا تقری الرجال **؛** ذری لا تقری بیدان لہ **؛** حبل الجبل الوصی متصلا
 اسفیک من بارد علی ظہا **؛** تخالۃ الخلاوۃ العسلا **؛** قول علی کاز
 عجب **؛** کم تم عجوبتہ جلا **؛** پس مقصود از قرین معنی مالین است
 و این چنین شخص حاکم و یقین ہم ہست و اگر معنی این باشد کہ
 بواسطہ طول مدت سلطنت او بیست سال کہ دو قرنست رسید
 یا بواسطہ دو شاخ در سر داشتن او را ذوالقرنین گویند معنی لغوی



ادم ساختند چه فضل و امتیازی دارد ولی اهل ظاهر بعلمت آنکه
در قاسوس قرن یعنی شاخ است چون بلفظ تنبیه مذکور شد است
لا بد باید دو شاخ داشته باشد و باین جهت او را ذوالقرنین گفته اند
و بهین عقیده باقی خواهند بود و اما معنی ظلمات اینست که آخرت
عالم نور است و دنیا عالم ظلمت چون ذوالقرنین توجه بعالم
دنیا نمود در واقع بظلمات دفته است و آب حیوانی که در
بقای در دنیا است نخوردن اشاره باینست که میل واراده
خلود در دنیا نکند و اعراض نمود از چیزیکه همیشه او را در این عالم
باقی و پاینده بدارد مستحق لقاء الهی است از ظلمات دنیا
توجه بعالم آخرت کرد و الا امکان ندارد که در روی زمین صعب
باشد که همیشه شب باشد زیرا که آسمان کر و بیست هر وقت
آفتاب در فوق الارض است نیمه زبر زمین را ظلمت گرفته است
و هر وقت تحت الارض است نصف روی زمین را ظلمت میگیرد
و اختلاف امتداد شب و روز ببله و علت دیگر دارد موضعی هست
که در عرض بیست و چهار ساعت در فصل مخصوصی فرضاً
نیم ساعت روز است امکان ندارد تا ریلک ابدی باشد که
باین واسطه آمیختار ظلمات بگویند سیاحان فرنگستان که
اغلب معروف عالم دیده اند و تا جائیکه رفتن امکان داشته است

رفته اند نه ظلم ترا دیدند و نه کوه قاف را ملاحظه نموده اند و نه از
 سد با جوج و ما جوج خبر میدهند و بر کتب استنزا می نمایند و
 میدانند که اینها از جمله اسرار و رموز و نکات خفیه است و اما
 کوه قاف و وجه شعیبه و اینست که در لغت عرب قاف بمعنی
 ایستادنت و بمعنی مکت و قائمه میباشد روح انسانی که در
 قالب مشالست مادامیکه در این بدن محبوق قائمه دارد او در
 ظلمت فرو گرفته است و مستحق مستوجب اینست که از این بدن
 خارج شود و این بدن ظاهر را فانی نماید و بعالم آخرت که عالم
 لاهوت و بقای ابدیت برسد پس این بدن ناسوتی بمنزله
 کوهیست که حال روح آدمی در او توقف دارد و بعد از موت
 بآن طرف خواهد رسید که عالم آخرتست که در آنجا دست محمد
 روزگان و قنای آن از دامن وجود کوتاه می باشد **رباعی**
 ناداروی در دلتور مردوان شد **بیتیم بلبندشد کفر ایمان**
 جان و دل تن هر سه مجارب بود **نزدک شد دل جان باشد و جان**
 جانان شد **مصدق آیه لایذوقون فیها الموت الا الا**
 و قهیم عذاب الحیم از آفت موز و ال محفوظ و ما نوسند و
بحکم آیه لهم دار السلام عند ربهم وهو لیتم بما کانوا یعملون
 از مجموع نگاره ابنی و عجایب صنع الهی **مسأله** خواهد نمود

و بهین جهت فرموده اند که ظهور و بروز قدرت کامله خداوند
آنطرف کنه قافست و بعضی از خلق بواسطه عدم زرق و بصر
انکار صحت حدیث بساط را نموده اند بفضل حدیث در اغلب
کتب مسطور است **متر** ایکه انکار کنی عالم درویشتر **تر** وانی
که چه سود و سرت ایشان **تر** و از این حدیث چنان مهور می
شود که سرور اولیا باقتضای صدق حدیث السلطان منا اول
البت در این عالم سیر و سیاحت عوالم ملکوتی و مغنویرا بصر
سلطان نموده است و قتیکه شخصی بخواهد عالم معنی را بعالم صوت
در آورده آنچه را که مشاهده نموده است بجهت اصحاب و اهل
نقل و روایت کند تا ایانی که بخدا و رسول و امیر المؤمنین
آورده اند تکمیل شود تا چاره آنچه را که دیده است بمضمون
حدیث بساط باید مذکور نماید و الا امکان نخواهد داشت
شاهدت خود را نقل تواند نمود و این فقره جای استعجاب
که شخصی در این عالم بتواند سیر عالم آخر را بطور اجمال و اختصار
نماید بلکه ممکنست چنانچه خداوند میفرماید و کذلک ترتیب
ملکوت السموات و الارض و لیكون من الوقین خدا تعالی
خودش دیده نمیشود تا ملکوت سموات و ارض را بجزت ابراهیم
نموده باشد بعد از حدیث نبوی که فرمود و کان علی منع **جمع**

الایمان سزا و معنی جهنم و معنی فارسی حدیث اینست که علی
 با هر پیغمبری در زمان بود و با من در آشکاراست بالقطع و
 الیقین نمایند ملکوت سموات وارض بحضرت ابراهیم علیه السلام
 بوده است و ذوالقرنین است و آن من شیفته ابراهیم است
 بهین مطلبی خواهد بود اگر علمای عام و مکر نشوند این اوقات
 یکی از علمای سندج موسوم بشیخ نسیم که بذهبت شافعی بود
 بدان الخلافه آمد در مدرسه منزل نمود و روزی بنده در گاه
 مکتوبی باین مضمون نوشته از ایشان سؤال کردم که بعد از
 رحلت خاتم انبیاء و اجماع سفینه ابابکر علی علیه السلام بجهت پیغمبر
 احضار نمود علی با ولایت خود پس در امر خلافت با او احتجاج
 فرمود بقرابت و وصایت رسول خدا و سبقت در اسلام و سایر
 فضایی که اختصاص بآن جناب است مذاکره کرد و ابابکر
 در جواب گفت سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و هو
 یقول انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنيا و ان الله لم
 یجمع لنا اهل البیت النبوة و الخلافه و سهادت دادند در آن
 مجلس بصدق این حدیث که داوی آن ابو بکر بود عمر و ابوعبیده
 و سالم مولای امیر خدیفر و معاذ بن جبل و بقوت این حدیث
 خلافت از خاندان رسالت صرف کرده ابابکر مقصد این است



خیرند و ندانستند که خاتم انبیاء خود جمع ما بین نبوت و ولایت
 و ریاست فرموده بود چنانچه از حدیث از خاتم انبیاء بود
 میبایست در عهد آن حضرت نبوت اختصاص با آن جناب
 باشد و ریاست مطلقه را بعد از دیگری تحویل فرموده باشند
 تا جمع نبوت و ریاست در وجود فایض الحود خودشان که
 مقتدای اهل بیت بودند نشده باشند بوجوب این حدیث
 ریاست و خلافت خاتم انبیاء بر تقی علی علیه السلام اصلح بود
 زیرا که ایشان منصب نبوت نداشتند تا جمع بین الامرین ممنوع
 شود بر فرض عدم ورود این بحث از این حدیث واضح میشود
 که خلافت از مرتضی علی بحکم خدا تعالی ممنوع است بعد از خلفا
 بلکه که امر خلافت بر تقی علی قرار گرفت و آن حضرت تکفل
 آن شد در کتاب امریکه از جناب خدا تعالی ممنوع بود چگونه
 اقدام کرد و حال تکلیف ما چه چیز است بگوئیم مرتضی علی
 نافرمانی خدا و رسول خدا کرده است در کتاب امریکه از
 ممنوع بود یا معتقد این بگوئیم که حدیث با بکر کذب است
 حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بوده است و شهود با بکر
 کاذب بوده اند جمع اضداد هم نمیتوان نمود شیخ در جواب نوشت
 که من هر قدر تا مل کردم چنین حدیثی بخاطر میباید بر فرض وقوع

باید



علی بن ابیطالب از خانواده رسالت و نفس رسول خدات و او که
 فاطمه علیها السلام اولاد رسول خدا هستند چنانچه آیه مباهله است
 باین جمله است شعر اعر لغو و نام بر طالت حقیقه اینست که مجده
 نوشتن جوابی بلبساینا بود که جواب نداشتیم و عوج است اما است المحقق
یا جوج و ما جوج و سدیکه ذوالقرنین سینه اینست که ذوالقرنین
 که در صف او را ذکر نمودیم عالم بود که در آخر الزمان طویلی چند بر شا
 ربع مسکون عالم و قاهر خواهند شد محتملست که طلسمی وضع فر
 باشد بموعده معینی که قبل از آن نتوانند از جد خودشان بقدی
 کنند بعضی معتقد این شده اند که یا جوج و ما جوج طایفه از حنی
 میباشند و میدانند هر گاه فی الواقع حنی باشند سد و در کردن
 مابین دو کوه منع آمدن آنها را تو کند از بالای سد می آیند با
 سایر جماعت حنی از قرنین بیرون می آید و اگر گفته بشود
 مخلوق علیحد هستند لهذا تمام روی زمین را ممکن نباشد
 دیواری تا آهن بکشند فرضاً بقدر صد فرسخ دیوار از آهن کشند
 بشود از مابقی کوهها عبور می کنند و همچنین نوشته اند که همیشه
 از سدی که بسته شده است دو دبلند میشود هر گاه احوال
 بنای او با تمام نرسیده است باید تا کنون جمعی در آنجا حاضر و
 مشغول ساختن باشند و اگر در همان زمان ساخته شده و با آنها



رسیده است بیکر حاجت با فروختن آتش و بلند شدن و درختها
 دست از اینها گذاشته سیاهان مالک فرنگ ناهر قدر از کوه
 زمین که امکان نبود داشت از سبیل بحر بر رفته اند و ازین سبیل
 اثری ظاهر نشده است پس بحکم ختم تاویل باید نمود هم رفع است
 میشود و نه این همه نقضها وارد می آید بدانکه با جوج و ما جوج
 سبیل اشتقاق از اجماع دارند و در قاموس اللغة اجماع و تاج اجماع
 شدن آتش را گویند و در زمان قدیم آفات داد و ان حویتم
 و کان و نینه و شمسی و غیره بوده است تا او از خلفای بنی عباس
 و سلاطین مغول همیشه بنای خنک و اسلحه حرب این بوده است
 و صنع ترب و تفنگ در این اواخر رسم و مصطلح شد و ظهور آن
 ابتدا از مالک فرنگ وارد و پاشدها مالک فرنگستان
 مجبوعا فرق و طوایف یا جوج و ما جوج و برافرو زنده آتش و
 باد و طاهستند که خداوند در قرآن مجید داده است سدی که در
 آنهاست که از آهن و مس ساخته شده عبارت از ترب و تفنگ
 است همیشه در آن آنها بلند میشود و اینک آخر الزمانست که
 این طوایف در همه بلاد عالم ظاهر شده اند و آن طلسمی که در
 القرنین در وضع آنها وضع نموده بود بحکم فاذ جاء وعد ربی جعله
 دکاء و کان و عدرتی حقا اینک شکسته شده است که ایشان

مظهر آینه من کل آداب بنسبون سده اند از این وضع معلوم میشود
 که آن امر نیز که که در منافست یعنی ظهور حضرت صاحب الزمان
 عجل الله فرجه انشاء الله تعالی غریب میان خواهد شد بدانکه
 هر مطلبی که ذکرش بدون تصریح و تحقیق شود مسلماً قبول
 قلبی نخواهد داشت چنانچه بعضی اشخاص تصدیق بکند و
 ساکت باشند محض الحجاب و اضطرار و تعبد است نه اینست که در
 مطمن و معتقد شده باشند پس در هر امری از امور خناه
 علق با سر مبدع و معاد و یا کارهای دنیوی و دالیتی باشد
 بر کوبیده لازم است که نهایت اهتمام در توضیح و تشریح آن
 بکند تا در صماخ و طبایع کالنفوس الحجاب است و مستحکم کرد و الا
 آنچه را که گفته است حکم نفس بر آب خواهد داشت چون مناس
 این رساله تحقیق مطالب مختلفه است و او را بطلب مخصوص ^{مختص}
 نداده ایم در بین تحریر و اردات قلبی و مخاطرات ذهنی آنچه رافع
 شود بدون ملاحظه نظم و ترتیب و میان فصول و ابواب و تعالی
 مجمع و قوافی و استعمال لغات مشکله مرقوم میشود و در این امر
 ناستی بجلام ملک علام خواهیم نمود که خدا نیعا در قرآن مجید
 قصص و احکام و مضامین و امثال و اسرار مبدع و معاد و سایر
 مطالب غامضه را در ذیل یکدیگر بیان فرموده است که باقیقتاً

وقت برخاتم انبیاء نازل شد و همین دلیل معبرست که قرآن کلام
 خداست و از صد رجلا حق بمصدق و بالحق انزلناه و با
 الحق نزل عمر نزول یافت و اگر کلام مخلوق بود البته منتظم و
 مرتب میبود و این فاعله در هر چیزها جا ربست استیجار جنک
 که کاشته باغبان قدرت الهی است نظم و ترتیبی ندارد بقضا
 لیاقت هر موضع و محل از استیجار و یکاه آنچه شایسته و مقتضی بود
 رسید شده است و در بیانات و مسابین که از مسابین عمر
 زید است رعایت کمال نظم و ترتیب در غرض استیجار و اجرای آن
 نموده اند در اثبات مقصود ذکر همین قدر کافی و احتیاج بسا
 امثال و نظایر نیست **سفر** این سخن پایان ندارد ^{بازرگان} تا ما نمائیم از
 نظار کاروان؛ و ما را در تخریر این رساله و بیان این مطالب
 عرض شخصی هیچوجه مقصود و ملحوظ نیست **ع** سخن را در وی با
 صاحب دلانست؛ هر کجا صاحب لیسیت مخاطب کلام او است
 حکما وضع شیئی را در موضوع له ستوفه اند و این لفظ در میان
 خلق شیاع غریبی دارد ولیکن معنی که از او مقصود است
 یکله تروک و معدوم کردیدن در بلاد اسلام معنی این لفظ را
 نشد است در بلاد اسلام که این معنی ملحوظ بود مستحق از حکما
 بزرگ شد غالب شدن معدوم و قلیل از اصحاب حضرت رسول^ص

مجموع عالمیان اثر رعایت وضع شیئی در موضوع له بود هر قدر
 از رعایت معنی این لفظ تر و کثرت از اقتدار اهل اسلام کما
 شد و بر اضطرار آنها افزود و عامه خلق از هر صفتی بخیل
 باشد و زینت ظاهر اشخاص ملاحظه می کند اوضاع تجمل در حرکت
 بیشتر است در نظر خلق مقبول القول تر و او را از جمله و عالم
 ارباب حل و عقد میداند و میداند بسیار هر کاری باید در
 دست اهل آن باشد و الا آلت مصلحه خواهد بود که زما را می که
 در دست رستم است فتح بلادی کند و قتی که بدست فرانس
 هر سینی افتاد لابد بیخ چادر با او میگوید و همچنین نظر این
 بسیار و فکر همین قدر کافیت **متر** که بصورت آدمی انسان بد
 احد و بوجهل خود یکسان بدی؟ ما فظ گفته است **مانظر** نه حرکت
 برافروخته دبری داند؟ نه هر که آئینه سازد سکندری داند؟
 ز آب دید خود غرق چندام چه چاره کنیم؟ که در محیط نه هر که شناسد
 داند؟ بدانکه هر مطلبی که شخصی عنوان نمود تقریر کان او **متر**
 هر که گویند آن مطلب را فهمیده است بالقطع بالافان مختصر و
 مرخ بیان خواهد نمود که بحض استماع مخاطب در آن معنا از خواهد
 کرده اما وقتی که تکلم حقیقت آن مطلب را هر حقه فهمیده است
 بالفاظ و اصطلاح مغلق و غیر موسس بر او خواهد نمود که حمل

تفصیح



بنفهمیدگی متکلم ننگند بلکه نسبت نقص آن خودشان بدهند و
 بگویند کلام شخص با کلامیت نفهمیدن معنی مقصود کلام
 بعین نقصی است که در خود مانست و اغلب اب عام که الی حال
 مضموم نشد است بهین علت که گویند و نویسنده خوردن
 مطلب نفهمیده است بلکه امکان عقلی ندارد که آدمی مطلب را که حقیقت
 نفهمیده باشد و از تقریر آن عاجز نشود و نتواند بفهماند این همه تعد
 کتب که بعضی فایده یکدیگر بر سر روح عدیده و حواسی کثیر نوشته اند
 بهین جنبه میباشد و مجموع از همه در مرکز خاک در جمیع البحرین
 عالم علیین و سجین از اثر لاج نفوس قدسیه ملکوتیه بانفس همی
 آماده بالسو می باشد باین خلق متعارف و معصطح از علم معنی و
 موطنی در علم ظاهری و بیان صحیح الفاظ بوده است و نفهمیده اند
 که ملاقات حضرت موسی با خضر علیه السلام چه بوده اند علم معنی بوده ما
 بین ایشان از علوم ادبیه و تحقیقات اشکله همچو وجه گفتگوی
 نشد **سفر** لفظا اگر کج باشد و معنی راست آن کج لفظ مقبول
 حد است؛ امتیاز کتب از یکدیگر بکلی بفساحت ظاهری و بیابجه و
 بهاریه و ذکر اسما در بی وفادسی داده میشود و اگر بحسب اتفاق **مطلب**
 از علم معنی نگردد باشد از توجهیات انطبوع و تاویلات است
 بطوری ضایع و خراب می نمایند که ابد معنی نماند و قابل دراز **تکلیف**

و سخن را دستهای کند و بین ملاحظات کلین اصل ^{مضمون} بحر
 این شعر ابعاد است عید گفته اند **رای** آنا که کبج عافیت
 نیستند * دندان است و دهان مردم بستند * کاغذ ^{بده} بند
 قلم بستند * از دست و زبان بجزویان رستند * ولی بعض
 ظهور طعن و قدح جمال مدرت مذکره مطالب غایض نافع شود
 نمود زیرا که احتمال می رود موجب انتفاع بعضی اشخاص بشود تحول
 در مطاعن و ملامت خلق نمودن مستقلاً از اعظم ریاضت
 و اکل رتبه بر و سلوک میباشد که در این از نزهت بجاهد نری
سبیل الله خواهد نمود چنانچه فرموده است بجاهد و نری
 الله ولا تخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتی من یشاء والله
 واسع علیم جهاد فی سبیل الله اختصاص با استعمال آلات و ادوات
 حرب و وظیفه با مورد طعن و ضربندارد بهین جنبه فرموده ^{ند}
 مذاکله العلماء که ما الشهدا و ان معظمت علوم علم فهمیدن حکمتها
 الهی در خلقت و خواص آنهاست و این جمله در پرده غیب مخفی و
 مستترند که برود و دهور بعضی از آنها ظاهر میشود و آینه مبارکه ^{کر}
او سیم من العلم الاقلیلا اشاره بهین است باید یقین حاصل
 که هیچ حرفی از جبر او هیچ شئی از ایستاد عبودیت و بیورد و خلق نشد است
 غریبی بغلط در مجموع وجود موجودات ایجاد نشد ولی کشف



۴۰
اسراغلابین بیکر تبجایز نیست زیرا که محل مقتضی نیست تلکراف
و کالسکه و جهاز دودی و انعکاس صور آینه و غیره همیشه در
باطن بوده است که در این از منبر بروز نموده ولیکن این جمله
بجمله اساسی و سراجت خلق است علمی که انفع علوم و میباشند
چیز نیست که موجب کثرت اعداد خلائق و بقای نوع آن شود
و این علم الی الحال تکمیل نموده اند کثرت عدد در این تکلیف و مزایج
دانسته اند و بی الاخطه نکات و وقایع اگر آنکرده اند تا مقصود
بطور کمال حاصل شود اگر چه مذکوره این مطلب در انظار افلاک
از ذکا کت نیست چون باعث کثرت و بقای نوع است از ذکا
چاره نیست در بقا در بعضی تفصیلات باید مذکور شود
تا مطلب کله و حقه مضموم گردد علت چه چیز است که در نوع حیوان
ماده هر گاه از صنف آنها یک عدد زودتر داخل کنند در اندک زمان
بجموع آنها حمل بر میدارند و اگر بعضی فقیر بمانند یا بواسطه عدم
ملاقات با تحمل یا عیب علمی که مانع از حمل میباشند در آنها یافت
شد بخلاف جنس نوع انسان که گاهی فوراً حمل اتفاق می افتد و
بسیار میشود که مدتهای مدید بدون آنکه علمی در آنها موجود باشد
عقیم میمانند و همچنین مکرر اتفاق افتاده است که چون صالحین
قوی البدن زوجات علیهم دارد و هر ساله توالد و تناسل واقع

میشود ولی باقی نماند و تلف میشوند و نسبت این امر را باجه
 و سیاطین داده از صاحبان تسخیر و ما میگیرند و هر که نصیب فایده
 نمیشود علت آنست که خدا یسعاد را آلت رجولیت عموم حیوانات
 حد و اندازه کرده است که زیاده از آن حد امکان دخول ندارد
 و اگر کامی قحط طویل الحسنة اتفاق بیفتد از وساج بعمل نیاید
 در این صورت اشخاص منقاد میشوند که این قحط نماند در سایر
 قحول که مستوی الخلقه میباشند و فتنه که با ماده خود جمع شده
 بعضی انزال نطفه منقاد میشود در صنف انسان نیز حد معین است
 ولی طوری نیست که مانع از دخول تمام آلت رجولیت شود و این
 ملاحظه بعد از تجربه و ذکاوت آدمی مقرون دانسته اند و علت ^{حکمت}
 اصلیه آنست چون هر شخصی زیاده از حد و در قلیل از جماعت ^{بزرگ}
 نمیتواند تحمل شود هر گاه حمل آنها متوالی واقع بشود اسباب ^{حمت}
 خواهد بود بهین جهت مثل سایر حیوانات اندازه معین که مانع
 از فراید بشود نسبت در وقت انزال نطفه باید زیاده از نصف
 یا کمتر از آلت رجولیت حمل نکنند زیرا که محل قوه جاذبه نسوان
 در اوایل موضع معاد واقع است و قوی که انزال نطفه در محل
 قوه جاذبه واقع بشود فوراً فرجه را از خود گرفته اتفاقاً نطفه
 حاصل خواهد شد هر گاه در وقت انزال زیاده از حد مذکور ^{خل}

شده باشد از مسافت نخواهد بود که محل حاصل شود همچنین
 در وقت مجامعت و انقضا در نقطه بجهت بقای فضل باید
 ملاحظه قطب شمال و جنوب بشود باین معنی که در آن وقت
 سرهای طرفین را بقطب شمال و پاهای آنها را طرف قطب جنوب
 کشیده باشند در این صورت هرگاه محل شود آن مولود در عالم
 باقی و برقرار میماند و اگر غیر از اینجهت جمعی دیگر مقدار بقا
 افتد یا در وقت شرق و مغرب یا ما بین مشرق و مغرب شمال و جنوب
 یا اینکه سرهای طرفین روی بقطب جنوب و پاها آنها نسبت
 شمال کشیده شده باشند در مجموع این صورتها هرگاه مولود
 اتفاقا احتمال بقا دارد و نخواهد بود سر این امر و حرکت آنرا
 بطوریکه خلاف ندانسته باشد خدا و رسول میدانند ولی
 بحسب ظاهر آنچه بخاطر مریدانست که سموات مجموع کر و سیب
 که از حرکت کره در قطب ظاهر میشود و خلافت در مرکز کره حکم محورا
 دارند و قسماً که محور محاذی قطبین اتفاقا افتاد از ضد هر حرکت
 که محفوظ خواهد بود و اگر از قطب منحرف واقع شود محض حرکت
 کره محور شکسته و متلاشی و ضایع و فانی خواهد بود و از این
 قبیل نکات و اسرار در عالم لاتعد و لا محصی میباشد که بر و ظاهر
 و هویدا و برهن خواهد شد اگر چه در سماء اهل عالمست که هر مطلبی که از



قدیم مذکور شده باشد و از شخص جدید بروز کند سنهاى قومه که
 در لباس عقلا جلوه نموده در مقام سخریه و استنراب میبایند و
 نقل بحال می کنند بعد از مدتها میدید که بجز به نمود و صدق آن
 مراتب و در ظاهر میشود البته تصدیق خواهند نمود و از آنکه
 و توحیحی که سابق نموده اند نادام و پیمان میشوند و از آنست
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فریض میفرمودند اللهم
 توی فانتم لا تعلمون بدانکه در توالد و تسائل شرط عمدت
 طرفین است حتی در بنی نوع آدمی چنین شاهد شدنا سخی که
 در معنی توافق نداشته اند از مزاج و جت آنها اولاد بوجود میاید
 خاتم انبیاء در اعتدال مزاج و صحیح اعضا و استقامت اجزا از ماسوی
 خرد به نماز بود و او را بحسب ظاهر مرضی مارض نشده بود که موجب
 منع تولد و تسائل آنحضرت بشود برسطه اینکه در حدیثی و ماریه
 قطبیه صفای باطن محمد کمال بود و فی الجملة شباهت معنوی با آن
 حضرت داشتند ارحام مطهره آنها قبول نطفه نبوت نمودند
 ابراهیم و فاطمه و زینب غیره بوجود آمد و از زوجهات دیگر بعینت
 نبودن بجانت نسلی بعینت نیامد و ارحام آنها قبول نطفه حضرت
 حتی مآب نبود لاجرم مقیم بودند و همچنین در تزویج جناب طه
 علیه السلام با طالع کمال بناست بجانت اولاد معدیه بعینت



دو دفتر رسول خدا در خانه عثمان بود همچو چه نسخی از آنها ظاهر
 شد زیرا که بجااست معنوی نیابن آنها با عثمان نبود هم
 همچنین کاتبوم دهن علی بن ایطالب علی السلام در خانه عمر بود بواسطه
 عدم بجااست اولاد بعمل نیامد و همچنین محض ملاحظه بجااست
 بود که رسول خدام با علی بن ایطالب عقد مواعظ است
 و آن جناب بر عهده امر وصایت خود انتخاب اختیار فرمود و از
 سایر اصحاب امر از کرد و امری که اختصاص بنفس نفیس آن
 حضرت داشت عجب حالتیست که اهل نسن با وصف این هدایت
 و علامات و اخبار از صاحب ولایت تعافل و تجاهل میوزند
 و انکار ولایت آن جناب را دارند حتی در آیه مبارکه انما اولیکم الله
 باین عقیده هستند که این آیه دخل بر رضی علی علیه السلام ندارد
 بعینت اینکه والذین لقوا لفظ جمع است و مقصود خدایتها و لا
 مجموع مؤمنین است اختصاص بر علی ندارد و یکی از معتبرین اهل
 نسن که مذهب شافعی داشت باینده در گاه احتجاج نمود که کدام
 آیه قرآن دلالت بر ولایت بر رضی علی دارد گفتیم یکی از آن آیات
 آیه انما اولیکم الله است جواب گفت والذین امواجع است افاده
 ولایت همه مؤمنین را می کند در جواب گفتیم که قبل از این آیه
 چه چیز است و در شان کتبت گفت آیه مبارکه بجاهد و فی سبیل



ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع
 عليم است و مجموع مفسرين سنی در تفسیر نوشته اند که
 این آیه در شان علی نازل شد کفتم بعد از این آیه چه چیز است
 گفت آیه انما اولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون
 الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون است کفتم این آیه متمم
 آیه سابق میباشد با جمله مقرر شده است کفتم آیه سابقه است
 کفتم پس در شان علی نازل شده است کفتم والذین امنوا
 خداوند بلفظ جمع فرموده است چگونه افاده خصوصیت کفتم
 بجاهدون فی سبیل الله نیز جمع است بهر قسم که آن جمع افاده
 تخصیص دارد این جمع هم افاده تخصیص دارد کفتم دلیل دیگر بخوابم
 که ساکت شوم کفتم در خطاب انما اولیکم الله استخاصیکه مخاطب
 باین خطاب شده اند کیستند کفتم مؤمنین هستند که خداوند
 مؤمنین را اول بجهت خود و بعد بجهت رسول خود و بعد بجهت خود
 قرار داده است کفتم باین تقدیر ولایت عموم مؤمنین بر عموم مؤمنین
 لازم میآید معنی ظاهر این طور میشود که خداوند میفرماید و تو
 شما جماعت مؤمنین خداست و رسول خداست و آن کسانیت
 که ایمان آورده اند آن شخص تامل نمود کفتم حق با شماست و این
 بحث وارد است کفتم حال طوری معنی میکنم که هیچ بحثی وارد نباید



مؤمنین اول آیه که مخاطب آنها ولیکم الله هستند عمود بر جبهه
 رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند از مهاجر و انصار و مقصود
 از والدین انصاریت طهارت و بی هاشم میباشند که مخصوصان
 حضرت رسالتند و از قید ذکر تتمه آیه که میفرماید الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون مجموع بنی هاشم و عترت
 اطهار خارج میشود و اختصاص و انحصار بر بنی ابطال است
 هم میرساند زیرا که بر روایت عامه و خاصه دهنده ذکر در
 رکوع علی بود که در رکوع اکثر بساطت مجتهد و مؤکد از آیه
 آیه مباهله است که خداوند علی را نفس حضرت رسالت خداوند است
 البته وقتیکه نفس رسالت در میان اقتباسد ولایت بموجب
 مؤمنین با او است و این جمله نوید و مؤکد است مجدث عبد
 خم که فرموده یا معشر الناس التاولی بکم من انفسکم فالولی
بارسول الله فقال صلی الله علیه و آله انکنت مولاه هذا علی مولاه
اللهم والین و الایه و عاده من عاده و انصر من نصره و اخذ من
 اخذ لان شخص چندان تفصیل را شنید گفت که در حدیث
 رسول خدا صلی الله علیه و آله علم خود در مورد خلافت حکم را بآورد
 گفتم در حدیث هجده مطلبی معلوم نمیشود آیا وقتی حضرت ابن
 کلام را در بالای سینه فرمود ولایت تعلیمی و تحکیمی در حقیقت است

باخبر گفت بلی گفته همان ولایتی که فرمود من کت مولا بدو
 کرد نقصان و وضع شی فرمود علی مولا و همچنین فرمود
 علی مبعی بنزله هرون من موسی و چندین فرار آیات و احادیث
 که دلالت با معنی دارد فرموده دیگر چه جای نام است آن
 شخص بعد از استماع این کلمات تصدیق کرد که این نصیح
 است بر ولایت علی بدانکه در قرآن هر کجا لفظ مؤمن ذکر
 شده است مقصود علی و اولاد او است و سایر خلق را از اطلاق
 لفظ مؤمن نفی فرموده است چنانچه میفرماید یا ایها الناس انما
 خلقناکم من ذکر و انبی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا
 ان اکرمکم عند الله اتقکم ان الله علیم خبیر فان لا عرب امنا
 قل لمنؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لمایدخل الایمان فی قلوبکم
 و ان تطیعوا الله و رسوله لایلتکم من اهلکم شیئا ان الله غفور
 رحیم جماعت سنی از روایات و اخبار دیگر از عمارت نقل شده است
 معتقد این هستند که آیه یا ایها الناس انما خلقناکم الی آخره
 در حق ابابکر نازل شده است در صورت صدق آیه مبارکه که
 و قال لا عرب امنا قل لمنؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لمایدخل الایمان فی قلوبکم
 است بدون فاصله نیز در شان ابابکر است زیرا که این آیه
 متمم آیه سابق است و در صورت آیه مبارکه لا عرب امنا کفر

وفاقاً



۴۱

و بنا فانه در جای دیگر مذکور است آنهم اختصاص بابا بکر خواهد
داشت و در اختصاص مؤمن بر یقی علی ع از این آیه مضموم
شود یا ایها الذین امنوا اذا ناجتیم الرسول فقد موئینا
بجوئکم صدقتم ذالک خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله عفو
رحیم زیرا که این خطاب عام بود و بر جمیع اهل اسلام لازم بود
که در تکلم نمودن با رسول خدا صدقه بدهند و احدی از
اهل اسلام اقدام باطاعت این حکم ننموده بخود بخود عزیز از علی بن
ابیطالب که یکدینار صدقه داد و با رسول خدا تکلم نمود
و سایر اصحاب آنجمل و مساک در صدقه تکلم با رسول خدا
نمودند چون این آیه بجهت امتحان و آزمائش نازل شد بود و
که مقصود خدا تعالی بعل آید و آن شخص که مقصود مخاطب بود
معلوم شد این آیه نسوخ گردید و همچنین در آیه افکنان
کنکان فاسقا لایستون باجماع مفسرین در حق علی بن ابی
طالب و لید بن عبیده نازل شد آیات دیگر نیز بسیار است که
ذکر آنها موجب تطویل میشود و همچنین آیه اعلیتم سفایة الخلق
و عمارة المسجد الحرام کن امن بالله و الیوم الآخر وجاهد فی سبیل
الله الی آخره اشاره باینست که مؤمن مجاهد علی است مقصود
از آیه السابقون الاولون من المهاجرین و الأنصار و الذین

اتبعوهم باحسان ورضی الله عنهم ورضوا عنه واعلم جناب المحرم
تحت الآيات خالدين فيها ابدأ ذلك الفوز العظيم السابقون
الاولون على وفاطمة حسين عليهم السلام مستند من المهاجرين
على وفاطمة عليهم السلام والانصار كفاية از حسين عليهم السلام
زین که تولد آنها در مدینه طیبه شد و ایشان مهاجر بنودند
والذین اتباعوهم باحسان عبادت از اشخاصی است که متابعت
پیروی کرده باشند این اشخاص را در نیکنوی و احسان و از قید
والذین اتباعوهم باحسان خارج میشوند اشخاصی که بظاهر
متابعت ایشان غوره و در باطن اساره در حق آنها کرده باشند
و قید متابعت نمودن آنها با احسان نظیر آیه قل لا اسئلكم
عليه لجم الا العوده فی القرب است پس از قید والذین اتباعوهم
باحسان محقق میشود که السابقون الاولون من المهاجرين
والانصار علی وفاطمة حسين عليهم السلام و ذی القربی
مباشند که خدا تعالی در آیات خلاق با امر بوردت و احسان و
نیکنوی در حق آنها فرموده است و ایشان جماعتی هستند که
مصوم از ما در متولد شده اند و مصوم از اینجا بدترند
اند و هیچ حدی از حد و در با آنها جاری نشده است و بهیچ
بوده اند انما طاهرين الجناب صاحب الزمان عليهم السلام که از جمله



صفات آنهاست لم یختمهم الجاهلیة یا بخاسها ولم تلبسهم
 من مدلهات یا بساواشند نام ائمة الخلق و دعاه الحق بدانکه
 بعضی اسامی و صفات در کلام آمده ذکر شده است که خلافت
 از جهل و نادانی آنها را نسبت بخودشان میدهند از جمله
 لفظ مؤمن و لفظ علما و لفظ ولی و نزول سکینه است کلمه مؤمن
 و علی اختصاص با آنها اظهار دارد و در مقام بزرگیت که خدا نیامد
 و لایت اختصاص بخودش خاتم انبیاء و علی مرتضی دادند
 دیگران را ولی گفتن مثل اینست که بگو ساله زرین خطاب
 ربی لا علی بود و همچنین نزول سکینه مخصوص نبی و ولیست
 که لازم و ملزوم سکینه بده مجبور لم تروهاست و این تا باید
 نبود غیب مخصوص انبیا و آنها اظهار است سایر ضلالت از بر و
 فاجر در قرآن بلفظ سلون و بلفظ انسان و بلفظ ناسر و بلفظ
 رجل ذکر شده است بدانکه اصحاب بین و اصحاب شمال که در
 قرآن ذکر شده است ال حال معلوم نشد که برابر را چه اصحاب
 بین نامیده اند و شرار را چه اصحاب شمال بیان فرموده اند
 اصحاب بین محمد و آل محمد است که خداوند در کلام خودش
 در فوایح سور با آنها قسم یاد فرموده است و باین جهت ایشانرا
 اصحاب بین میفرماید و اصحاب شمال باین جهت فرموده است که

سئل و لفته معنی کرده و طوائف آمده است از امت خاتم انبیاء که
 نار که طریقه اهل بیت اطهار شده اند و سایرین را مقتدا
 عند قرار داده و از آنجا اطهار که اصحاب ^{ایند} هستند اعراض نموده
 طریقه شیخین و ذوالنورین و مذاهب بینه را اختیار کرده این
 جماعت اصحاب شمال هستند در آخرت معاقب و معاتب ^{ند} خدا
 بود آیه مبارکه و فقوهم انهم مسئولون اشاره بآنما است که
 از ولایت علی ^{بعض} سؤال کرده میشوند و آیه و اقبل بعضهم علی
بیتنا لنون فالوا انکم کنتم نائمتا عن الیمن فالوا بل لم نکونوا
مؤمنین شرح حال ایشانست که در آخرت بعضی از آنها ان
 بعض دیگر سؤال میکنند و میگویند که شما بودید که ما را با نداشتید
 از اطاعت اشخاصی که خداوند در قرآن با شما قسم یاد کرده بود
و در آیه لقد رضی الله عن المؤمنین لذیبا یعونک تحت الشجرة فعلم
ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم و انا بهم فخر قریبا مقصود علی
بن ایطالب است و سایر اشخاصی که در سینه تحت الشجرة بوده
 چنین بیان فرموده است و آخری لم نقدر و علمها قد احاطا ^{لله}
بها و کان الله علی کل شیء قدیر و اختصاص این سابق بر بنی علی
 از کلمه فانزل السکینه علیهم مفهوم میشود زیرا که نزول سکینه
 اختصاص ببنی و مدد دارد و بغير از آنها بدیگری نازل نمیشود

چنانچه در آیه غار که ابابکر بار سوار شد در غار بود نزول سکینه و
 و تا بید جنود الم تر وها اختصاص به پیغمبر داشت ابابکر از این
 نعمت محروم بود زیرا که هرگاه نزول سکینه با ابابکر هم می شد بود
در کلام الهی فائز ل الله السکینه علیهما واید هما بخود لم تر وها
 میباید فرمائش شده باشد چون ضمیر مفرد است اختصاص بخانه
 انبیاء دارد و نیز این آیات متوالی دلالت باین معنی دارد که در
 قرآن مقصود از خطاب یا ایها الذین آمنوا علی بن ابیطالب و اولاد
 اطهار آن حضرت علیهم السلام است چنانچه میفرماید یا ایها الذین
 آمنوا رکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم
 تجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتنبکم و ما جعل علیکم فی الذکر
 من حرج ملة ابراهیم هو مستکم المسلمین من قبل و فی هذا
 لیکون الرسول شهیداً علیکم و تكونوا شهداء علی الناس فیما
 الصلوة و اتوا الزکوة و اعصموا بالذمة هو مولىکم فتم المؤمنون
 و نعم النصیر اختصاص این آیات علی و اولاد اطهار آن جناب با
 که مخاطب بخطاب یا ایها الذین آمنوا شده اند از کلام مبارکه
 ملة ابراهیم معلوم میشود زیرا که ابراهیم جد ایشان بود
 سایر اهل اسلام اولاد ابراهیم نیستند و از کلام لیکون الرسول
 شهیداً علیکم و تكونوا شهداء علی الناس محقق میشود و چون

اطاعت ایشان بر جمیع خلق زیرا که رسول خدا شاهد بر آنها
و آنها شاهد بخلق میباشند بدانکه در رجعت محمد صلی الله علیه
و آله بدینار و ایات عدیده ذکر شده است و علت اختلاف اخبار آن
است که این مطلب از خانواده علم طلوع مختصری نمود خلافت و
باندانسته هر یک چیزی ضمیمه اخبار نموده بقضای میل طبیعت
خودشان وصف کردند و از اصل نکته غافل شدند و عقیدت
معنی این حدیث که خاتم انبیاء و مودعه که اسمی با اهل البیت در
ساق عرش است اهل ظاهر از این لفظ چنین استنباط نموده
که عرش بنای عالی و مزین با صنایع جواهر آلات و اسمی محمد و آل محمد
بعلم و کتبه مساجد در آنجا بخط بسیار خوب نوشته شده است و
علم الناس مکان عقلی ندارد که از این عقیده منصرف بشوند و
معنی تحقیق این الفاظ را معترف شدند بگویند عرش عبارت از
عالم امکان است چنانچه در اوراق سابقه ذکر شده است و ^{مقصود}
از نوشته شدن اسمی اهل البیت در عرش اینست که ایسا
حقیقه الحقایق عالم امکان و اصل الاصول و مظهر انوار الهی میشوند
پسوسته یکی از آنها با بدیهه هم مرکز خالت باشد که روح از عالم
لاهوری میل بعالم ناسوتی نموده متابعت آنها در جهام قف
داشته موجب تولد و تناسل و کثرت اعدا شده از فیوضا



غیر متاهی خداوندی ستیفن شوند هر وقت هر یک از آنها
 که در این عالم حضور دارند چه در میان و چه در میان امام و
 مقتدای وقت هم او خواهد بود خلافت او در شایده و مقاصد
 استعانت از شخص او باید بجویند زیرا که زمان سپرده باوست از
 غیر اوست و نمودن مثل آنست که اصل ایران در عهد سلطنت
شاهنشاه عالم پناه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه
 اصلاح مطالب و مقاصد خود شایان را از یکاوس و کنجیر و طلب
 کند چنانچه فرموده بر سلطانی است هر زمانی با هم باوست
 که امور بلاد و عباد سپرده باوست و مدت در زمان رجعت هر
 هزار سال یک مرتبه است چنانچه روایت شده است که روزی خاتم
 انبیاء از جبرئیل سؤال فرمود که از عمر تو چه میکند در عرض کرد
 عیند نام همین قدر اطلاع دارم که در عالم ستاره نورانیست که هر
 سه هزار سال یک مرتبه طلوع میکند و من در حال زیاده از
 هزار مرتبه آن ستاره را دیده ام حضرت فرمود هر گاه آن ستاره
 به پیش تو خواهد شناخت عرض کرد بلی پس رسول خدا با بر الوضوء
 فرمود که پیشانی خود را بکشتا پس از چینی مبین شاه ولایت
 نوری ظاهر شد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله این همان ستاره است
 که دیده بودم از این حدیث معلوم میشود که ابتدا بر بخت خاتم انبیا

انتهای مدت سی هزار سال سابق بوده است که چیریل ۲۳ سازه^{درا} معهود
در وقت وقوعش دیده و بعد ریاست آنها طهارت جمیع^{تنبه}
است حال نوبت امامت محمد بن الحسن صاحب الزمان است ۲۴

وقت عالم را از نور جمال خود مریب و صورت فرماید که جمیع اهل
عالم او را در عیان مشاهده کنند و مؤید این تفصیل روایتی
که از عالم علم سلوینی و داری^{تنبه} هر وی مظهر العجایب علی
بن ایطال^{تنبه} سوال کردند که قبل از آدم صفتی که بود حضرت فرمود
آدم بود عرض کرد قبل از آن که بود فرمودند باز آدم بود
در سوال تکرار کرد حضرت فرمود اگر تا قیامت این سوال از

بگویی در جواب خاتم گفت قبل از آن آدم باز آدم بود عرض در
جمیع این صورت علی و سوره فاطمه دختر محمد ۲۳ خاتم اینست
از این کلان معلوم میشود که مجموع اهل عالم منعقد در نزد محمد
و آل محمد واحد میباشند و ایشان اصل الاصول عالم امکان
هستند و عالم بطیفیل وجود مبارک آنها خلق شده است **ملاحظ**

تنبه است بر جریدة عالم دوام

و علم اختلاف نموده اند که علم انبیا و اولیا حضوریت یا
حصول بعضی که معتقد علم حصول شده اند ندانسته اند که
عالم مخلوق از حقیقة محمد و آل محمد شده است هیچ شیئی در عالم با

نمی شود



نبشود مگر آنکه جزئی از حقیقت آنها در اوست هر گاه بنا شد آن
 چنین مستغ الوجوه است در این صورت علم آنها در جمیع اشیا
 ساری و جادیت و حکم مساوات در همه و بهین جنبه بود که
علی علیه السلام فرمود سلونی قبل ان تفقدونی سلونی من طریق
 السموات فانی اعرض بیا من طریق الارض بمعنی یابن عقیده
 هستند که عالم بودن خاصه خداست و اسم او است بدیگری
 نباید گفته شود و میداند که مصدر هر چیزی اسم ذات خداست
 از قبیل نور و موجود و وحی و غیره ای مصدری را بغیر از ذات
 مقدس خداوندی بجهت کس نباید گفته بشود ولی اسمیکه
 بصیغه اسم فاعلت در عین خدا استعمال نمودن جایز است
 و بهین ملاحظه بود که رسول خدا فرمود انا مدینه العلم و علی
 بایمان فرمودن خود علم هستم فرمود شهر علم هستم باین معنی
 که حقیقت نور خدا و علم خدا در من ظهور دارد و علی باب هست
سفر اینکه دیده صیقلی باید کرد؛ پاکش ز سواد کجی باید کرد؛
 تا نقش در پنی از تو زایل گردد؛ حق را نظر از عین علی باید کرد؛
بدانکه بعد از رحلت رسول خدا از کردار و اوصاف اصحاب که
 در سقیفه اجماع نموده از صاحب ولایت و نفس ناطقه راست
 اعراض و تغافل ورزیده با اهلان دست صابعت دادند بی

همان جاهل را تقدای خود کردند و طریقه باطل پیروند
 چنانچه شاعر گفته است عریبه اذ کان الزاب دلیل قوم
 سیدیم سبیل لها الینا؟ کا قوم بگر نیب هلاکت بخرشد
 و باب واسعة رحمت خداوندی سد و در کردید در اندت
 قلیل دستکارندند الا قلیل و این ظلمت استنداد ^{صل}
 بود نازمان خلافت معویه ملعون که اگر کثرت جعل آحاد
 و تمت بخاتم انبیا اسبابی فراهم آورد که امکان عقلی نداشت
 که غیر از نهادت جناب سید الشهداء ^{علیه السلام} هیچ القای
 شبهات نماید و بکنند چون شما در آنحضرت واقع شد کفر و ^{بد}
 شجر ملعونه بجا میان ظاهر کردید درین اسلام قوام و
 استحکام جدیدی پیدا کرد و بهمین جهت بود که حضرت رسول ^{صلی}
 امام حسین ^{علیه السلام} فرمود که حسین منی و انا من حسین این الفاظ
 اشاره باین مطلب است که آنچه را من اظهار نمودم یعنی درین اسلام
 و ملت حنیف حسین باعث بقای ابدی اوست و آنچه را
 که حسین باعث بقای او میشود همانست که من اظهار کرده ام
 در اینصورت حسین از منست و من از حسین هستم و همچنین
 روایتی که در قیامت هر از صف منقذ میشود شفاعت
 کمیفدا خاتم انبیا میفرمایند و شفاعت باقی صفو با سید

الشهدا است از این روایت بعضی نگار دارند زیرا که موهم فظین
 امام حسین ۴ بر رسول خدا ۳ میشود ولی معنی اینست که اهل
 اسلام از زمان بیعت تا رحلت از حیثیت علم دهیم یکصفت دارند
 هرگاه جناب سیدالشهدا ۴ شهادت فایز نمایند از ساعت محمد
 زیاده از همان یکصفت داخل هیئت نمیشوند زیرا که همان
 بعد و دقلیلی که بارشاد حضرت رسول ۳ هدایت شد بود
 ناجی و رستگار بودند از ساعت شهادت امام حسین ۴ تا ابد
 هر کس طریقه حق را اختیار نمود چون بارشاد آنحضرت بوده است
 لاجرم بیسفاقت آن جناب مستوجب هیئت میشود عدد این
 اشخاص البتة باضعاف مضاعف زیاده از عدد اشخاصی است
 که رسول خدا ۳ منفرد آسمان ارشاد فرموده است **نوع**
 کرم بنوری دم و دردی نبود؛ زمره و گفت شنودی نبود
بدانکه در قرآن کلمه رب المشرق و رب المغرب و رب المشرقین
و رب المغربین و رب المساق و رب المقارِب در مواضع
 عدیده وارد شده است اهل ظاهر مجموع آنها را بطالع و غیره
 اقاب تفسیر نموده اند بادلایل علم نجوم و هیت و ریاضی ^{فقط}
 میدهند و غافل از این معنی هستند که مجموع اشیاء عالم از
 انسان و حیوان و نباتات و فوکه و استیجار و معادن و فلزات

با تقنای حالت غروب طلوع و غروب مخصوص دارند این جهان که
 محل تولد و تکوین کاینات میباشد مشرق است و غرب است
 که بازگشت موجودات با او است مغرب است آنچه در این عالم
 طلوع نمود و غروب کرد یعنی خارج و فانی و فاسد شد روح
 آن بحکم حکم از اقی عالم آخرت طلوع خواهد نمود اینست معنی
امنا المنتین و ایهیتنا استین هر گاه آدمی در این جهان
 نعمتهای خدا را که با او عطا شده است بدل و انفاق نمود در
 آخرت روح آن چنین ملک مطلق معطی خواهد بود و آینه مبارکه
یا ایها الذین آمنوا هل ادکم علی تجارة تجیکم من عذاب الیم
آمو با الله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله یا موالکم
 انفسکم ذالکم خیر لکم انکم تمعلون اساره باین مطلب است
 و اگر آن شخص مساک و ورزیده انفاق نکرد بحکم حکم روح آسینا
 در آخرت دخل با شما صی که در دنیا مالک آنها بوده اند ندارد
 مجموع آنها مال خداست و خصاص محمد و آل طیبین و طاهرین
 آنحضرت خواهد داشت و این جمله در آخرت با حسن صور جلوه
 خواهند نمود و حسنه که بلفظ فارسی چنین خوبست عبارت از
 آنهاست در روایات اخبار وارد است که هر گاه آدمی در این عالم
 بخواند یا فلان عمل نیکو را ترکیب شود چندین هزار حسنه در



اعمال او نوشته میشود یعنی از آن چیزهایی که از دنیا غریب نموده
 و در آخرت طلوع کرده اند و مخصوص محمد و آل محمد هستند بفرمود
 عمل شخصی که مرکب نوشته است داده خواهد شد اهل ظاهر
 چنین تصور می کنند که ام الکاتبین در نامه عمل آن شخص که بمنزله
 صفحه کاغذ است چندین هزار مرتبه لفظ حسنه را بنویسد از خود
 نوشت و اگر از ایشان سؤال شود که حسنه چه چیز است و مقدار آن کف
 آن چیست فرماید گویند که حسنه یعنی نیکی است و از این توضیح
 مطلب مشکلت میشود و این توضیحات با مذاق اهل ظاهر کمال
 منافات دارد زیرا که در کتب لغت حسنه را یعنی نیکی نوشته
 چنانچه جالبقا و جالبسا را عبارات از دوسه بسیار بزرگ می
 یک در اقصی بلاد مشرق و دیگری در منتهی بلاد مغرب واقع است
 در اغلب کتب لغت و غیره نوشته اند که این دوسه در منتهی الیه
 ربع مسکون واقع است و در خبر است که دوزخی چندین هزار
 قافله از جالبقا وارد جالبسا میشود که دیگر عود بکار خود نمیآید
 و بعد مسافت این دوسه معادل یکساله راه است حال اگر گفته
 شود که جالبقا عبارت از دنیا و جالبسا کنایه از لغوت میباشد
 هر که از دنیا با آخرت اشغال نمود هرگز معاد در دنیا نخواهد نمود
 با اینکه جالبقا کنایه از عالم ذر است که او را عالم عدم میگویند و جالبسا



عالم وجود است که روزی چندین هزار مفاصله از عدم بوجود می آید
 که دیگر عود به عالم عدم نخواهند نمود و باقی ببقیاء الله میمانند
 در تبذیل عوالم و بعد مسافت این دو شهر که یکساله راه نوشته
 مقصود مدت ایام حمل و توقف در بطون اجمالتست زیرا که ^{طول}
 مدت حمل زیاده از یکسال نیست چنانچه در بعضی حیوانات
 مشاهده شده است و ایضا در باب ساکنین شهرها ببقا و بقا
 نوشته اند که ولتاً ما اسلام و از سبب ان محمد و آل ابی بنی
 و طاهیرین او هستند و قوت و فدای آنها استمرار را سیر است
 تا و دلیل این عبارت آنست که مجموع ارواح که از کم علم بر صند
 وجود می آید بحکم حدیث صبارت کل مولود یولد علی الفطره و
 لکن ابواه یهودانه و یمنرانه و یمجسانه مفسور و بقره است اسلام
 و ایمان بخدا و رسول و مندرتین بدین اسلام و ملت حنیف
 میباشند و در بدران و ما دران در صد و اضلال اطفال بر آمده
 بود و بضاری و غیره مینمایند و مقصود از غذاهای اهل این
 شهر که اختصاص بشیر داده اند آنکه شیر را در خواب در معده ^{خفت}
 خفتی آید که در سموات قدسی شیر مجذبت آنحضرت آورده بودند
 تا دلیل و تبصیر بعلم شده است و مسلمی است که علم غذای روح است
 که بحسب صورت ظاهر عبارت بشیر و صف نموده اند اهل ظاهرا



اذ آیات قرآن و کلمات اهل بیت غیر از حکم ظاهر آنرا استعلام و
 استنباط نمی کنند و بیامون تاویل و توجیه آنرا نمی کردند و بیند
 که گفته شده است که قرآن هفت بطن دارد مقصود توجیه تاویل
 اوست و از آنجا است که ما را با سر علیه رحمة که در غزوه صفین که حاضر
 در کاب ظفر انتساب الایلاف فتح علی مرتضی کریم الله وجهه بوده
 روفیکه آنجناب بدرجه رفیقه شهادت رسید شمشیر خود را
 از قلاف کشیده در مقابل مفوف معوبه ملعون مرکب خود را
 بجولان در آورده این رجز میفرمود و بتکرار اعاده می کرد **سعر**
 نحن قتلناک علی تزیلک! ثم قتلناک علی تاویلک! و قتیله بدیحه
 رفیقه شهادت رسید امیر المؤمنین علی علیه السلام را در آن روز
 مبارک خود گذاشته فرمودند هر که در شهادت ما حاضر
 و ضامن نشده در ماتم عمار گریه نکند او را از اسلام بجز نیست
 و این رجز را که عمار میخواند بمصدق حدیث نبویست که می
 فرمودند یا علی من جنت میکنم با کفار و معاندین نیز بیل قرآن
 و توجیهت خواهی کرد با آن تاویل قرآن پس تاویل حل مشکلا
 آیات و اجبار مینماید در صورتیکه مقبول میزان عقل سلیم نشود
 و الا باید معتقد صورت ظاهر آنما بشوند و از توجیه تاویل
 اجتناب و خزانند رجز است از قطب دایره وجود علی بن ابیطالب ^ع



که فرمودند من اجبا اهل البيت فليعد الفقير در بعضی کتب که از
جمله آنهاست کتاب دروغ و غیر این حدیث مبارک را در عنوان
نورده بچندین وجه توجیه نموده اند که بجمله آنها عبد و حدیث
مربوط نیست بلکه توجیه اینست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام
کلمات در وقت از او خلافت خلفا فرموده است و در
بسته های دستگی آن حضرت از معاندین که فرموده است هر که در
دار ما اهل البيت است با بدیهی فقر و فاقه بشود زیرا که خدا
امور در بدقت آن اشخاص است که در استان ما را در جیل در امور
نیکند و ایشان از کارها خارج مینمایند یا اینکه صنی حدیث
اینست که در استان ما بجهت متابعت و موافقت نمودن با ما دست
تندی با اموال خلاق نخواهد گسود پس باید آما در فقر شوند
جمعی چنین دانسته اند که اگر دوستی اهل البيت در دنیا فقر و
فاقه است و حجت آنها بالخاصه مورد فقر بشود و تجارت ناو
اظهر من الشمس است زیرا که از محبت آنها در دنیا فقر و فاقه است
از آنجا که در آخرت هم مضمی این اثر بنامند در هذه السنه او در بئلا
مطابق سنه ۱۲۸۲ هجری کتاب بصورت بیران الحق که از تالیف یکی
از علمای نصار است بجاست تعلیق در قرن کستان چاپ نموده
ملاحظه شد مطلع کتاب بشارت توحید خداوند بود چون شروع

مطلب کرده است شکر و کفر بین دانشکاران و ظاهر میشود هرگاه مجموع
 اهل ملت نصاری بهین عقیده باشند باقطع و یقین از علم
 معنی عاری و بری خواهند بود در اوایل فصول چندی در حقیت
 مذهب نصاری بیان نموده است این فقره حاجت بیان ندارد
 ستمها و پیغمبری در عهد خودش برحق بوده است و ملت از آن سخن
 ملت پیغمبر است که قبل از او است اینکه ملت تجدید میشود ملت
 آنست که در شریعت بعد از خودش خلل و تضاد راه می یابد و
 برخیزد و لازم می شود که ملت او را منسوخ نماید و اگر غیر از این بود
 میبایست آتی را که پیغمبر نخستین وضع نموده بود در عالم پاینده
 و برقرار بماند زیرا که شغل نبوت اینست که خلق را بخالق دعوت کند
 قانون مستحسنة که سبب آسایش خلق است در میان امت وضع
 کند از طواری و اعمال فجیحه که موجب فتنه و تضاد است نمی نماید این
 چنین عمل نیکو همچوقت نباید در عالم منسوخ بشود پس باین تقدیر
 باید ملت حضرت ابوالبشر علی بن ابی طالب در عالم الی یوم شاهدان
 برقرار باشد چه حاجت به بعثت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد
 است ^۳ صحیفه ابراهیم چه عیب دانست که باید توراته نازل نبود توراته
 که نازل شد ابتدا حاجت بنزد انجیل نبود انجیل که نازل شد قرآن
 محمد از برای چه باید نازل شود پس محقق شد که ارسال رسول

و انزال کتب بواسطه کراه کردن شیطان است خلق را سیاه این
 انسی نقد رجح و تعدیل می کنند آیات و احکام را که تو صد
 تبرک و کفر میشود **سحر** دین ترا در پی آورند و وزنی آید
 افزایشند **سبک** فرودند بر او برک و ساز **کر** نوبه بینی نشانین
 و باین قدرها کفایت نکرده از برای خداوندی که انشبه و صلوات
 و بر آست او لاد و زن و دختر و برادر و قرار داده اند بطوری که اگر
 بتعداد درآوردند او لاد و اطفال و عیال خدا از جمیع خاوندگان
 خلق بیشتر میشود بدهیست که این چنین ملل و مذاهب **فوق**
 باید منسوخ شود قابل بقانیت یهود غریب لیسر خدا **انشند**
 و خدا را جسم تصور کردند ناچار عیسی بن مریم بعوض شد
 جمعی ایمان آورده تصدیق رسالت او را کردند و گروهی ننگ
 کرده نسبت ناپامادش دادند تضادی از قول خدا حضرت **بند**
 پد تصور نمودند که او پسر خداست تبرک که خداوند او را روح
و کلمه الله فرموده است و بینداند که در عالم هیچ چیزی از روح
الهی و کلمه الاهی خارج نیست جمیع ارواح حق روح پند و مود حکم
بستونک من الروح قبل الروح من امر ربی امر و اراده پروردگار است
 و معنی امر حکم انما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون کلمه
 کن است پس این کلمه انحصار و اختصاص بحضرت عیسی علیه السلام ندارد



هر موجودی که از کلام کن سوچاید شود داخل در حزب کلمه الله خواهد
 بود و اگر بی بد بودن عیسی علیه السلام دلیل اینست باید بد رستخدا
 باشد حضرت آدم ابوالبشر که نه بد داشت و نه مادر باید
 عین خدا باشد و ایضا در آن رساله استدلال نموده است اینکه
 قرآن کلام نیست زیرا که در قرآن خبر نداده است که مسیح پسر
 خدا و در مرتبه الوهیت و این فرقی ناقص عقل هنوز نفهمید
 که مقصود کلی از معنوت شدن محمد صلی الله علیه و آله و آله
 شدن قرآن منسوخ شدن نصاری و نفی این مطلب است نه
 اثبات آن باید مخصوصه دفع این شبهه را محمد صلی الله علیه و آله
 ادخل بکنند که عیسی پسر خدا نیست و مرتبه الوهیت ندارد و مادرش
 هم زن خدا نیست بلکه هر دو بدن و مخلوق خدا هستند. فضیلت
 آنها از سایر مخلوق مثل فضل سایر انبیاست از اصناف ام در
 ایضورت امر باین نام ربوبی را چگونگی در قرآن خبر میدهد
 که عیسی پسر خدا و در مرتبه الوهیت است و مذهبی که از برای
 واجب الوجود بالذات زن و بچه معین بکند و نداند که قبح این کلام
 بچه مرتبه است این چنین ملت بحکم حتم در خورد نسخ و ترانه خود
 بود مگر معنی مترک بودن غیر از این هست که دیگر بر با واجب الوجود
 بیکدیگر چه و مرتبه بدانند که امخطا و آلائش بالاتر از این میشود که

بجمله ذات مقدس الهی که از طرف وجهت و اساره و بیان شغفت
بسر و دختی و زن و ایل و طایفه قرابدهند و ندانسته باشند
مشرم یلدم بولد اور لایق است **!** والد و مولود را او خالق است
و همچنین از جمله دلایل بر کلام خدا بنور قرآن این فرموده است
که در قرآن وصف حور و عثمان و انار و انجارد شده است این
او صاف از یاده از حد قبح و رکیک دانسته اند در صورتیکه
وصف حور العین و عثمان قیامت استه باشد در این عالم که
خداوند در حال سنو از با هم الفت داده است با بدایت قبح از جمیع
اشیا باشد چیزی که وصفش قبح است فعلن قبح خواهد بود
و ندانسته است که ذکر نعیم فری در قرآن بجهت اثبات معاد
و ابطال جماعت دهری مذ هبت که خلائق را بعد از مردن فانی
میدانند و خلائق معتقد این باشند که موجود کرده الهی هرگز نمرد
نیشود بلکه در هر یک از عوالم محظوظ و منعم بنعمتی خواهند بود
که شایسته آن عالم باشد چنانچه در عوالم در وصل و بطین این
عالمی که الحال در او هستیم باقتضای هر یک آنها منعم برده ایم
و بعد از این هم باقتضای عالم جدید کار و کامیاب خواهیم بود
حکای روزگار صفو اللفظ و الکلمه هستند باینکه مرتب صنی را
که شخص نخواهد بعالم لفظ و ظاهر بیاورد و عدد و عدد خواهد بود

حکم عالم الناس علی قدر عقولهم کوشند خاص معام نماید غیر از این
 صاحب شریعت اسلام امکان گفتن نخواهد داشت از این جهت
 و اخبار هر کس بقدر فهم خودش میفهمد آنچه را که باید بفهمد
 معلوم میشود که این جاهل بضاری هنوز نفهمیده است که نظایر
 عالم امکان از پیم و امید است و همچنین از جمله افرادی که با اعتقاد
 خودش بجهل ۲ وارد آورده است اینست که محمد ۴ از برای خودش
 بتجربین ذوات عدید نموده و از برای امت زیاد از چهار عقدا
 حرام کرده است بعضی ناقص این عمل را حمل سهوت پرستی آن
 جناب کرده و ندانسته است که از برای حکیم و حاکم مطلق قرار
 عیار وحدود و در واقع معین شده است آنحضرت
 سلطان ظاهر و باطن و صورت و معنی است اعمال و اطوار آنجناب
 بموجب معنی الهام غیب بود عموم خلق را ممکن نیست و بتوانند از
 عمده تکالیف زیاد از چهار زن معقوده برآیند و قتی که نوع
 نشوند لابد بنیاد بوالهوس گردند و خودشان و جمیع اینجهت می
 اندازند و صاحب شریعت که خاتم رسل و عقل کل و عالم موعلا^{عسب}
 و شهود است البتة تکلیف خودش را بهتر میداند سلطان
 ظاهر از برای خودش حدی قریب نکرده است سلطان معنی
 چگونه محدود و محدود رعیت خواهد شد با وصف اینجهت

و اقتدار مثل یکی از اشخاص است خود س حرکت میکرد امیان
اشکاری بجهت خود قرار نداده بود زحمت و دریا صبحی که
بجهت وجود فایض الجود مبارک خود اختیار نموده بود بقدر
بود که از قدرت غیر خارج بود که آخر الامر خطاب است طارحه ما
انزلنا علیک القرآن لتشی در رسیده و هرگز مسوع نشد
که آنحضرت از مال دنیا زنیزه و انداخته داشته باشد بلکه در کمال
قناعت سلوک میفرمود حقوقی که از بیت المال بجهت آنجا
مخصوص بود بفقرا بیدل و انفاق میداشت در هیچ موقوفه
مخصری خود داد بگیری هیچ نداده و در تبه برتری خلق را بمسند
آینه مبارک آن اگر کم عندالفا تقم قرار داد و در اجرای حدود
و احکام و در بیدل صلوات و انعام هرگز ملاحظه نمیشد و افعال مفر
معموم اهل اسلام در نظر میونش حکم مساواتش داشتند
زودیکتر بنا خلق در زندان سرو و امیر المؤمنین جید بود که
بروایت اهل اسلام اولین آنرا با همه آن جناب است بحسب مال
دینا از همه کس فقیر تر بود بعد مغلین و بند شمشیر سربلغ خوا
و فرس خانان از پوست کوسفند قریانی داشت صدقیه طاهره
دختر مرضیه رسول خدا که در وجه آن حضرت بود جانی داشت
موسو بنفصه که باقتضای عدالت خانواده رسالت خدمتخانه

بکروز



۷۰
یک روز با جناب فاطمه و روز دیگر بعد از فضا بود تفصیل روز
متوالی روز دسنت علی بن ایطالب و فاطمه و حسین و فضا
بطرف عامه و خاصه روایت شده است که هر شب با آب افطار
فرموده و صنان خود را بتابعیت حیدر کرد آری بسایه و تیم و سر
انفاق کردند و در سیم که خاتم انبیاء تشریف فرمای خانه
علم مرتضی شد آنرا ضعف در بشره اهل بیت مشاهده نموده
از تحقیق حال استفسار فرموده پس از اطلاع گریه با آنجناب
داد و فرمود بجبرئیل نازل شد در فضیلت مرتضی علی سوره هل
آورد و طبقی انفق که هشت حاضر ساخت که اهل بیت افطار فرمودند
بعجالت است که جسم باطن صاحب رساله کودوی نوزاد است که
بروایت ائمه ندارد و حال آنکه مجموع اخبار از بند و عالم تا کنون
بروایت خلق آفرین حاضر نبودند که وقایع جمیع اولین را بری
العین مشاهده نمایند اگر آنچه را که بمقتل ظاهر است نیاید از رفتن
بعراج و سق القوس ساینداشتن و سایر معجزات خاتم انبیاء را نیاید
تصدیق نمود این فقره را چگونه عقل عملاً تصدیق خواهد نمود که طفل
بی پدر از مادر متولد شود بلکه هر کس معتقد باشد بقوی عقل
ظاهر اشخص را باید تکذیب و سفیه بکنند و از زمره جمعا محسوب
بدانند چنانچه جماعتی بود الحال بهمین عقیده میباشند و همچنین

اگر عقل تکذیب معراج رفتن محمد را در حال حیثیت نکند تکذیب
 باسماں رفتن عیسی از بلای دار در حین مامت بطریق اولی
 خواهد نمود و اگر در صدق نبوت محمد تصدیق جماعت نصاری
 شرطت البتہ در صدق نبوت عیسی تصدیق جماعت بود
 شرط خواهد بود و در صدق نبوت موسی تصدیق جماعت محسوس
 شرط میشود و از جمله دلایل باینکه قرآن کلام خدا نیست این است
 است که احکام قرآن ناسخ و منسوخ دارد اگر این قرآن کلام خدا
 بود آن چیزیکه درست و صحیح بود که در آخر کفایت است چه در اول
 نکفت که حاجت ناسخ و منسوخ نشود این شخص ندانسته است که
 خداوند اقوال را با ضمینه افعال منسوخ میکند ایرادی ندارد بیاید
 چنانچه صحیفه ابراهیم و زبور داود و تورات موسی و سایر کتابها
 جمیعاً علی التوالی منسوخ گردیدند و انجیل وقتیکه این همه نسخ
 و منسوخ کتاب ملت بهیچوجه جای بحث و ایراد نداشته باشند و
 اگر در قرآن با تنضای وقت و مصلحت چند آیه از حیث حکم
 منسوخ نبود کمال فضولی و بله است که شخصی بکانه خارج از اصطلاح
 عاری و عاصی از علوم بحث بکند و ایراد وارد نماید و در اگر ما بحث کنیم
 که هرگاه خداوند میداند که حضرت عیسی افضل از همه انبیاست
 و انجیل اکل از همه کتب سمویة است چو عیسی و انجیل را از اول معقول

و نازل فرموده ملت او را از بد و امر بر قرار نکرده که حاجت با اینها
 جنگ و جدال ورد و قبول نباشد جواب چه چیز است هر جواب
 که در این باب بگوید ما همان جواب را بعینه در صحت ناسخ و منسوخ
 شدن دو سوره قرآن خواهیم گفت و همچنین نوشته است که در سوره
 محمد ۳۴ دارد خانه زید است در وجه منکوحه او را دید ما شوق او شد
 چون محمد ۳۴ حاجت کرد زید وارد خانه شد و از حقیقت حال
 مطلع گردید یا از ترس محمد ۳۴ و یا اینکه خواست اظهار اخلاص با او
 کرده باشد منکوحه خود را مطلقه نمود و محمد ۳۴ او را نکاح کرد
 و تعجب نموده است شخصی که پسندید باشد چنین کاری را مرتکب می
 شود و وقتی که دید از غلبه عشق که از خلاف او مرتکب شده است و
 مدتی صحیحی ندارد خود آیه ساخت که این عمل خدا امضا داشته است
 اولاد بدین حق بین و دل حق پرست میدانند که گرفتن محمد ۳۴ منکوحه زید را
 دلیل نیست که امر او را رسماً و رسماً آنچه میکند با امر او زاده خدا می
 کند و از ملامت سرزنش خلق اندیشه ندارد هر گاه آنحضرت صغیر
 نبود و نبوت را بخود نسبت بود البته ملاحظه مردم داری و عموم تو را
 میکرد زین که مدعی از خطری شده بود این پهلای عظمی که با منافق
 دارد با کسیکه امر عظیمی را در نظر داشته باشد تا نیا هر گاه زید
 با گواه واجباً با محض اظهار حضرت رسول ۳۴ در وجه خود را مطلقه

کرده بود و در این باب مستاصل بود لا بد طایفان اعراب بلکه مجموع
 اصحاب تکلیف این کار را نمی کردند فتنه و عداوت عظیمی برپا شد
 چون بد و اسلام بود و اهل اسلام قلیل بود و کفر نایب قوت
 داشت این عمل هم با غیرت و حقیقت اعراب کمال ضاقت را دارد البته
 در هزار و زشتی کار از یکدیگر میسخت چون که همچنان از
 این وقایع اتفاق یافتاده است و در هیچ تادیبی قیامت این
 مذاکره ننده است دلیل اینست که این شخص بضاری نام بر ^{نقشه} بوط
 نوشته است هر گاه ما جماعت مسلمین اعتنا باین حرفها نکنیم کار
 بد و دراز بجز میشود بهود هم در حق حضرت عیسی و مرید
 معتقد بعضی حرفهای نامربوط مسندند و بر صلیق قول خود
 آورده و روایات ذکر می کنند و بضاری در حق محمد این اتهامها
 در کتاب مینویسند در این صورت تکلیف اینست که با تفرقه
 گفته شود که هر دو طائیفه غلط کرده اند لعنوا با قوالو انکشفد که
 از روی غلبه بغض و عداوت نعم ما قال **سفر** ماه بر صدر فلک
 شد شب روان **؛** سیرانگ داشت بانگ **؛** سکان **؛** این سکان
 و عوج کمان بر بندرتو **؛** راه میجویند سوی صدر تو **؛** خضر و
 عوشت هر کشتی توفی **؛** همچو روح الله مکن تنادوی **؛** و ایضا
 یکی از عبارات ده ساله اینست که تعلیمات قرآن در خصوص صفات



حد و جز قیامت و روز دیوان و احکام و هفت نمودن از قبیل قتل
 و زنا و دروغ و احکام امر و اطاعت و محبت خدا و درستی ^{تستی}
 همسایه و اقربا و سایرین نماید و همگی ایمان آورده و انجیل بر او
 شده است و ذکر یافته اند و کسی که کتب مقدسه خوانده است
 اگر چنانچه مطالب قرآن را با تعلیمات کتب مزبوره مقابله
 نماید هر آئینه باسانی تمام دریافت خواهد کرد که اخبار و
 تعلیمات مذکوره نقل شده کتب مقدسه میباشند از اینجمله
اظهر من الشمس است که این بپاره خلی که مدتی بوده است که
 الاحمال ندانسته است که اینها جمیعاً حکم واحد دارند خداوند
 در قرآن میفرماید امن الرسول بما انزل الیه من ربه و الا توؤمنوا
کلما امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من
رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر و هم
 چنین مولوی در متنوی میفرماید **متنی** مؤمنان بسیار و لیک
 ایمان یکی؛ چشمتان سعد دلکن جان یکی؛ جان کرکان و سگ
 از هم جداست؛ متحد جانهای شیران خداست؛ مقصود از
 بعثت آمدن و چیز است یکی خلق را بخالق دهوت کنند نکات
 دقائق خلیلد خدا را بخلق بیاموزند و دیگر اینکه از روی حکمت
 و مصلحت قانون مستحسنه وضع نمایند که باعث ^{خلق} امن و امان بودن

عالم بشود ابواب بسته و فساد و قتل و قانون فجیح که موجب عباد
و لجاج است مسدود گردد که پوسته خلوجد بد از کتم عدم ^{بسیار}
وجود آمده از فیوضات ابدی منصفین بشوند که بخل ببد
دارد و نباید بدیهیت که قانون و اعمال بد علت فتنه و فساد
و قتل نفس است مقصود خدا و رسول تعدد وجود است قتل
ملت نفی هر عدد میشود و منافات دارد با امریکه مقصود
آنهاست در این صورت به معنی امری و از هر منکر بی
خواهند نمود تا مقصود اصلی حاصل شود مقصود جمیع انبیا
از آدم تا خاتم همین بوده است اگر باید محمد صبیح را بگوید که
خلاف گفته انبیا سلف باشد تا نگویند که از تورات ^{انجیل}
اقتباس شده است باید بگوید که خدا متعدد است و بگوید که
قتل کنید و مرتکب اموری بشوید که کار شماست ^{قتل} قتل
شود در این صورت این همه وارد نخواهد آمد که احکام قرآن
از روی کتب مقدسه نقل شده است هر گاه میبود بگویند که
انجیل کلام خدا نیست بدلیل اینکه احکام و تعلیمات آن مطابق
با تورات است اگر انجیل را با توراته مقابله نمایند هر آینه
باسانی دریافت خواهند کرد که اجزاء و تعلیمات مذکور هر نقل
شده از تورات است جاف بضاری جواب چه میگویند ^{سنت} ما جواب

در قرآن



در قرآن این قبیل مباحثات در هیچ مفای نمیکن میشود هر چه
 در صحف ابراهیم است همانست که در کتب قبل از صحف بوده است
 هر چه در ذر بود است همانست که در صحف با و اشاره شده است
 و آنچه در تورات بود همانست همان بود که در کتب سابق مذاکر
 کرده اند و همچنین آنچه در قرآنست در مجموع کتب سماوی بوده است
 اهل اسلام انکار این معنی ندارند که احتیاج بقابل ذکر در قرآن
 با کتب مقدسه نشود و حرف اینست که این تورات و انجیل که در
 میان یهود و نصاری است نه آنست که بدون اختلاف بود
 و عیسی علی نبیا و علیهما السلام نازل شده است بلکه هر چه و تعدیل
 زیادتی غیر نهایت در آنگاه است یهود و نصاری خوردن
 این فقره را هفتی از هر کس میدانند ولی بعضی بجای و معنادانگ
 می کنند عقل سلیم که سهل است عقل قدری مختل هم میدانند که
 اغلب این عبارات کلام خدا نیست بلکه کلمات و عبارات جهال
 و اذ دل یهود و نصاری است چند سال قبل از این زجه تورات
 و انجیل را در ترکستان بخط ایرانی چنان دره بودند مجلدات ^{بده}
 بایران آوردند که در میان خلق بدون اخذ وجه تقسیم نمودند
 بلکه هر مجلد بر با قدری وجه که بگویمان باد و تومان ختم نموده
 بر دم میدادند بعضی بجهت اطلاع و برخی بطبع پول آنها را میگرد ^{قتند}

اعلیٰ انخاص بواسطه اینکه جلد آنها را صغیر ساخته بودند آن جمله قفا
بر داشته بکناب دیگر وصل نموده اصل نسخه را دور میاخذند
همه مطلبی که فی الجمله حلاوتی داشته باشد و چیزی بدل برند
در آنها نبود و متصل گفتگوی او در سلیم بود که لا یقطع شسته
شد بود در حقیقه هیچ معنی نداشت این قبیل عبارات را نسبت
بجداد آن کناه بزرگیت که مادام العز و استغفار باید نمود
ولی مطالب قرآن و عبارات آن این فقره را زیاده و افح و اسکا
نموده است که این کتب مقدسه مخریف شده است آنچه حال
در میان بیود و نصاری متداولت و میگویند که کلام
خداست بالقطع والیقین کلام خلوق است دور نیست که بعضی
مطالب آن کلام سهاوی باشد هر چه هست خالص نیست بلکه
استراج کلی داد و از جمله مخرفاتی که نوشته است اینست که در
قرآن این تعلیمات انجیل را نیز بیان ساخت که قلب آدمی
خواست که عمل توأب نتواند حاصل نمود و در حضور خداست
کناه کار است که محض عیبی مسیح او را از عقوبت کناه می تواند
رهایند و در هانده کل عالم همان اوست و پس این بچاره این اهم
ندانست که خداوند خالق محض خود آفریند نه جلب خود از بند او
که در در صلب قرآنی در و صلب او در بطن او در و در بطن او

۷۸
عالم آورداری چه خدمت طاعتی از منکب سُنَد بود که در خود
این فیض و نعمت بشود معلوم شد مقصود از خلقت شخص خود
میباشد و از گناه و طاعت خداست احوال ضرر و منفعت و طمع
سود و منفعت نیست بلکه هر امری که موجب یا د خدا نمودن
و باعث کثرت عدد در خلق و باقیای نوع و علت آبادی بلاد
و آسایش عباد بشود اسمش را ثواب گذاشته اند و آنچه ضد
این جمله است گناه عبادت از اوست هر چه از طاعت ^{مستحب}
حاصل میشود در هر دو جهان عاید خود شخص میشود در
عالم امکان هر کار بر اثری مرتب و هر چیزی بر اوصی داده اند
عقل و دین خلیفه خداست و نبیا که عقل کل هستند در
عالم امکان خلیفه خداوند میباشد که خلق را بخواند دعوت
میکنند و نفوس را انصالح و مضار را گاهی میدهند از آسایش
سلب اثر نتوان نمود هرگز که از آنجود همان اگر است البته از
خوردن آن بیاید اثر از بابتش نمود در کلام اثرهاست اثر
کفتن حرف بد است که جواب بد بشوند آدمی در این سوال
جواب ملامت نباید بکند مگر نفس خود را و هکذا مجموع حکم
شرعی متضمن اثرها و منفعتها است که مجموع آنها در دین
ظاهر میشود اینکه نوشته است که قلب آدمی بر تبه خوار است که

عمل ثواب می تواند حاصل نمود دلیل خبری قلب چه چیزی است
اعضای آدمی قلب است قلب منبع روح و مخزن علم و محبط
و می قلبی الهامات لایری است قلب جایگاه عالم غیب الغیب است
مضای داعیز از دل نتوان یافت آدمیر از قلب بعالم غیب راه
بسی را فتح و شکا راست بلکه بعالم باطن هیچ راهی غیر از راه قلب
مفتوح نیست در این صورت هیچ مفاسد غیبی و پاکتر از قلب
نخواهد بود احتمال کلی بر اینست که این همه خرابیها در قلب این
شخص نصاری صاحب سالت است و اعتقاد ما در خرابی قلب
ایمان خیلن یاده از اینها است و باز در رساله نوشته است
علامه دیگر که قرآن از جانب خدا نیست اینست که قرآن تقاضا
و متای روح آدمی و ارفع بنیسا زدند بر آنکه در دریا چه رساله
نموده ایم که لازم است که الهام حقیقی آن تقاضای دو عبادت
که خدا در روح و قلب انسانیت ثبت کرده است دفع نموده است
سازد از این الفاظ که گفته است مطلبی مفهوم نباشد که مقصود
چه چیز است و چون میزان مطلب این شخص صاحب سالت را
در دست دارم مقصود من اینست که در قرآن این عبارت
نوشته شده است که عیبی پس خداست و در رتبه الوهیت
است این عبارت را بخصوصه در اول نوشته است و در اینجا که وضع

دیگر تقریر و تخریر نموده است بالقطع مقصودش همین است
 و این شخص باین اعتقاد است که خدا لا بد فانی میشود و اگر ولیعهد
 و اولادی نداشته باشد امر الوهیت و کارهای بندگان ضایع و
 فاسد خواهد شد چنانچه ولیعهد معین نبودن سلاطین سلب
 اطمینان و آسودگی بعیت میشود ولیعهد داشتن خدا باعث
 خواطر جمعی خلق و اطمینان خلق خواهد شد در انجیل ثبت شده
 است که عیسی پس از خود در مرتبه الوهیت جماعت بشارت
 باین لفظ اطمینان خواطر دارند که تقاضا و تمنای روح آسمانی
 ساکت است در قرآن این اطمینان مخلوق داده نشده است
 و از آنست که تقاضا و تمنای روح وارفع نموده ساکت نسبت
 است بدانکه امر بنی مهم خطیر است و گماننا ترا در جزوت است
 که در تحقیق آن نفیش نموده آنچه را که با دلائل عقل و نقل
 تطبیق دارد متابعت کرده ماعدای آنرا گمان نمیکنند گور را
 انکارند و در این تحقیق شرط نخستین آنست که تعصب و محجود
 نزولت شود و الا مقصود حاصل نکرد و بلکه مزید ضلالت
 خواهد شد و بحکم و الذین جاهدوا فینا لندیم سلبنا از
 خالق خلق استمداد نماید البته نمایند غیب او را مهمل نکند ^{حق}
سفر در صراط السقیم ای که گفته که نسبت آنچه را که تحقیق

نموده ایم اینست که دین رسول هاشمی اشرف و اکل فناء است
 می باشد مجموع مدلی که حال در ربع سکون متداولند
 آنها با کفر و زندقه آمیخته شده اند و عموم کتب سماوی و غیر از
 قرآن نه آنست که باینبای مقام نازل شد کسر و الحاق عبارت
 و احکام آنرا زیاده از حد اعصاب است علم هر ملت در باطن
 معتقد این نکته هستند و لکن تعصب و لجاج مانع از این مطلب
 است ولی اهل اسلام یقین دارند که این قرآن همانست که بحد
 نازل شده و بعضی از آیات آنحال مثبت نباشد مابقی که حال
 موجود است از سبب تغییر و تبدیل محفوظ و مصون میباشد
 هر چه بان الحاق شده است علماء و حکما و صاحبان بصیرت از مضمون
 و تعلیمات قرآن محقق داشته اند بر اینکه سایر کتب سماوی
 که حال مشهور و متداولست اغلب مطالب آنها از لطقات
 شیاطین انسی است که با کلام الهی آمیخته شده **تسوی** بوی
 استیجا و شک از هم جداست **۱** شک کی مانند پیشک بی با
 بوی صدق و بوی کذب کول گیر **۲** هست پیدا در نفس چون
 شک و سیر **۳** آن نسیمی که پایدار چینی **۴** هست پیدا از شمیم کو
 لحن **۵** بوی صدق و بوی کذب پیروز **۶** هست پیدا هر چه عود و انکه
 از قوع عدالتی اسلام هر چه می شود می بیند که ضمای حکمت

و مصلحت در آن ملاحظه است و بر او امر و نواهی شرع اسلام هرگز
 مزیدی تصور نیست مفسدتی که حاصل شد بعد از رحلت رسول
 خدا بود و هر پرستان اصحاب بر سقیفه اجماع نموده در خلافت دخل
 و حق از موضع و مرکز خود خارج کرده با علی همان شد که فسقه بنی
 اسرائیل با هر و ن علی را کردند چنانچه خداوند در قرآن جز میسید
قال ابن ام ان القوم استضعفون و کادوا یقتلوننی فلا تسبست
 بنی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین و الله همین آیه را علی
 بن ابیطالب علیه السلام در مقابل قریخاتم انبیاء امینا داد و بلاوت
 فرمود و عجب حالتی است که اهل سنت و جماعت تکذیب بنی امیه
 میکنند و میگویند که مرتضی علی علیه رضایت خود امر خلافت را
 با ابوبکر باز گذاشت هرگاه راضی نبوده هرگز ابابکر در این کار
 دخل نمیکرد و این بنده در جواب یکی از آنما کفتم که اگر علی ^{بنده} مطلقا
 امر خلافت را که حق او بود میخورد بقول شما ابابکر تقویین میکرد
 تقویین نکردی ابابکر خلافت را بر رضی علی علیه دلیل عدم اظهار
 او است آیا فذکر اطالبه نمود یا حین گفت بلی پرسید چرا
 واکذار نشد در صورتیکه بک ملک مختصر بنا که مال صدیقیه
 طاهره ملک سال بود با شما دست مرتضی علی و حسن بن علیهما
 و ام این واکذار نکند امر خلافت را چگونه واکذار می کردند

انضع فذلك معین است که مطالبه خلافت بکرات شده است و
 معین یافتاده آیا رواست که شهادت مرتضی علی وفاطمه و
 حسین و ام‌المؤمنین علیهما السلام در بشود و این همه آنکس نبوده
 علی رؤس الأشیاء دخیف و سرسگسته بخانه بر گردانند و این
 حرکت دلیل آنست که از فضیلت عشره طاهره و اصحاب
 عباد خدا نوده رسالت جاهل و غافل بوده اند و ندانسته
 که این عمل منجر بکفر و ارتداد میشود یکی از اصحاب که این بے
 خدیبه بود رسول خدا اذوالشهادتین لقب داد آیا اول
 شخص اسلام که اول بن‌امیر با همه است مثل آن صحابه که از
 زمره تابعین بودند نیست و حسین علیهما السلام که فرزند رسول
 خدا بودند رتبه آن شخص ندانستند عجب حال است که ترعا
 بعضی از اصحاب بدون شهود ادعای مالکیت خانه رسول خدا
 مقبول و از فاطمه ادعای مالکیت فذک با وصف شهودی
 که فخر اهل سموات و ارضین و علت غائی عالم امکان بودند
 نامسموع و مردود القول و شهود اینجناب باید تکذیب
 بشوند بمجموع اهل اسلام در دم نزع یتابعیت رسول خدا
 تفحص نموده این چنین خلق را بجهنم خود و وصی قرار میدهند
هرگاه در عهد حضرت رسول شخص عدل و عالم و اتق و ازکی

و افضل از علی بن ابي طالب بود البته خاتم انبياء او را بجهت
 خود وصی قرار میداد از ولایت علی معلوم و محقق میشود
 که مجموع این صفات و ذرات این کالات حیدر کر از بوده است
 کدام دلیل عقل و نقل گواهی میدهد که این چنین شاهدی
 مردود الشهادة است با منضم شدن شهادت حسین
 علیه السلام و تصدیق کردن ام این فرمایشات ایسان از چندین
 ایراد در رد این شود باب یکی وارد میآید اولاً از فاطمه زهرا
 شاهد خواستن خطای منکر است که اصلاح پذیر میشود
 در صورتیکه از عایشه شاهد بخوانند و او را نقتی بدانند البته
 دفتر یغیبر در این باب از او است مسلماً احتمال توالد
 تا سلسله صدقا و بر این صلیب محمد و بطن خدیجه زباده
 از صلیب ابابکر و بطن زوجه او است و ابابکر در رد شهادت
 مرتضی علی و حسین علیه السلام و قبول نکردن فرمایش حضرت
 فاطمه در شهادت خدا در آیه نظیر که در حوائج جمع نازل
 شده است نمود خداوند فرمود انما یرید الله لیزهبن منکم
 الرجل اهل البیت و یطهرکم نظیراً اباکدام و بس بالارات
 از کذبت که خداوند در کلام خود در مواضع عدیده
 کاذبین را لعنت کرده است شرط اول نظیر دفع کذب انما

مردنت مقبول نشدن شهادت اهل البیت رسالت
جنتش این بود که ابو بکر آمار در دعای خود شان و ادای
شهادت کاذب است و باین جهت مردود است شهادت ^{شده}
از این حرکت مخفی چنین معلوم شد که ابابکر شهادت
خدا یتعالم را در تطهیر اهل البیت قبول نداشته است و کسیکه
در شهادت خدا را بکند با جماع اهل اسلام کافر است و هم
چنین خدا یتعالم فرماید بجاهدون فی سبیل الله ولا تحزنوا
لوما کانکم ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله واسع ^{علمه}
اعلم و لیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیعون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم رکعون و این هر دو آیه متوالی
با جماع مفسرین و مؤرخین در شان علی بن ابیطالب نازل
شد و مخصوصاً آیه ثانی نص صریح بخلافه و ولایت آنجا
میباشد موافق تریب و مؤکد با تفصیل غدیر خم و حدیث
نرگست مولا ه ههنا علی مولا ه اللهم و ال من و الاه و عاده من عاده
و انصر من نصره و اخذل من خذله ابابکر در رد شهادت علی
در شهادت آقا و مولا و مقتدای خود را نموده آن حضرت را
مخذول کرد و داخله در حزب و اخذل من خذله شد و هم
چنین ابابکر در رد شهادت علی بن ابیطالب علیه السلام ^{نسب}

کذب



کذب حضرت هرون دادند که رسول خدا ص فرمود علی بنی
 بنزله هرون بن موسی هرگز هرون کذاب در بنی اسرائیل
 سینه نشد و همچنین در رد شهادت مرتضی علی علیه السلام ابابکر
 نسبت کذب پیدا خود شود و بعد از حدیث نبوی ص که
 فرمود انا و علی ابوا هذه الامة و همچنین ابابکر در کذب و رد
 شهادت علی بن ابیطالب نکذیب نفس سالت خود چنانچه
 خدا بیعتار آیه مباحله علی بنی انفس رسول خدا ص فرمود وی
 فریاد قل تعالوا نبع ابنائنا و ابنائکم و انفسنا و نسا نکم و
 انفسنا و انفسکم ثم نینزل فیجعل لعنة الله علی الکاذبین ص
 چنین رسول خدا ص فرمودانی تاراته فیکم الثقلین کتاب الله
 و عترته ابابکر در ثقلین خود کتاب الله را در عدم امضای این
 مبارکه تطهیر و انما و لیکم الله و عترت را در عدم قبول شهادت
 و نکذیب نمودن در مالکیت فدک و ایضا در رد شهادت
 علی بن ابیطالب بعد از حدیث نبوی که فرمود علی خیر البشر
 من لای فقد کفر ابابکر نکذیب خیر البشر خود معلوم شد که در خیر
 البشر بودن ص ابابکر امتناع داشته است و الا نکذیب نمودن
 ابابکر تخصیصی که معتقد خیر البشر بودن اوست معنی ندارد و
 ابابکر در رد شهادت علی بن ابیطالب نکذیب حضرت ذو

ذوالقرنین را نمود بدلیل حدیث نبوی که فرمود یا علی است
 ذوالقرنین هذه الامة وايضا ابابكر و تكذيب علم و فاطمه
 و حسين عليهم السلام و حدیث نبوی که فرمود مثل اصل
 بیتی کثل سفینه نوح من تسلك بهم محي ومن تخلف عنهم ^{عرف}
 تكذيب سفینه نوح را نمود و از و تخلف و در زيد ناچار از جمله
 غرق شدگان خواهد بود و نیز تفسیر آیه مبارکه که عم بنی الملوک
 عن ابنا العظیم الذی هم فیہ مختلفون را بحجاب علی بن
 ابي طالب توجیه و تفسیر نموده اند ابابکر در در سهادت
 مرتضی علی تکذیب بنا عظیم اگر کلا سبعلون ثم کلا
 سبعلون شامل حال او شده است هکذا خاتم انبیاء فرمود
 فاهند و ابالسمس و اذا غابت السمس فاهند و ابالقمر و اذا
 غاب القمر فاهند و ابالزهره و اذا غابت الزهره فاهند و
 ابالفردین مقصود از سمس در این حدیث رسول خدا ص
 و منظور از قمر مرتضی و غرض از زهره صد بقیه طاهره و
 فرزندان کنایه حسین علیهم السلام میباشند اکنون در در
 سهادت شخص ولایت تکذیب فرمود در عدم قبول ادعای
 فاطمه و مالکیت فدک را تکذیب زهره و در در سهادت حسین
 تکذیب فرقدان نموده است و در تیه ضلالت خواهد بود

وايضاً



وایضا رسول خدام فرمود الحسن و الحسین سید اشباح اهل الجنة
 ابابکر در ده شهادت حسن و حسین تکذیب سید اشباح اهل
 الجنة دانوده است و مجموع اهل نهبت از فاعراض و اکواه
 خواهند داشت و همچنین صدیقۀ طاهره صبیحه مرضیه کن
 خدام فاطمه زهرا بجکم حدیث مبارک و فاطمه بضعتی من
 اذاها فقد اذنی ومن اذنی فقد اذی الله ومن اذی الله دخله
 فی النار اذا ابابکر و عمر ازده خاطر بود از روزی که شجین
 تکذیب آنحضرت را در مالکیت مذکون نموده شهادت وصی رسول
 خدام و سبطین و ام امین را مردود و نامسوع و تکذیب نموده
 جناب فاطمه با ایسان مادام الحسین تم تکلم نموده و در سلام شجین
 نکرد و در وقتیکه بخانه مرضی علی علیه السلام آمدند بحجت استرخاص
 خاطر مبارک صدیقۀ طاهره حق در وقت رحلت از دنیا
 مجید رکار و وصیت فرمود که نفس آن مظلوم را بدون
 اطلاع ابابکر و عمر دفن فرماید و ایسان بر جواز انظار
 حاضر نشوند و مان نکند و نیشع نکنند لاجرم علی بن ابیطالب
 حسب الوصیت نفس او را در جوف لیل مدفون فرموده
 علامت قبر صدیقۀ طاهره را در چند موضع قرار داد که
 حال برخلاف حق و پوشیده بماند زیرا که علی باب دینیه علم

و بعلم امامت و ولایتی که مخصوص با او بود میدانست که شیخین
 اراده نبش قبر را خواهند نمود و این تدبیر مانع از کتاب ابن
 امر عظیم خواهد شد و از جمله اموریکه موجب قهر و خشم و نسیفه
 احمدی با ابابکر شد این حرکت نامطبوع و کفر آمیز است
 که ابن ابی الحدید از کتاب سفینه جوهری روایت کرده که صد
 طاهره تشریف فرمای مسجد شد در آمدند با ابابکر ^ع حجة
 نموده خطبه مفصلی بیان فرمود که جمیع کلمات خطبه در ^{حقیقت}
 و مالکیت مذکور و بطلان ابابکر بود الفاظ و کلمات خطبه
 مبارکه در کتاب سنن ابن اثیر مسطور است و ابن طاووس
 از طریق عامران خطبه را نقل و روایت کرده و در کتاب سفینه
 جوهری نیز هست بعد از تمام خطبه ابابکر مطالبه نمود
 نمود علی و حسین علیهم السلام و امین بر طبق فرمایشات آنحضرت
 شهادت دادند پس ابابکر بر منبر بالا رفت و گفت ایها الناس
 این چه گوشه دار است نسبت بر هر سخنی این آرزوها هر چه در
 رسول خدا نبود این قصه را بابت و براه است که کواختر در
 او بوده او ملازم جمیع فتنه ها است بخواد فتنه پیر شده را
 جوان کند اسفانست بچو بیدار صغیفان و بیاری بخواد از
 صغیفان مانند ام طحال که دوست ترین او زن زنا کار ^{بود}

ابن بلال الحدیدی گوید که من با استاد خودم نقیب گفتم که ابا بکر
 این کتابها را بکه داشت و ام طحال الکین نقیب گفت که نیست
 صریحیت و مرادش علی بن اسطالب بود و ام طحال زنی بوده است
 که در ایام جاهلیت زنای او مثل میزدند و ابا بکر سلطان بود
 هر چه میخواست میگفت و هر چه میخواست میکرد و هر فی شعور
 میداند که ابا بکر در رد شهادت مرتضی علی علیه السلام و حسنین
 و ام ایمن در تکذیب فاطمه مالکیت فدر کرا محض عناد و لجاج بود
 و هیچ وجهی در وجه خونریختن ابا بکر خوردن در تکذیب نبود
 اهل البیت کاذب بود دلیل اظهر من الشمس آنکه هر گاه فی الواقع
 فدلک از فاطمه نبود و شیخین در منع فدلک صادق بودند عمر
 عبدالغفرین فدر کرا از برای چه با اولاد فاطمه علیهم السلام و اکذارت نمود
 ما بقی خلفای بنی امیه و بنو عباس حمل امضا داشتند و احوال
 از برای چه معنی میباشد از این جمله محقق میشود که محض ذلیل
 نمودن خانواده رسالت این حرکت را مرتکب شدند و اگر عقائد
 جماعتی منع نمودن خلفا فدر کرا از فاطمه حمل با جتبا و شیخین
 باید نمود باید بجهالت و نادانی ایشان معتقد شویم **سعر**
 انجیب من اصحاب احمد از رضوانه بنا خیر ذی علم و تقیدم ذی **جهد**
 و اصحاب موسی فی زمان حیوته رضوانه باری الخوان بالجملة

و بگوئیم که از کتاب ابابکر این همه بخذ و زان در بعض جهالت و
دانشی و عدم اطلاع بحال و حقیقت انبیاء و اولیاء آنها و نشانی
چنانچه شیطان از معنی و علم آدم الاسماء کلمه جاهل بود
از دور عجیب عقلم بیجا با کفت خلقی من نار و خلقه من
طین و بعض همین حرف که از روی بی علمی و هر پرستی و نفیست که
کفت مخاطب بختاب فاخرج منها فانک مرجم شد پس محقق
شود پس بلائی که آدمی مبتلا کردید بواسطه جهل و ظلمتی
باشد شخص عاقل باید بداند که انبیاء و اولیاء از جنس سایر خلق
نبیاستند بلکه ایشان در این عالم بشر مطلق هستند جسم سجینی
در آنها نیست مرئی و محسوس شدن آنها در انظار از قبیل
بجسم و مرئی شدن میر نیل است بصورتی در حینه کلبی که عموم
خلق او را در حینه کلبی که عموم خلق او را در حینه کلبی و از جنس
خود میدانند ولی در واقع نه آن بود که خلق تصور نموده
بودند بخلاف سایر خلق که روح و قالب مثالی آنها مکتوب و
دبیر نامیده شده است که حال در قالب بصورت سجینی و ناسوت
میباشند و این ترکیب کلیه انسان می گویند و زانین جهت بود که
خداوند فرمود قل انما اناسر مثلکم و نکفت قل انما اناسان
مثلکم بلکه در قرآن هر کجا ذکر اناس از فرموده اند قبایح و خصایص



اور پیمان فرموده اند که زانجمله است والعصران الانسان لغو
خسران الانسان ليطغى ان الانسان لوبه خلق الانسان من
عجل وحمل الانسان انه كان ظلوا وجوه ^{اوله} لا مرگاه محمد صلی الله علیه
 ان ذممه انسان بود در حق ناچار این بیانات صدق می آید در
 بعراج ونداشتن سایه و سق القتر و سایر معجزات و خوار و عادی
 او را میسر نبود و همین حالت در علی بن ابیطالب و باقی آن اهل
^{علیه السلام} موجود بود اعجاز و خوار و عادی که از آنها شاهد و
 ملحوظ می شد جهتش همین بود که در خلقت از جنس محمد ^ص بوده
 و داخل فرمودن محمد ^ص و فاطمه و حسین ^{علیه السلام} در ردای مبارک
 و در روز مباهله رضای بخیر این بجهت اتحاد جنسیت بود و ^{همین}
 ملاحظه ایشان اهل بیت رسالت میباشند لا غیر زیرا که در ^{روز}
 مباهله عباس عم پیغمبر و عایشه و سایر زوجهات جمیعاً در ^{مذبحه}
 حاضر بودند بواسطه عدم موانع همچنان آنها را حاضر نکردند
 در ردای مبارک داخل نفرمود مگر علی و فاطمه و حسین ^{علیه السلام}
 و از این عمل محقق شد که در آن وقت غیر از این چهار نفر حالت
 مجانست و اختصاص حدی بیان سرورنداسته است چنانچه خدا
 تعالی در آیه قل انما انا بشر مثلکم محمد ^ص را بشر فرمود خاتم انبیا ^ص
 حدیث علی جنی البئر من ابی فقد کفر علی ^ص را بشر فرموده است ^{همین}

جمله بود که رسول خدا فرمود انا و علی من نور واحد و در حدیث
 دیگر فرمود الناس من شجرة شتی انا و علی من شجرة واحدة و در روز
 عقد موافاة ما بین اصحاب عقد خربت ما بین محمد و علی اتفاق
 افتاد اجناد و اعدا و بیثکه دلالت باین معنی دارد بسیار است که
 مجموع آنها موجب تطویل بشود من باب تذکار همین چند حدیث
 کافیهست همچنین هیچ مخلوقی از بند و خلقت لا حال در شکم مادر
 تکلم نکند مگر بعضی از انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام و در اخبار وارد است
 که در شبی که خاتم انبیاء سق القمر فرمود فاطمه زهرا هنوز
 تولد نیافته در بطن خدیجه بود آنست که از اجماع خلق و از حد
 آنها حضرت خدیجه که در بالای بام ایستاده بود که حضرت رسالت
 با کفار و معاندین احتجاج میفرمود هر سان شد که بگریخته از بطن
 خود آوازی شنید که میگویی ای مادر خوف از ندب مکن که پدر
 بندگوارم خاتم انبیاء بیجهت الزام کفار قریش و بیات امر نبوت
 اینست سق القمر میفرماید و همچنین سخن گفتن مرتفع علی علیه السلام
 در بطن فاطمه بنت اسد و تکلم فرمودن حسین علیه السلام در بطن
 فاطمه بنت محمد و متکلم شدن سایر ائمه اطهار در بطن امهات
 خود و در اغلب کتب مطبوعه و متواتر است و از این کارها متحد بود
 حبس آنها واضح و آشکار میگردد و بهین جهت خلافت محمد ^{مخصوص}

علی بن ابیطالب علیه السلام و سایر ائمه اطهار میبایستند بدخله دیگران نا
 مربوط و جمله معترضه است **مشر** تکیه بر جایز دکان نتوان زد
 بگزارف مگر سباب بن یک همه آماده کنی و همچنین علی از
 عزرت با بکر و عمر و عثمان از تابعین میبایستند علی باب
 مدینه علم حضرت رسول بود و ایشان جاهل بودند و ظلمت
 داشتند تقدیم تابعین بر عزرت و تقدیم مفضول بر فاضل
 و تقدیم جاهل بر عالم و تقدیم ادنی بر اعلی و محکوم بودن حاکم
 بر عبت خودش و اردی آید فضل عزرت رسول خدا بر تابعین
 مثل فضلیت و شرفیت انسانست بر حیوانات و ما در رساله اصول
 عقاید که محتویست با سر اربعه و معاد تحقیق این مطالب را نموده
 و ما بقدر امکان از تکرار طلب اگر اه است مگر وقتیکه ضرورت
 مقتضی شود بدینکه اصل سخن حدیث الخلافه من قریش را در لیل
 بر حقیقت خلفا میداند هرگاه اندک غوری شود واضح خواهد شد که
 این حدیث مخریف شده است اصل حدیث الخلافه من قریش
 بوده است و این نکته از کلام من قریش معلوم میشود هرگاه
 مقصود خلافت بودی قریش میبایست گفته بشود و این نکته
 شخص ادیب بدون تاویل میفهمد صفت وقتی که بصیغه مصدر
 ذکر بشود باقی استعمال میشود مثل الامانه فی ذریعته و النقاء فی

رتبه السجاعة في العرب النجاة في الصدق الهلاك في الكذب
 ابن حديث باهم الخلافة في قریش باید فرموده باشد در صورتیکه
 باشخاص نیست داده بشود در آن وقت با کلمه من السبیه ذکر فرموده
 شد مثل الأئمة من ذرية النبي من العرب وابن حديث باهم
الخلافة من قریش باید فرموده باشد چونکه الخلافة من قریش
 ذکر شده است یا چاره باید حاصل بشود که اصل حدیث الخا^{لفة}
 من قریش بوده است که مخالفت را بجهة صلاح وقت مبدل
 بخلاف نموده اند و بواسطه عدم علم تفهیم اند که کلمه من باهم
 باقی تعویض نمایند که بحج و ادو نشود و عبارت صحیح باشد و
 ثلثة با وصف حضور خلیفه مخصوص علیک ضار و خلافت باهم
 امیر رسول خدا شدند داخلند در مصداق آیه مبارکه و بیل
لكل هرة لمة چون نکذیب جو اولیاء و اصفیاء و قرطی
 و خاصان حق بودند داخل میباشند در مصداق آیه و بیل لکم الذ^ل
 و از غضب خودن خلافت ظاهر که مخصوص علی و وضع نمودن فد^ل
 که ذان صدیقه طاهرة است داخل شدند در مصداق آیه و بیل
الذین ظلموا ای منقلب یقبلون زیرا که ایشان از دولت محمد صواک
 طاهرب آنحضرت کفر آنها مبدل باسلام شد و آنان از جمله او^ط
 الناس بودند که در میان عرب بچوخت اقتتانی بیان آنها بنو

از بکت رسول خدا و دارای مقام دنیوی بجد کمال شدند و در مقابل
این نعمت کفران ورزیده غاصب حقوق ذی القربی و غیرت طاهره
شدند حق و ذکر که بجهت ذریه مقدسه بنی زینب خیر قلیل بود با و
ایه قل لا استلکم علیه اجر الا الودة فی القربی این مناع مختصر هم
منع منع نموده از ذممه مناع الحین معتدائیم عمل بعد از آنکه
شدند محبت دوستی تبعه حضرت خیر الانام و فقی مسلمین در آن
است که تبعه محبت و مطیع عمرت اظهار باشند نقض بیعتة الرضوان
و بیعت غدیر مختلف از حبش اسامه نکرده و حقوق ذوی القربی را
غصب نموده احداث فتنه و وضع بدعت از آنجا ظاهر نشد با
والا دوستی لعرب که و مدینه را حبی نخواهد بود عجب انبیت که عمت
سقی و وصف این همه مخالفان چنان مستغرق و لای ایشان شده
که بوصف است نیاید حتی امر را بجای نینج نموده اند که محض اصلاح
معایب مفسد ابابکر و عمر و عثمان از انبیا و عظام سلب عصمت
و عدالت که نخستین شرک بانوت و ولایت کرده اند در کتاب
مخاضة الأبرار تألیف محی الدین مکی ملاحظه شد که اسم ابابکر دریا
جاهلیت که کاف و بت پرست بود عبد رب الکعبه بوده است
قیاحت این حرفها را سفها و اطفال غیر مین میدانند که از بد و کفر
و اسلام هیچ مولودی موسوم با اسمی که باین مرتبه غیر مانوس نباشد



نشاءست هرگاه آنها بر رب کعبه مستقد بودند سجد نمودن بآنها
 و غیر معنی داشت بت پرستی و عبادت اصنام ابا بکر در ظرف
 چند سال شهادت میدهد که نسبت این اسم با ابا بکر مختص این
 است که در جمله اصلاحی از کافری و بت پرستی او بشود و اصل
 باین مطلب است باشد که ایشان در ایام کافری و بت پرستی خود
 غلوی در کفر و زندگنداشتن اند بعبادت اخروی کافر بنمود
 اگر چه در ظاهر احوالات و عقرب و خالق و موجود خود میدانست و
 اصنام را سجد و خود نموده بود ولی اسمش عبد رب الکعبه است
 و از این لفظ واضح و آشکار میشود که اسم ابا بکر عبد اللات و العزی
 بود چون تولد مرتضی علی در خانه کعبه بوده است و آنحضرت
 طرفه العینی مجدداوند کافر و مشرک نبود بلکه کسر اصنام در
 حالتیکه پای مبارکش بر کتف حضرت خیر الانام بود بدست محمدر
 نمای مر جیس خیر کشای عالم علم سلونی و دارای دین هر روز
 مظهر العجایب علی بن ایطال است اهل سنت در مقابل این نقیض
 ملحقا و مستاصل شد اسم ابا بکر را در زبان بت پرستی و کافری
عبد رب الکعبه گذاشتند تا به مبارکه ان فی الهدی الی الحق الحق
ان یتبع امن لاهیدی الا ان یدی فالکم کیف تکون در حق علی
 و ابا بکر نازنده است و سواره با نیمه است که علی که از بند و خدا را

یگانگی پرستید سر او راست از ابا بکر که سالهاست پرست
 و هادی لازم داشت که او را با سلام دعوت کند و اسفار جنب
 سید الشهدا در روز عاشورا اشاره باین مطلب است که میفرماید
رجح فاطمة الزهراء ای قاری؛ قاصم الکفر بیدر و حنین؛
 عبدالله غلاما یا فعا؛ و قریش یعبدون الوثنین؛ یعبدون
 اللات و العزى معاً؛ و علی ان صلی القبلین؛ او را لقب بصد
 کردند و غافلند که این لقب استیسته کسیست که در تمام عمر خود
 هرگز کذبی نلفته باشد و کلامی غیر از صدق احدی از او نشود
 حال هرگاه مجموع اکاذیب مذکور غنائم لایب انکار خواهند نمود
 ادوی الجنا و اضطرار الکفا بکذب معتقد و معترفی است بود که خا
 و موجودات و غری است مخلق را یعبودت صنم ترغیب
 نموده مدعی الوهیت آنها بود و بعد از رحلت رسول خدام بدون
 اینکه آنحضرت او را خلیفه و جانشین خود فرماید در سقیفه^{جلفه}
 شد و خلق را امر نمود که از خلیفه رسول خدام بگویند زیرا که من
 خلیفه آن حضرت عیاشم آباد را این اقوال صادق بود یا کاذب
 هرگاه صادق بود لقب صدیق صحیح و الا در خود لقب کذیب است
 و همچنین در آنکذیب شود فدک که شهادت نمود در اردنود
 زیرا که آنها را کاذب دانست در این نکذیب آبا ابا بکر صادق بود یا کاذب

در ادعای ملائکت صد تیفه طاهره مذکور شاهد خاستن از فاطمه
صلی مطالبه نمودن شهود است از حضرت رسول خدا در ادعای
بنوت و رفیق بعراج مع هذا شاهد خواست و صی و غیر رسالت
دسپین که ورنه اینها بودند با ام این بر صد و ادعای حضرت
پنجم آخر الزمان شهادت دادند ابابکر از پیدایش تکذیب
این جمع نمود اهل تسنن این امر قبیح را که از غایت کمال خوانش است
است حل با حیاط ابابکر کرده اند در این صورت محبت حضرت
موسی و وارد می آید که در ردی این که خطاب مستطاب لے ان الله
در رسید از خداوند مطالبه شهود کرد زین که احتمال داشت
شیطان محض غوا و اضلال حضرت موسی این لفظ را گفته باشد
پس حیاط مقتضی بود که خود از قابل این خطاب مطالبه شهود نموده
بلکه از کمال حیاط و در بنداری شهود را هم نکذیب کند خلاصه
مقال آنکه ابابکر ظالم و غاصب حقوق خا نواده رسالت شد ادعای
خلافت و ولایتی که نمود در معنی بالائزاد ادعای الوهیت فرعون
بود زیرا که فرعون مدعی امری شد که احدی از آحاد الناس معتقد
نبودند بجهت جلب نفع و دفع ضرر در ظاهر تصدیق الوهیت می نمودند
و کردند و این تصدیق در واقع نفس الامر کمال استثنای ظاهری
و باطنی با و بود سلاطین خلوت و خفا از هر که می رسیدند که فرعون



خدای شماست بالعرضه می کشند که بخورد ما و او می شناسیم
 ولید بن مصعبت دلی با بگردی می کشند که حقیقت حال بر
 اجار و او باش و عوام الناس پوشیده و پنهان بود بکبرت بیاد
 بیعت نموده خو مر را که معدود و قلیل بود ندانند امکان منع نمایند
حفظ الاموال و الامراض مصلحت و قتر در سکوت دیده ناچار بیعت
 کردند حیدر کرد از معارضات لفظی چنانچه در کتب مسطورا
 فایده ندید مگر بیقرمود و عجبا تگون الحلافة بالصحابة و لا
تكون بالصحابة و القرابة از امر بحکم لاری این لایطاع از کمال
 الجاد اضطرار محتمل نمود و از غماسات و سکوت آنحضرت با خلفا
 حمل بحقیقت آنها نمیتوان کرد زیرا که ملکنت تمکین حق از باطل است
 ظاهر و انیعنی از بیعت نمودن جناب امام حسن با معویبه واضح شد
 زیرا که معویبه بی شبه بود که شجره ملعونه عبادت از ایشانست
 و فتنه مقدسای نام شدن شجره ملعونه را علمای اهل تسبیح حق
 بدانند دیگر جای معارضه با آنها نخواهد بود و علاوه بر این
 معویبه از طلق است امارت مسلمین بر طلقا حرامست و یکی از جمله
 مخالفتهای خلفای ثلاثه با خاتم انبیاء حکومت معویبه در شام است
 زیرا که طلیق بن طلیق ریاجعت مسلمین حاکم و امیر گردند و عهد طلیقا
 معویبه با علمین ابطال گردند حکام خلافت ظاهری آنحضرت این بود

که چون امر خلافت بان جناب تعلق یافت فرمود حکم عزل حکومت
معوویه را صادر فرمود تا صحابین بر من عینه خلافت رسانند
که بعد از بیعت مصلحت در عزل او نیست احداث فتنه و فساد
خواهد نمود شمسوار لو کشف و مقتدی بن عرف باب بیعت
علم خاتم النبیین از این کلمات اعراض فرموده دقیقه تفاوت
حکم خدا و رسول را جایز ندانسته همان ساعت امر عزل
او شد چون معویه از عزل خود مستحضر گردید نسبت قتل
عثمان را بسپاه اولیاد او اغلب اهل اسلام باقتضای فطرت
سوی که داشتند با او راهی نموده آخر الامر بر خلافت با او
قرار گرفت مهاجر و انصار باو بیعت کرده آن غدار را خلیفه
و امیر المؤمنین خطاب نمودند فرزند رسول خدا جناب امیر
حسن چون ملاحظه فرمود که مخالفای قوی میباشند صلاح
شیعیان و موالیان خود را در ترک نزاع دیده از روی اضطرار
با معویه بیعت کرده و تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است
و آن ملعون در منابر و مساجد سب شاه و ولایتی کرد و خلو
امیر این حرکت شنیع میفرمود تا زمان عمر بن عبد العزیز این کار
ناشایسته در بلاد اسلام منداول بود عجب اینست که اکثر اهل
تستن معویه را خلیفه بحق و مخالف المؤمنین میدانند و همچنین

اغلب مهاجر و انصار و مجموع اولاد و عقاب آنها با این بدبخت کردند
 مردان ملعون که رانده رسول خدا بود و حضرت او را لعنت می
 فرمود از مدینه طیبه اخراج کرد از نادانی و بیخبری خلق خلفه و
 امیر المؤمنین شد خود و اولادش بدتمای میدید مقتدای رئیس
 اهل اسلام بودند و حال آنکه فسق آنها علی رؤس الاسباد بود
 مجموع معاصی فاسق و علانیه مرتکب شدند و هیچ عملی در نزد
 آنها قیامت نداشت اهل اسلام عموماً منتمای نکنی را داشتند
 فقها و علمای خطباء و شعرا بطبع صلات و جوایز در جعل احادیث
 در فضایل آنها و آدمی و مردانگی دادند بخصوص در عهد معز
 که بوهیره در واقع مثل هرة سفره او بود چون بقضای میل
 خواطر آنها ملعون حرکت می کرد و بقدری جعل احادیث و اخبار از
 خاتم انبیاء روایت نموده بود که معویه را میل طبعیت با بوهیره
 بحد کمال شد و در هر حال اسباب ترویج و شهرت بوهیره را فراهم
 میآورد که الی حال در میان اهل سنت احادیث و کاذب بوهیره
 و عبدالله بن عمر و انس بنوع و اعتبار تام و تمامی دارد و هنوز
 منتقل شده اند که بوهیره دوست و ریزه خوار و خون دشمنان
 خانواده رسالت و قبول و مقبول نیست **سحر** بادشمن من چهره
 بسیار نشست؛ بادوست نشاید در کرم باز نشست؛ **پرهیز از**

علی که باز هم آمیخت بگریزان مگس که بر ما نشست عبدسه
بن عمر از ضایعت و صی رسول خدام اجتناب نموده دست اطاعت
بدست شاه ولایت و نفس رسالت نداده اظهار تراهد کرد و در
عوض این حرکت در عهد عبدالملک بن مروان بخدمت حجاج بن
یوسف شتافت دست خود را پای او نهاده بیعت عبدالملک را
بر ذمه خود قرار داد و همچنین بعد از شهادت امام حسین ۲
بشام رفت در نخستین بد را از آخرت ملامت کرد بعد از
مذاکره بعضی مطالب او را تصدق و تحسین نموده کفایتی
شریک فی دمه و انش پلید با سعویه متفوق شد ملازمت او را
اختیار کرد و در صفین در ظل راست آن ملعون با اسد الله الغا
بن ابطال علیه السلام قتال کرد از زمره فاسقین شد و اما
قباح عمر که فقط غلیظ القلب بود بسیار است و اغلب آنها را اهل
تستن انکاری کنند و ما آنچه را که امکان انکار دارد بان نحو
نموده الحجاج ذکر اخبار و اعمال متفوق علیه بنسود روایت نموده است
مسلم در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین که متفوق علیه عامه
و خاصه است که جناب رسول خدا در ایام مرض موت فرمود
استوفی بدواة و بیضاء اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی فقال
عمر حینما کتابت بما ان بنیکم لیمجر فاحلف الحاضرون وقال
بعضهم

القول ما قاله النبي صلى الله عليه وآله وقال آخرون القول ما قال عمر
 فاكس بينهم الغلط والاختلاف في البيت فنظر النبي صلى الله عليه وآله
 اليهم فنظر الغضب قال لهم قوموا عني فلا يفتني عندي السماع
 فخرجوا من عنده وكان ابن عباس اذا ذكر هذا الحديث يبكي حتى
 يتبل رصوعه المحصى في آخرة وابن بيه الحديدي در چندین موضع از
 ابن عباس روایت نموده که عمر بن کفرت که پیغمبر ^{صلى الله عليه وآله}
 خراست خلافت علی را در حقی که فرمود این بی بدوات و قلم
 و بیضا و بصریح کند من تا غنم مادم این امر یک کتک بهیچ وجه اختیار
 نبرم و بسط ندارم و در صنع دوات و قلم و کاغذ بجهت نوشتن
 مطلبی که منظور نظر مبارک بود علی و رسول آشتی دارد در رسول
 خدا نموده در رسول ^{صلى الله عليه وآله} سخن بر خداست و منق کبیر و زنده
 میشود و همچنین عمر حلال خدا را کرده در وقتیکه گفت متعنان
 کاشانی عهد رسول الله تحللا وانا اخرهما و حال آنکه متعنه
 حکم خدا و رسول ^{صلى الله عليه وآله} حلالست چنانچه در قرآن مجید فرموده است
 فما استمتعتم به منهن فانهن اجورهن فریضه الی آخرة و این
 مدخل در احکام خدا با محض عناد بود و یا از روی نفیست که
 ندانست که حلال محمد ^{صلى الله عليه وآله} حلال الی یوم القيمة و حرام هر ملامی بود
 القيمة و نیز عید الله بر خود را در سر بر نمی بردی تا بیاورد



که هلاک نمود و نفهمید که حدیثی که در بصره نقل تو ز داشتند
این حرکت ناشایست در نظر حق تعالی بجا آید و بی عیب
که ای یوسفان ما را که این مطلب را بطور مباحات میکنند و
از عدم بصیرت مردم را حکام آنست که معونه بنی عباس
که از شجره ملعونه در قرآن و طلیح بن طلیح بود حکام و
شام و ولایتی را بر مسلمانان نمودند و داشتند که حکومت بلاد اسلام
و امارت مؤمنین و مسلمین بطلاق حرامست و ایضا مخالفت
نمودند چنانکه ابابکر از رسول خلع روایت کرد در روز اجتماع
عین ایطالب با ابابکر که ابابکر گفت جمع من رسول الله
دهو یقولنا اهل بیت اختیار الله لنا الاخرة علی الدین و ان الله
لم یجمع لنا اهل البیت النبوة و الخلافة و سهادت دادند
صدق این را به قافه در ذکر این حدیث عمر و ابی عبید و سالم بولا
به حدیث و معاذ بن جبل هر گاه این حدیث صحیح است و از
رسول خدا بود معلوم میشود که علی بن ابیطالب با مردم
از خلافت است چنانچه بقوت ذکر این حدیث مسماست این
جمع علی از خلافت ممنوع و ابابکر تصدی این مهم خطیر کردید با ذکر
این حدیث و اطلاع عمر در روز هلاکت خود علی را از جمله اشخاص
مستحق الخلافة تقدیر نموده داخل در شوری کرد این عمل مسکو

میشود که در شهادت صحیح حدیث مذکور کاذب بوده است
 والا این عمل را ترکیب نمید در میان هوا و الناس ضرب المسلم
 است که در روایتی که حافظه میباید و ایضا داخل کردن نماز
 در شوری از خلافت دلیل واضحی است بر عدم اطلاع عمر بنی بل
 و تاویل قرآن و ندانست که مقصود از خیره ملعونه که در آیه
مباد که واذقلنا لک ان ربک عاظ بالناس و ما جعلنا الزویا
القی اربنا لک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و
تخوفهم فماین بدهم الا طغیانا کبیرا جماعت بنی امیه است
 عثمان بنی امیه و از خیره ملعونه بود خلافت بر خیره ملعونه
 دو ایست بلکه حرام است و آن تدبیری که در شوری نمود که مر
 علی یا میانیت کشته بشود و با ناچار بشود در بیعت عثمان
 بر هر کس ظاهر و آشکار میباید و از هر عجبتر ^{آنکه} اهل تسنن او را
 فاروق نامیده اند یعنی فرقا گذارنده ما بین حق و باطل و این
 لقب سائینه کسی است که در این امر سر آمد ابناء زمان خود
 باشد با وصف این تفصیل و گفتن کولا علی طمک عمر در مواضع
 عدید که دلیل آنست که ابد امین حق و باطل نداده است و از بند
 او آنکه صلوة تراویح را از پیش خود وضع نموده حج تمتع و ضحوة را
 حرام کرده و وضو شستن پا و مسح پشت سر و در دادن بندگی

کلام علی خیر العمل بل یقظ المسلمین خیر من النور و در زمان دست
 سینه منضم کردن و سلام مقدم بر تسبیح خواندن و گذاردن
 نماز نوافل با جماعت و وضع دفتر و دیوان کرده بر رعیت عسور
 و خراج قرار داد که در حال در عالم صفا و است و ندانست که خدا
 در رسول زیاده از خمس و زکوٰه و از خلق گرفتاری نخواست
 و ذکر سایر بد عثمای بعد از این رساله موجب تطویل خواهد شد
 و اما عثمان اول خلافت بر او حوست زیرا که از بی نصیبی و از
 ملعون در قرآن میباشند و از ذل اهل او آنست که در
 ملعون را که رانده رسول خدام بود و از مدینه طیبه نفی بلد
 شد بود بدینه معاودت داده و از بی خود نمود و در مسند
 و اعتبار ممکن کرد و خوف العقول او را بفرمایست جمله اصحاب
 رسول خدام بر حج داد او را مؤمنین و بلاد سلیمان را برای
 ناصواب و محول و موکول داشت و دست تصرف در بیت المال
 کشور و از جمله در یک مجلس چند بی هزار دینار در سریع بر او
 ملعون از بیت المال بخشید کلین اصحاب رسول خدام بودند
 او را منع و نصیحت کردند معصیت یافتند اما ذکر که از کبار صحابه
 رسول خدام بود از مدینه طیبه در سنایت خفت و خواری
 و امر با قاتل زینک کرد و از مسامحت آنجناب خلافت بر وضع و نفی



نمود از علی مرتضی و حسین علیهما السلام که متابعت از اباذر فرموده بود
 مؤاخذه کرد عبد الرحمن بن سعور و جمعی که بطواف بیت الله رفته
 بودند در صحرا دفر میادیدند که تنها بر روی نفسی پیاده و در
 میکند از سوال نمودند که تو کیستی و این جاززه کیتان ^{اکظف}
 گفت که من حضرت اباذر هستم و این نفس اباذر است که در شریع
 عالم فانی نمود و بنیامر کرده که نفس او را در سر راه بگذارم تا عابران
 سبیل بر جاززه او نماز بخوانند و در حق کنند چون آن جاغی ای
 تقصیل را از آن دختر شنیدند خود را پیاده سده کرستند و بر
 جاززه اباذر بعد از غسل نماز گذارده مدفون کردند بعد
 مدتی که عثمان از این تفصیل اطلاع یافت عبد الله بن
 سعور را بر وایتی مقول نمود بفریب تا فیاننه و بقولی چیل از آن
 زدم و رسوم او را قطع و مؤاخذه کرد و او را هفت نمود که بر
 جاززه شخصی که رانده من بود چرا نماز گذاردی و بخانه پیری
 از این حرکت چنین مهنوم میشود که رانده او از رانده رسول خدا
 مفضولت میباشد زیرا که عثمان رانده رسول خدا را اخذ کرده
 و والی مسلمان نمود تا آخر الامر چون مستقلا خلیفه و اولوالامر
 شد و اولاد او از چندین سال ^{از جمله} خلفا بودند ولی رانده او را که
 اباذر بود و از جمله اصحاب رسول خداست چنانچه رسول خدا



در حق او فرموده بود که آسمان سایه نیفتد است بر شخصی که صلوات
از اباد ز باشد بر جنازه او نماز خواندن و او را بحالت سپردن
مستلزم مواخذة شدید می شود و همچنین مایه ریاسه را که از
صحابه خاص الخواص حضرت رسول بود انقدر کتک خورد که
یکسبانه روز میوش بود و با پای خود انقدر لگد بر شکمها
زده بود که مبتلا برض قوت شد و در رد عثمان همین نفره
کافیهست که عایشه خلق را بر قتل او تحریص نمود اقتلوا ^{بغضاً}
میگفت چندین هزار نفر از اهل اسلام ^{عزله} بر قتل او اجماع نموده
او را کشتند و از کفن و دفن نموده چند سبانه روز نفس او
در کوچهای مدینه افتاده بود حتی کلاب بازاری یکپای
او را خورده بود ندم روان با هزار رخت خلق را راضی نمود
که او را بگذارند مدفون نمایند ولی نه در بقایر سلبین آخر
الامر روان او را در قبرستان جماعت میوه دفن کرد و اغلب
اصحاب رسول خدا میفرمودند هر کس معتقد این باشد که عثمان
مظلوم و بیگناه کشته شده همین عقوبت کفایت است که از او بگذرد
استغفار بکند اهل تسنن می گویند وقتی که عثمان مقتول
شد مصحف در کف دست خود کشوده داشت چون نبات
ملاحظه کردند خون عثمان بر روی آنه فسیل کنیم الله ریخته شد

۱۱۰
بود این نکته باطل بر طرف درجه او می کشد و پیدا کنند که در بطلان آقا
ذین که اگر از او بر روی بایست خون او در روی کلمات قبل از کله
نسیب کنید که الله ریخته شد باسد چون که روی این کله ریخته
دلیست که عثمان از جمله وان نولو افاغاهم فی شقاقت که
خدا یعیاش را از مؤمنین کفایت فرموده و محض ملاحظه و
خوئوی مؤمنین خون او روی این کله ریخته شد بدانکه ^{نصیب}
انبیا و اولیا همیما از جانب خداست قبل و از ذره خلق در آن
مدخلتی نیست و اینها که شاهد است که میفرماید و از استی
ابراهیم ربه بکلمات فاتهن قال لک جعلت للناس اما قال
ومن ذریعتی قال لا ینال عهد الظالمین خلفای نلته سالها
فراوان کافر و مشرک و بت پرست بودند بدین جهت امامت
نمایند و همچنین در جای دیگر فرموده است و از قال انهن
لا ینبره وهو یعظمه یا بنی لا تشرک بالله ان الشریک لظلم عظیم
ایسان مرتکب ظلم عظیم بودند نسبتش بعد از اسلام آمانا
کافر نیکفتمند و در ذیل اصحاب بنی شمرده می شدند مقام
سبوت و ولایت که شخص باید معصوم بالذات و مأمور ^ص
از جانب خدا یعیاش باشد یا اشخاص جدیدی که اسلام متفقا و است
نشستن با بکر و سایر خلفا در جای رسول خدام نظیر آیه و لقد

و لقد فتى سليمان والقيتا على كرتيه حيداً ثم اناب صيانه
بلکه خلفاً از جمله سلاطین بدو اسلام می باشند که خود
سلطان شدند خلق بر سلطنت آنها تمکین کردند چون تقار
و متصل بعهد رسول خدا بود بسبب و سیاق آنحضرت که
مقرون باد له عقل بود حرکت می کردند و وفقی که در الحمله
بعید العمد شدند وضع را تفسیر داده مثل سایر پادشاهان
اوضاع عقول بر خود قرار دادند چنانچه از عهد مود نیالی آخر
بهین قیاس و منوال بردند عمر عبدالعزیز بخلاف سایر
حکمت نموده این مسئله واضح است که اجماع خلافت در اطاعت
تخصیص لیل این نیست که فطرت و ماهیت آنها باید عوض
شود
سر عزیسی اگر کعبه رود چون بگردن هوز خوابد
عسی بن مرید رمد اظهار نبوت خود کرد رسول خدا را که

حالتیکه فرزد و وحید بود بیجا با فرمود با قرمائی رسول الله
الیکم جبعوا و در حق علی مرتضی فرمود علی منی بمنزله هرون
من موسی الا ان لا یتنبی بعدی و در غدیر خم فرمود من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و نصر
من نصره و اخذ من اخذ له و هذا وند در آیه مباحله آنحضرت را
نفس رسول خدا خردند و در آیه انما ولیکم الله حکم صحیح

نام کامل الأجزاء در ولایت علی و زبور علی در زمان حیات رسول
 خدا منصب ولایت داشت هرگاه ابا بکر و عمر و عثمان که ادعای
 خلافت و ولایت نموده بودند بدین معنی است که بحکم خدا و رسول
 خواهد بود و حال اینکه ایشان همیشه مثل سایر خلق بودند و
 این ادعای بعد از رحلت خاتم انبیاء در سقیفه کردند آنهم بعد
 از آنکه جمعی بیعت نمودند اسباب طعنان گفتن این لفظ بجهت
 آنها حاصل شد پس بر عاقلان و خلائق لازمست که انبیا و اسلاطین
 جور خوانند زیرا که ولی مخصوص با انما مکیه بحکم خدا و رسول
 خدا مخصوص او بود منع کرده خورد با خرا و انجام احکام آن در حالت
 ورزیدند و خلافت محمد صلی الله علیه و آله را بلا فضل مخصوص
 علی و اولاد او بداند و او را در بیعت نمودن با خلفا مجبور و
 معذور دانسته از وی ناممل و تحقیق رجوع بآیات کلام ملک
 علام کرده در بطون آیات ملاحظه و تفکر و در زید و حقیقت آن
 رسول خدا و بطلان خلقای جور که استمناف و سطات استمناف و
 آشکار خواهد شد و خواهند فهمید که ذکر امثال در قرآن مجید
 لغو و بی مورد نیست هر مثل آنکه خدی معال در قرآن ذکر فرموده
 اشاره بمطالعین و مقاصد کلیه است که بطور درونی و کتابی
 خود را از آنها آگاه میدهد و بحکم و لایطیب و لایابس الا فی کتابت



اسرار مبتدأ و معاد و اخبار ما کان و ما یكون همه در کلام الهی مندرج
 است و تفکر در آنها لازم میباشد و بهین جهت فرموده لایعلم
 تا و بلیه لا الله و الا سخون فی العلم زیرا که ظاهر قرآن در احکام
 ظاهر میباشد و در باطن آن مطالب عالیه منطوی و مندرج
 و مضمون شده است و اقل مطالب در طی ذکر احوالست ملای و در
 در منوی میفرماید **منوی** خوشتر آن باشد که ذکر دلبران
 گفته آید در حدیث دیگران: اغلب تفسیرین در او بیان اخبار آیه
 مبارکه الله نور السموات و الارض مثل نوره کشکوه الآخرة
 بحضرت رسول و آل آن جناب تا و بلیه فرموده اند و در عقب آیه
 نور میفرماید فی بیوت اذن اقمنا تر رفع و بیدکر فیها اسمہ سبح
 فیها بالغدو و الاصل رجال الاصلهم تجارة و لا یبعون ذکرها
 و اقام الصلوة و ایتاء الزکوٰة یحافظون یوما تنقلب فیها القلوب
 الابصار لیجزیهم الله من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب
 مقصود از این بیوت بیوت خاتمه رسالت و غرض از این
 علی بن ابیطالب و حسن بن و امنا طهارت سلام الله علیهم میباشد
 که داخل در ذی مبارک و در تعداد اینها شمرده و انفسنا
 شده اند و آیه تطهیر در شان آنها نزول یافته و بعد از این بلافا
 فرموده است و الذین کفر ظالمهم کسرا بقیعة بحسبه الظمان

ما حتى اذا جاءكم لم يمجده سباً ووجدتم عند فوفه حساباً لله
 سبع الحساب و این آیه دلالت دارد بر کفر عمل خلفای ثلثه
 که در احوال قابل قول مؤمنین بودند ولیکن افعال آنها کفر بود
 مسلمانان باقتضای حالت ظاهر ایشان از آب نمودی کردند
 سنی خلیفه رسول خدا میدانستند وقتی که تفحص می نمودند
 معلوم میشد که سر بقیعه عبادت از آنهاست و در عقب این
آیه مثل دیگر و ظاهر تذکرات است فرموده و کلمات حق
بحر بقیعه موج من فوقه موج من فوقه حساب ظلما
 بعضیها فوق بعضیها از خارج دیده لم یجد براسا و من لم یجد
 له نوراً فاله من نورنا و بل این آیه آنست که بعد از رسول خدا
 عالم تاریک و ظلماتی بشود بحر اسلام متوج خواهد شد
 و موج منوالی روی اسلام را می گرد که بحر اسلام را تاریک و کدر
 خواهد کرد این دو موج ابابکر و عمر است و بلاهای این دو موج
 حساب خواهد آمد چون حساب تراکه است اشاده بعبان و
 معویه و یزید و مرطان و سایر سلاطین بنی امیه است که
 بعد از آن دو موج و الی امور مؤمنین و مسلمین میسوند چنانچه
 در این آیه مجید اشاره شده است وما جعلنا الرؤیا التي ارانا
الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن و نخوفهم بها

الاطمئنانا كبيرا آيات فاجاز بکه مؤید و مؤکد این تفصیل شد
بسیار است ذکر مجموع آنها باعث تطویل خواهد شد و در
کتاب محاضرة الأبرارنا لیلی محی الدین اعرابی وصیت نامه عثمان
باین تفصیل ذکر نموده است فاصل عبارت آن اینست و س
من حدیث الامم عن علی بن الفضل عن ابيه قال لما قتل عثمان
بن عفان رضی الله عنه فتسوا خزائن فوجدوا فيها صندوقا
مقفلًا فتفتح فوجدوا فيه حقة فيها ورقة مكتوب فيها وصيته
عثمان بن عفان بسم الله الرحمن الرحيم عثمان بن عفان
بسم الله لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمد عبده ورسوله
وان الجنة حق وان النار حق وان الله يبعث من في القبور
حق ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف اليعاد عليها يحيي وعلما
بوت وعلما يبعث النساء الله واضحت که این وصیت نامه
از مجموعهات مرویست زیرا که اهل اسلام بعد از قتل عثمان
جسد او را از مدفون کردن در مقابر سلسلین منع نمودند آخر الامر
مروان او را در قبرستان جماعت یهود دفن کرد و این وصیت نامه را
جبل نموده است که با نظار اهل اسلام برساند که عثمان مسلمان
بوده است و الا این الفاظ حاجب نوشتن و باین تفصیل در میان
حقة و صندوق ضبط کردن و سر آنرا قفل نمودن ندارد چنانچه

همچنانکه در عهد رسول خدا چنین امر بر او نازل شد اندواین
 شادان را علی رؤس الاشهادی گفتند امری نبود که باین ^{بفصل}
 خلاف لازم داشته باشد مقام تقیه نبوده است که آدمی ایمان خود
 گمان کند چنانچه آسید و جبهه فرعون گمان نمود و همچنین ^{است}
 از جانب خدا و رسول ما مورد توقف خانه بود مستحق و مدوح
 این بود که مادام الحیوة در خانه خود ساکن و متصل رکع و ساجد
قایم الیل و صایم النهار و از جمله ان الله و ملائکته یصلون علی
النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه سلوا تسلیما شده شود
 با وجودیکه رسول خدا با الصراحت او را مطلع فرمود که بروی من
 خروج خواهی کرد و علامت آنکه در منزلت وارد خواهی شد که
 موسوم بحویب می باشد کلاب آن فریبروی تو بانگ زیاد
 از معاند خواهند نمود ز نماز ترک این خلاف کن که از جمله طالبین
 خواهی بود عایشه آن چنین بر آنکه ما موریه بود من و لیس و با آنچه منع
 عنه بود در کمال جد و جهد مرتکب شد مثل رسم و اسفندیار
 پای جلادت در کباب گذاشته با صد هزار جمعیت سوره
 و پیاده بفره قتال و صی مخصوص و وی مخصوص در حرکت
 و اهتر از آمد صفحات جدید در مقابل خود وضع کرد
 خلاق را بقتال عالم علم سلوفا و دلاوی رتبه هونی تخریصی

و توشیخ نمود قتالی بنیاد کرد که نظر آن در عالم کمتر واقع شد
علاوه بر مقتولین بقدری دستها از بدن مقطع شد که جمعیت
عایشه اذام المؤمنین پیروی جستند پس از آنکه مفهوز حضرت
اسلامه الغالب شد حضرت را وارد کمال اگر اه بدین فرستاد
از اگر اهی که داشت از رفتن مدینه معلوم میشود که طعم کرد
و قتال در مذاق او برین شد بود در آن اوان معویه در سام
رایت خود سری مفرخته در رقیبه قتال وجدال با امیر المؤمنین
بود عایشه او دبر خود میدانست در واقع حامی او بود و علی را
و جب الدفع و الرفع تصور می کرد و همین جهت با ساه مردان
زاع وجدال نمود از اصبع بن بنانه روایت شد که در روز جهل
در خدمت امیر المؤمنین حاضر بودم که مردی خدمت حضرت آید
عرض کرد اصحاب جهل خدا را تسبیح و تکبیر و خلیل می کنند این
میکنیم و ایشان نماز می گذارند ما نیز از نماز گذاریم پس از این
چه باید با ایشان قتال کنیم حیدر کرد فرمود بیخ بکه خدایتما
نازل کرده است در قرآن آن شخص عرض کرد من نمیدانم آنچه را
که خدایتما نازل فرموده است در قرآن بنی پیاموز حضرت فرمود
در سوره بقره میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض
منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و اتينا عيسى بن مريم



البينات وايدناه بروح القدس ولوسا الله ما قتل البير
 من بعدهم من بعد ما جاتهم البينات ولكن اختلفوا منهم
 من آمن ومنهم من كفر ولوسا الله ما اقتلوا ولكن الله يضل ما
 يريد پس ماينم سخا صی که ایمان آورده ایم وایساندا سخا صی
 که کافر هستند اصل عبارت اینست فخی الذين آمنوا وهم الذين كفروا
 فقال الرجل كفر القوم ورب الكعبة ثم حمل فقاتل حتى قتل
 عجب اینست که اهل تسنن می گویند که بعد از اینها هر تقصیل
 توبه کرد و علی از تقصیر او گذشت و هنوز بقیه اهدا که قتل
 نفس بر بندار خدا فرموده است من قتل مؤمنا معتقدا فجزا
 جهنم خالد بن قتل یکفر که جزای او جهنم باشد قتل هفتاد
 هزار نفر چه جزا خواهد داشت هر گاه بگویند که عایشه بدست
 خود کسیر انگشت که در جهنم بخلد بشود جواب میگوئیم که فرعون
 هم بدست خود کسیر انگشت بخت النصر و حجاج بن یوسف و
 سایرین هم بدست خودشان این همه خلق را نکشتند چنانکه خا
 و سلاطین موقول هم بدست خود کسیر انگشتند بر فرض قبول
 این موضعت و اسباب این فتنه شد اعدا فتنه کرد خدا تعالی
 فرمود الفتنه است من القتل ما اینکه معتقدند که تا بسند
 فرعون هم تا بسند ایمان آورد خداوند فرمود الان وقد عصید



من قبل توبه عایشه در صورت وقوع مثل ایمان آوردن در غیور
است در وقتیکه دید غرق خواهد شد اهلای عجم در چنین احوال
میگویند از قبیل بعد از گشته شدن سرباب بیوش
دازوست بقصیل عایشه با علی مطابقت مطابقت است
با حنک کردن منکوحه حضرت موسی با حضرت یونس که در
و خلیفه حضرت موسی بود و خداوند در قرآن عایشه و حفصه
بنکوحه نوح و لوط علیهما السلام زده میفرماید فرز الله مثلا
للذین کفروا امرأه نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عباد
صالحین فحانتا ما فلم یغیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلیا
النار مع الذالین حیات عایشه و حفصه با رسول خدا از آباء
سوره تحریر و واضح و آشکار است چنانچه بعد از آیه یا ایها الذین
لم یخروا ما حل الله لکم لتبتغی مرضات ازواجکم و الله غفور
رحیم قد فرض الله لکم تحله ایمانکم و الله مولکم و هو العليم
و نموده و از اسرار النبوی بعضی از واحده حدیثا فلما آتت به
و اظهره الله علی عرفت بعضه و بعضی از بعضی فلما آتت به قالت
من انبأ الله هذا قال بنی العلیم الخیر از این کلمات ظاهر است
که عایشه و حفصه کشف اسرار رسول خدا را با بایکدیگر و هم می کردند
پدران خود را از مافی الضمیر خاتم انبیاء در امر خلافت علی

مطلع میفوردند چنانچه منکر حضرت نوح و لوط اسرار آسمان را بیکبار
 خرمیدادند و بشوهر خود در کشف اسرار بیانات محکم کردند
 در عقب همین آیه ولایت علی مرتضی خداوند ظاهر فرموده است
از آیه وان توبوا الی الله فقد صفت قلوبکم وان تظاہر علیہ فان
الله هو مولاہ و جبریل و صالح المؤمنین واللانکة بعدد
ظہرہ مقصود از صالح المؤمنین علی علیہ السلام است که خداوند او را
 در آیه مباهله بنفس حضرت رسول فرموده است و در آیه
انما ولتکم الله ولایت علی در در علی کلمات الذین یقیمون
 الصلوة و یؤتون الزکوٰۃ و همذ اکون یقریح کرده است و در
 آیه بلفظ صالح المؤمنین بیان فرموده است و از تثنیه بیا فرمود
 ضمیر از کلمه قلوبکم و ان تظاہر و ان توبوا واضح است که مقصود از
 بعضی از واج عایشه و حفصه است و از آیه عسی ربہ ان
ان بیدلہ ذلجا خیرا منکم سلمات مؤمنات فائزات تا بیک
 عابدات بیات و بکار معلوم میشود که عایشه و حفصه متصف
 باین صفاتی که خداوند بشهادت نبوده اند هر گاه این صفات
 در آنها موجود بود احتیاج بتبدیل از واجی که هفتی از آنها باشند
 و این صفات در آنها جمع باشد نبود چون مثل امرتہ لوط و نوح
 در علی ذکر زوجات نبی فرموده است واضح و آشکار است که این



مثل اختصاص بعائیه وخصمه دارد و همچنین دامادی رسول خدا
 دلیل نیکنوی و سعادت نشود و از مثل زدن این آیه که در طی
 مثل زوجات مذکور است مبرهن میشود که بودن
 دختر رسول خدا در خانه عثمان دلیل حقیقت او نیست و آیه
انیت و ضرب الله مثلا للذین امنوا المرأة فرعون اذا قات
رب بری عندک بینا فی الحجة و یحیی بن فرعون و علمد
من القوم الظالمین و قتی که آیه زن فرعون دارقانی شروع
 کرد فرعون زند بود و همچنین دختر رسول خدا نیز از دنیا
 رحلت فرمود در حال حیات عثمان و در این سوره فاطمه زهرا
 صلوات الله علیها را بر میا بن عثمان تشبیه فرموده است
 چنانچه رسول خدا در اغلب احادیث فاطمه را بحضرت مرید
 تشبیه نموده مجموع آن احادیث بنا بر این آیه مبارکه است
 از سوره مبارکه نحرید و ولایت مرفوع علی ۴ و کفر خلفا و حیث
 عائیه و خصمه در در بط این آیات بیکدیگر از آفتاب روشن
 تراست و از کلمه عسی ربه ان طلعن مضموم میشود که حضرت
 علی بن ابیطالب که بنو له نفس حضرت رسول خداست عائیه را
 طلاق داده است و از دلیل طلاقات ازواج نبی خارج فرموده
 احادیث و جنابیکه در این فقره بسیار است که مرفوع علی علیه

بعد از غزوه جبل ائینه از قبل حضرت رسول خدا ص مطلقه فرمود و
 صد و اخبار از این آیه معلوم میشود بدینکه ما بین انبیاء عظام خلقت
 ایشان همچو قوت حالت صفا و نفاق نبود از آدم تا خاتم بعثت
 تکذیب یکی نکردند زیرا که مجموع آنها نامور و مضموم از جانب
 خدا تعالی بودند هر یک آنها علی التوافق التوالی تصدیق
 تکلیف یکدیگر نمودند پس حضرت عیسی در عین مسوخ کردن ملت
 حضرت موسی و صدق توره و معترف نبوت موسی بود ^{ربون} خوا
 آن جناب همیضا صدق یکدیگر بوده یکی از آنها تکذیب دیگری
 نکرد و همچنین محمد ص در عین مسوخ نمودن ملت عیسی صدق
 انجیل و شاهد بر صدق نبوت عیسی علیه السلام بود و آیه مبارکه که آن
 الرسول بما انزل الیه من ربّه والوفون کل الامم بالله و ملائکته
 و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا
 غفرناک ربنا و الیک المصیر و آیه قولوا امنا بالله و ما انزل
 الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق معقوب و الاسباط و اوموسی و ^{علیه}
 و ما اولی البنیون من ذریه لا نفرق بین احد منهم و نحن الیه مسلمون
 فان امنوا بمیل ما امنتم به فقد اهدوا و ان تولوا فانما هم فتننا
 فسیکفیکم الله و هو السميع العليم اساده باین مطالبست که مجموع
 آنها شود یا هر یکدیگر بوده اند ملای دوم در شنوی میفرماید



مشق مؤمنان بسیار و بیک ایمان یکی؛ چنان بسیار و بیک
 جان یکی؛ جان که اسکا از هم جدا؛ متحد باشند این خدا
 در انصورت هر گاه علی با ابابکر و عثمان متفق و متحد بود اینهمه
 اختلاف و نزاع و انکار در بیعت کردن با ابابکر و احتجاج با ان
 فرمودن لازم نبود و علی را در قتل عثمان بناست تمام کرده
 باشند که بخرید علی مقبول شد است بلکه بعضی از ما خود
 ابابکر را خلافت را اول شخص که بیعت کرد می یابند علی بناست
 باشد اینهمه گفتگوها که واقع شد است دلیل مخالف و بغایت
 علی با انما می باشد چنانچه در هزار و زیاج صیغه مابین فریقین
 اختلاف شیعه سنی ظاهر شد که ان مواضع در اسلام سابق است
 و در صد و قتل و هتک تکفیر یکدیگر بر می آیند چون این اختلاف
 از اول و بعد ظاهر شد مجموع اهل اسلام بدون ملاحظه تعصب که
 شعار اهل زمان جاهلیت مکلف بر تحقیق امر می باشند که این
 دو شخص کدام بر حق و کدام بر باطلت است و کار رسول خدا ص فرمود علی
 مع الحق و الحق مع علی و در حق عمار یا سر فرمود الحق مع عمار ^{دار} صیفا
 تکلیف است که عمار از شیعه علی بود در حدیث علی معنی همین است
 هر دو بن موسی لایه لایه بعد و سایر احادیث و آیات از قبیل
 می آید که علی رضی حضرت رسول خداست و آیه انما اولکم الله و

آیه نظر



آیه نظیر سایر آیات و اخبار دلیل بر حقیقت آن جناب است
 ثانیاً قرابت و مصابت حضرت رسول ص و کد و توبه آیات و
 اخبار است که ذکر شد تا الشاعلی از عمرت و ذی القربیات و
 خلفا از زمره تابعین میباشد فضل عمرت بر تابعین ^{جست}
 با قاضی بنیه و شهود ندارد آیه انما اولیکم الله و حدیث ^{مورد}
 و تفصیل هم عدیدین صریح در دو وجه است علیها است با بکر ^{مورد}
 خود غیر از جماع اهل قبیله حمی ندارد و این جماع دلیل حقیقت او نمی
 شود زیرا که اهل اسلام جمیعاً از بدو اسلام تا کنون در امور
 مختلف فیه بر خلاف یکدیگر جماع غوده اند و در صورت عقل
 حکم صریح می کند که علی بن ابیطالب خلیفه مضمون بلا فضل
 رسول خداست با بکر و عمر و عثمان و معاویه و سایرین سلاطین
 جور هستند که بولف مخصوص در خلافت تقدم گرفته اند و خلا
 بورطه ضلالت انداخته اند بدانکه از واجبات و لوازم این
 است که شخصی انبیای عظام را عموماً و آل عمار مخصوصاً معصوم
 و مقرر الطاعه و فرزه و میر از جمیع ذنوب عیوب و خطا و منکر بد
 زیر که اگر مخطی و ساهم و کاذب منافق و عاصی و فاسد باشد هر ^{آینه}
 مثل سایر خلق خواهند بود و بد امتیازی از دیگران نخواهند ^{شد}
 مطلقاً اطاعت او بر و نواهی آنها بحد از آحاد ناس واجب لازم نخوا

زیرا که با سایر خلق حکم مثلیت و مساوات را دارند و مالمصوم^{دن}
 اهل بیت رسالت را که عبارت از علی فاطمه و حسن و زینة
 اطهار علیهم السلام که از صلوات علی و فاطمه میباشند از آیه نظیر که در حق
 آنها نازل شده است استنباط نموده ایم که خداوند فرمود انما يريد
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت بطهره که تطهیر مضمون از رجس
 مجموع آن چیز است که بودن آنها در شخص عیب مستلزم نقص
 اوست از اهل بیتی که خداوند عالم اراده سلایح حسن و نظیر آنها را
 فرموده باشد نسبت در هیچ خطا و زلی و لغو نخواهد بود بلکه
 کفر و زندقه شخصی میشود که آن نسبت با ایشان زده باشد
 زیرا که منکر امری شده است که خداوند در حق اهل البیت علیهم
 اوده فرمود بلکه اینهاست عجز میباید و از او زده است از عدم امکان
 و قدرت فهاب حسن و تطهیر از اهل بیت که شواسته است اراده
 خود را که هو حق با انجام برساند و این اعتقاد در حق خداست
 مستلزم کفر و ان تدری باشد چون ابابکر و عمر و عثمان و سایر ملوک
 بنامه بنی عباس از صدق آیه تطهیر خارج میباشند و ^{الاطا}
 حقیقی از جانب خداست خواهند بود بلکه مناسبت آنها محض دفع
 شر و تیسره است بلکه اینکه ایشان با عموم خلق در معایت
 مقاسد و قبایح اعمال حکم مساوات دارند هم خطا از آنها صادر
 میشود

۱۳۶
عصوات بین جنه بود که عمر در مواضع عدیده لولا علی هلاکتکم گفت
مرفوع علی لا یقطع غیره لا ینفک و نبود که متصل و در آن بحاث
بدهد لاند از کرات و مرآت از جوی حکام غیر و انزل الله بقره
هلاکت افتاده است و مکر گفته ایم در کلام ملک علام عبد
لا رطب ولا یابس لافی کتاب مبین هیچ چیز ترک نند است مجموع
مطالری بعضی بالصرحه و برخی بالاشاره و معدودی بذکر
اطلال و کنایه باقتضای مصلحت وقت بیان فرموده اند محمود
اغلب آیات سوره مبارکه فرقان در باب است خاتم انبیاست
که بعضی از آنها در ظاهر ایمان آورده ولی در باطن بکفر و ضلالت
خود باقی بودند اعمال نیکی که سابق از آنها واقع شده بود بجهت
مخالفت نمودن با عهدی که با حضرت رسول فرموده بودند در
بعثه الرضوان و در غدیر خم و جیس اسمها مشهور میشود
چنانچه فرموده و قد صالنا الی ما عملوا من عمل فجعلنا هبما مشرکاً و
آیه تمام آیات سابق است و همچنین این چند آیات مخصوصه در حواله
ابابکر و عمر تا نرسد که ذکر اسمی آنها را بصدق الکتابه المبلغ من
الشریح فرموده و بود بعضی الظالم علی بدیه بقول یا لیتنی اتخذت
مع الرسول سبیلاً یا ولیتی لیتنی لما اتخذ فلانا خلیلاً لقد اختلف
عن الذکر بعد از جانشی و کان السیطان للانسان خذلاً و قال

الرسول یارب ان فوجی اتخذوا هذا القرآن سجوداً وکذا ^{حلیاً}
 لكل بنی عدو وامن المجرمین وکفی بربک ما دیا ونیسراً ^{منی} تحت
 اللفظ ایات وضحست اشکال در تفسیر اسامی است که ذکر آنها
 بکنایه شده است لفظ ظالم در آیه و یضی الظالمین اساده بابی ^{بکتاب}
 که ظلم بعبرت اظهار نمود در غضب خلافت و وضع حدان و فلان
 در آیه لینی لما تخلفوا ما خلیلا عمرات که ابابکر اورادوست
 و خلیل خود دنگت باغوی او مرتکب این مرتکبات و مضلات
 افتاده و ذکر در آیه ولقد اضلنی عن الذکر علی بن ابیطالب بدو ^{وجه}
 اول اینکه در حدیثی آمده تاوان فیکم التقلین کتاب الله و غیره
 عترت را تاویل کنند و ترجم کتاب الله قرار دادند زیرا که قرآن ^{لفظی}
 دارد و معنی دارد و تاویل و توجیه دارد که بجمله بعد عترت ^{مقررات}
 زیرا که ایشان عباد حق لا یعلم تاویل لا الله و الوسخون ^{مفسر} العالم
 و مظهر محکات و منشاء هبات و بطون قرآن میباشند پس ^{تحقق}
 شد کلام الله ناطق عترت اظهار هستند و علی رأس و رئیس
 اصل و عده آنها است همین دلیل در صفین و قتیکه در لشکر عمو
بجهت حکومت و خلاف تیدیس و عاص قرآن بار بر سر نه
 نصب نموده لشکر و اصحاب و قبا بجان شاه اولیایر با حکام قرآن
 دعوت کردند حیدر کرار فرمود انا کلام الله الناطق اعتراف باین

نکند



تکبیر که از راه مکر و کید و وقوع اختلاف این تمیید را نمودند
 و چه در یکی اینکه قرآن مجید این نازل شد که مصدق رسول خدا باشد
 زیرا که اغلب خلق از جهالت و نادانی می دانستند که فرمایشات
 آنحضرت با امر خداست پس لابد باید قرآن نازل بشود تا عموم
 خلق بطور قطع و یقین بدانند که از جانب خداست پس تنه
 که قرآن مصدق و مؤید اقوال حضرت رسول است ^{کلام} است
 ناطق در واقع محمد است علی که حکم آیه مباحله نفس حضرت
 کلام الله ناطق میباشد و کلام الله ساری و عدید دارد که از
 آن یادگراست پس مفسود از این اسم عالیست خلاصه معنی این
 آیات آنست که ابا بکر میگوید کاش من راهی را فراموش کنم با رسول
 دای برین کاس عمر ز دست خلیل عجمت خودم قرار نداده بودم که مرا
 نمودار علم بسوی من آمد و مطالبه حق خلافت خود نمود و من
 با عوامی عمر ز حق او نمودم و در این کار عمر را دوست خود دانستم
 و حال آنکه همیشه سلطان انسان گناه کند بوده است پس گفت
 رسول خدا ای پروردگار من بد رستی که قوم من این قرآن را عبادت
 از علی باشد همچو من رو کند نمودند و همچنین فتوح سوری که در
 ذکر شده است که خداوند با ما قسم یاد فرموده عبادت از خسته
 النبیات و التمس عبادت از محمد و العمران الانسان لغی ^{عمر}



عمر علی است و انسان ابابکر است که خدا بیجا بولایت علی اقسام
 یاد فرمود که ابابکر در خراسانست و النجم عبارت از صد بقیه ظاهر
 و التین و الزیتون کنایه از حسین علی علیه السلام میباشد و همچنین
 سایر فروع قرآن عبارت از خاتم انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام
 هستند و سوره هل ای آیات اوایل آن در حق ابابکر و ابی سرف
 در وصف علی بن ابي طالب است و سوره لا اقسیم بوم القیامه و لا
 اقسیم بالنفس الواثمة الی آخر سوره جمیعاً در حق ابابکر است نفس
 و انسان عبارت از است نیز که در آیات سوره فرقان متصورند
 ملاکت کردن ابابکر نفس خود را که میگوید بسینی لم اتخذ فلاناً
 و باین جهت ابابکر در این سوره نفس الوامه خطاب فرود آیات
 که دلالت بر حقیت عمر تا اطهار و بطلان فرقان است را میکند پس
 و این رساله کنجائیس ذکر مجموع آنها را ندارد چون از ابطال خلافت
 و اثبات سلطنت سلاطین جور بطور اخصاص و اجمال فرقت حاصل
 شد باید این معنی مدلل و محقق شود که هر چهار مذهب اهل
 سنت و غلط و باطل اصابت مذهب را بعد بلا خلاف قضایست
 نمودن با شیطان رحیم است زیرا که ایشان در صحت مذهب
 استدلال با دله اصولی نموده میگویند هر خطورسته از اصل
 جز در کسبینه و منقطع شد لابد چهار سر هم میرساند چنانچه در

اهل تشنه از اصل خود کسبت لاجرم منسوب چهار مذهب شده
 است همین دلیل که اثبات حقیقت مذاهب خود ذکر کرده اند بطلا
 هر چهار مذهب آثار ثابت میکند زیرا که اعتراف دارند که مذ
 آمان از قطع و منبغ ملت و مذهب اسلام که جناب خاتم انبیاء ^{انقطاع}
 و کسینگی حاصل نمود همین جهت مذاهب بعد که بنا بر چهار س
 می باشد ظاهر شد از قواعد و احکامی که وضع نمودند و امر با
 آن کرده اند هر گاه باده عقل و نقل تطبیق شود ظاهر الکفر و
 بین از ندقه و آشکار میشود که این مذاهب من جمیع الجهات
 از مذاهب رسول خدا کسبته و انقطاع نموده است از جمله در ^{بعض}
 از این مذاهب و طی با محارم را جایز دانسته اند مشروط آنکه پاره
 نازکی بر عطف بسته شود که فی الحبله عاقل یکدیگر شده در معنی
 بر قطر و عظم عسفه افزوده بشود لوطه در اسفار جایز دانسته
 بجته تجدید ملت و طریقه قوم لوطه قوم عاد و نموده که متروک و
 بعید المندستند اند و کل لوطه سبک بچکار از قبل از چشم باز کرد
 حلال میدانند با شیاء نجس العین در صورتیکه خشک باشند ^{سجده}
 جایز میدانند جلود کلاب و خنازیر و حیوانات منیه بعد از دریا
 پاک دانسته اند همچنین در بین نماز ظهر و عصر و مغرب ^{عسافه} مساوی
 جمع نموده فاصله قرار میدارند معلوم میشود که از ابتدا و آنگاه

اوقات نماز اطلاع ندارند میدانند که نماز مغرب و عشاء
 آفتابست بجهت ضیق وقت صاحب تربیت و سعادت فرار داده تا
 دو ساعت از شب گذشته ادا قرار داده است ولی وقت نماز عشاء
 از غروب آفتابست تا طلوع فجر اینقدر طول مدت نماز عشاء
 چنانچه یکی از سبب بلوغ در عشاء می باشد پس در این وقت
 هر وقت نماز عشاء خوانده شود ادا می باشد بعلت وسعت وقت
 و بعینه همین حالت را در نماز ظهر و عصر ظهر عبارت از رسیدن
 آفتابست نقطه وسط السماء بمحض انحراف آن نقطه وسط
 داخل در حد عصر میشود که الی غروب آفتاب امتداد زمان عصر
 تا اینست بجهت امتداد زمان وقت فضیلت نماز عصر و عشاء
 در اواسط وقت خود قرار داده اند اینست که در اول وقت صبح
 نباشد و همچنین در وقت نماز دست بسته می ایستند و اینرا کنه در
 آنها بقدری شانسینه و مدوح است که بوضوح است نباید میگوید
 در حضور پادشاهان و امر بجهت رعایت ادب است بسته می ایستند
 البته خلایق بر رعایت این ادب شانسینه تر خواهد بود و بجماعت
 بحث میکنند که در هنگام نماز دست خود را می آورند و ندانند
 ادب بر حضور خدای تعالی او بخین دست میبایستد و این عمل اشاره
 بر این مطلب است که جماعت تبعه در حضور خدای تعالی تقوی و توکل



محض بخورد را کالمیت این بدی الغسال بصورتی کند و همچنین
 خود یاد را مورد مؤثر نینداند و با بعضا آینه ها را که در آستانه و آن
 از آینه آه الله را که در قدما و همچنین دست کنایه از تقویض امر است
 چنانچه فرموده اند کمال المعرفة التصدیق به و کمال التصدیق بتقویض
 الامر لیسوین در وقت وضو آب را بعکس از سر انگشتان رو بر فرق
 می کنند از همان شخص سنی سابق الذکر سوال نمودم هر گاه عصای
 خود تا از آنجا اهدید بصفه آرا بشوید آبر از کرم عصار بخینه رو
 بپایین دست میکشید یا عصار معکوس نموده از سر عصار هوا
 ریخت جواب داد که عصار میریزیم کفتم بهین طور در وضو آبر
 از فرق باید ریخت در دست کشید تا سر انگشتان دلیل دیگر نظم
 طبیعی موهاست که از دست شمار وینده شده است هر طرف که خوا
 آنها است از آنها است باید باقتنای طبیعی آبر جاری نموده دست
 کشیده بشود مثل اینکه قالی و مخمل را در وقت جاروب نمود باید
 باقتنای خز را که آنجا از او کرده که بعکس جاروب کنند ضایع
 میشود نظم طبیعی را مورد دلیل قویست و حال آنکه نمک کشند باید
 بعضا آنها طهارت که صاحبها سرفه هستند عجب اینست که جماعا اهل
 جمعا اغلب محسوسات برای لعین می بینند و باز در حالت انکار
 باقی هستند و همچنین در مذهب ابو حنیفه مذبحه میورد ظاهر و حلال



دانسته مقدسین آنها که زیاد در مورد ملاحظه احتیاط کرده اند
 در بلاد شیعه از ذبحجه اهل تشیع اجتناب نموده و مخصوصاً نزد نجبه
 یهود تناول میکنند زیرا مذهب تشیع در توحید و معبودگنا
 و قبله و مجموع عقاید بیکه لازمه ملت سلامت مخالفت
 موافقت دارند و بجای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله کرده اند
 ولیکن دوسه نفر از تابعین صحابه را بواسطه مخالفتی که نموده اند
 خوب بینداند کمال احتیاط مقتضی آنست که از ذبحجه مخفی
 بشود لکن جاف بود که خدا تعالی در وصف آنها فرموده است
اليهود يدان الله قلت ايد يمين ولعنوا بما قالوا بلبده مسوطا
ينفون كيف ينسوا ولين يدين كثير منهم ما نزل الميث من ربك
طينانا وكفرا والقينا بينهم العذوة والبغضاء الى يوم القيمة كلما
اوقدوا نار الحرب طغاه الله ويسعون في الارض فسادا والله
لا يحب المفسدين و در آیه ديگر مي فرمايد ليجدن اسد الناس للذين
اتوا اليه يهود نجدين قومهم که بنات صديت با اسلام دارند
 نكذيب رسول خدا و قرآن نموده اند بآلت و كوار مي آسند و
 ايشان در مخالفت نمودن با امام جعفر صادق موافقت نموده اند
 با سلاطين جور و مخالفت احكام رسول خدا جازم دانستند
 چنانچه عرض نمودم را که رسول خدا حلال نموده بود هر امر کرد

در حال جماعت سنی از متعه کردن اگر اه و انکار دادند و میدانند که
 خانم انبیاء عقل اول بود او امره نوافی آنحضرت مجوعا بر وفق
 عقلست حلیت متعه بجهت این بود که در ملت محمدی از نباد از
 چهار کساح حرمت هرگاه از سلبین سفر اختیار نوده معاودت
 اوطان بطول انجامد عزوبت یسازار بخیر میدارد که بدست کتب
 زنا میشود هرگاه طفل از آن عمل آمد هیچکس قبول آن طفل را نخواهد
 نمود زیرا که آنرا اختصاص با نژاد نداشته است باید که آن نفس
 کرده است و قتیکه عقد منع حلال نماند سوزن اختصاص بر حال
 نمرده سولو دیکه متولد شود مقبول الطرفین خواهد بود و خلاص
 از ورطه عسرو حرج خلاص خواهند یافت عمر از روی متعه را
 حرام کرد و از این عمل دو مقصود است اول آنکه مکراهات متانی
 شنید بود که بفرمود یا علی دشمن بنیاد در تو مگر شخصیکه حرف زده باشد
 چون منبای کار عمر و مخالفت مرتضی علی بود عمد متعه و حج منع رافع
 و با اعتقاد خود شام نمود که حرف زده در جهات فزون بنود دیگر اینکه
 بنا بر قول مشهور عمر صحت نسب نداشت اسباب کثرت اینان جنبین
 فراهم آورد و جهال اهل اسلام اطلاق امر را نموده ندانستند که حلال
 عمد تا قیامت حلال و حرام آنحضرت تا قیامت حرام میباشد آنچه را
 که امر فرمود و ما یبطق عن الهوی ان هو الاوی یومی بود و همچنین

ابابکر روزیکه بسلطنت منصوب شد مردان را که رسول خدا از مدینه بیرون
 فرموده در محل مخصوصی که معین نموده او را سکنی داده بود از آن
 موضع حرکت داده قدری دور فرستاد که در انظار خلق مطوع
 باشد و در ضمن اشعار باین مطلب بشود که تغییر و تبدیلی در کارها
 خاتم انبیاء جایز است عجب اینست که جهات خلق را در حال گذشته
 که ترویج نمودن خلفای بنی عباس ابو صیفه و امثال او را بجهت
 کردن و پیچاند نمودن بنی فاطمه است ترویج نمودن بنی عباس
 از این اشخاص از قبیل ترویج نمودن معاویه از ابوهریره است
 بدانکه اهل تسنن دشمن دوستان خانواده رسالت و دوست
 دشمنان اهل البیت هستند مدار امور ما اینجا سن عادی است
 طاهره است چنانچه روز عاشورا که بواسطه قتل امام حسین در
 شادی و شغف بنی امیه بود و آن شجره ملعونه خواستند که
 نمودن در روز عاشورا همیشه در عالم برقرار بماند لاجرم ابوهریره
 و انس و غیره را تحریک و تحریص نمودند که در فضیلت و مبارک
 روز عاشورا جعل اخبار و احادیث نمایند و در السنه و انوار مفسر
 سازند اهل تسنن را برینا هدا متابعت عمل بنواصیه را نموده
 روز عاشورا از ایام متبرکه مبارکه آمانا است تمام آن روز را
 بوجد و سرو میگذرانند و غیره تمام ایام سال خودشان را مخصوص



در روز عا سو دارند که میکنند یا نمیفهمند که این عمل انکید و مکر
 بنی امیه بوده است یا اینکه عدالتی آن جماعت نموده اند و خدا
 در سوره انفام در رد جماعتی که در طریقۀ مستقیم بودند و آن ^{شیعیان}
 عمرت اطهار سترده می شدند و بعد از رسول خدا از طریقۀ
 اهل البیت اعراض نموده ملت تستن اختیار کرده و بن خودشان را
 تقریب کردند و حال اینکه این جماعت در زمان ماضی شیعه بودند
میفرماید آن الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعاً لست منهم فی شیء
انما امرهم الالفهم بنیهم بما كانوا یفعلون و این آیه در قرآن
 می دهد از چهار فرق و مذہب شیعی و جماعت شیعه مجید و مجید
 تمام معتقدان هستند که مذہب شیعه بوسیله اتصال که میباید از
 وصل مذہب اهل تستن منقطع از مبدأ نشود است بطریق تقریب
 فرقه پیش نیست و سلسلۀ مذہب شیعه از امام جعفر صادق ^{علیه السلام}
 بفاصله چهار صلب معبر که هر یک آنها امام عصر خود و از ذریه و
 طاهره میباشند منتهی بخاتم انبیاء که مبدأ اسلام است میشود
 بخلاف مذہب اهل تستن که از مخترعات ابو حنیفه و احمد بن حنبل
 و محمد بن ادریس و امام مالک است و سلسلۀ مذہب ایشان هیچ
 منتهی نمیشود اگر چه ظاهر از تلامذۀ امام جعفر صادق بودند و
 تلمیذ کفران و زریده مطیع نفس مآرۀ بالسوء و هو ابریت بودند



که در مقابل امام عصر اختراع مذهب طریقه کرده اند که اینها
از تلامذه موافق بودند و آنچه را که از امام شنیدند بودند پس
اختلاف دوات می کردند هر آینه میسایت یک مذهب است
چهار مذهب منشعب شدن آنها دلیل بطلان هر چهار است بطلان
آنها حاجت بفکر و تأمل نخواهد بود بلکه همین کافرت بودند

کل اناس با ما هم منی اونی کتابه بحمیه فاولک یفرون کنا
و لا یظلمون فیلا و من کان فی هذه امری فهو فی الآخرة امری و اصل
بدانکه در وقت عنوان این رساله مذکور این مطالب مقصود

مصدق الکلام بحیر الکلام منجز بدو این تفاسیل شد بحکم الحیر
فیما وقع ذکر مطالبی اندوه تحقیق نمودیم و ملاحظه نمبست که
جمال قوم است کردیم و متابعت نمودیم امری مناسبت در کلام

که میفرماید احد در و امناخ الکبری و غلبه الهیة و تعصب الجاهلیة
احد و ابوما یخص منه الاعمال و یکس فیها الزوال تسبب فیها ال
طفال احد و اسوا الاعمال و غیره و الامال و نفاذ المصلح و هم

آنچه را که دلایل عقل و نقل با یکدیگر موافقت نمودند بر ستم
در او رویم از ناظرین او را ق موقوف آنم که بدون ملاحظه
و متابعت نفس ملاحظه فرمایند **سحر** نکر گفت لکن که ناز

باز سالها در خطاز بستن چون از ذکر مطالب مذهب الجمله

فرغت



فرغت یافتیم لاجرم عود بعضی از ضربت مقالات حکا بشود عمو
 حکای منقدین و متاخرین روزگار در بعضی از صنایع خلا و عالم
 تحقیقات نموده دلائل ذکر کرده اند که هر قدر آدمی در آن مافا
 میناید همچو حد قبول طبع نمیشود از جمله میگویند که حدوت ابراز
 بخارات زمین است که بوقت تصاعد شده مبدل بآبان میشود
 و باز عود بر زمین کند و اهل هیچ مدکتی نگفته اند که مادر مملکت خود
 اعم از کوه و بحر موضوع دیده باشیم که از آنجا بقدر ذره بخار و منصا
 شده باشد یا اینکه احد از آنها و خلق سراغ داده باشد که فلان
 موضع معدن و منبع ابر است و این آنچه بنظر مردم اینست که بر
 بحر ریزد و میآورد اولاً باید دانست که افلاک کرویست از نقطه
 شمال و جنوب منقسم بچهار قسمت است دو قسمت وسط و سطح
 بروج و مدار است نسبت زیرا که منطقه البروج از وسط ^{نقطه}
 قطب شمالی و نقطه مغرب و شرق کشیده شده است بطرف
 نقطه مابین قطب جنوب و شرق پس حرکت کواکب سیاره
 و شمس که مدار آنها منطقه البروج است همیما از مابین شمال
 و مغرب بطرف مابین جنوب و مشرق است از نقطه اول حمل که آخر
 سنبله از بروج شمالیت از نقطه اول میزان الی آخر حوت از بروج
 جنوبیت و دو قسمت دیگر که یکی در طرف قطب شمال و دیگری

در طرف قطب جنوبیست خارج از منطقه البروج میباشد و هیچ
 وقت مدار آفتاب واقع نمیشود لاجرم منتهای سردی و برودت
 در تحت قطب شمال و جنوب موجود است چنانکه در با محیط
 دو طرف شمال و جنوب ملو از یخ است که از سنایت سردی
 روی در آنجا یافت میشود بواسطه کمال برودت از یخ برودتی
 مرفوع و متصاعد شد در طرف فوق تراکم میشود که بر عبارت
 از آنست چنانچه بحر به شدت است هرگاه ظرفی را نمت بسیار
 که آب را بحد کمال شور بکند بعد از مدت دو روز با کتر لطیفت آن
 آب متصاعد شده در طرف آن طرف جمع میشود بهین دلیل
 استنباط میشود در موضعی که برودت بحد کمال برسد لایه
 لطیفی از وی ترفع و منفرد خواهند شد و بر روی یکدیگر تراکم
 میشود و قتیکه آفتاب از نقطه اول حمل میل بروج شمالی نمود
 ابر و ماده برودتی را که در تحت قطب شمال واقع است متحرک
 و متخلخل مینماید نسیم شمال آنها را حرکت داده بسبب جنوب حیوان
 میدهد و در هوا منبسط و متفرق میشوند مادامیکه اوج آنها
 در هوا زیاد است بواسطه برودت هوای فوق بهمان حالت
 سابق خود باقی و ساری میباشد و قتی که قدری برین سرد
 شدنند اثر آفتاب در آنها اثر نموده مقطر میشوند هرگاه در

همان محل است و مجموع آنها باران شده و در زمین میشود و اگر بخند
 اوج و ارتفاع گرفت همچنان در هوا ساری و جاری خواهد بود
 بهین منوال و قتی که آفتاب از برج میزان مایل پر و ج جنوب شود
 برودت میزند و سمت جنوب متخلخل و متحرک نموده نسیم جنوب
 بطرف شمال حرکت میدهد چنانچه محقق شده است که در زمستان
 مطلع ابر از طرف منبع قطب جنوب است و در بهار ظهور و بروز از
 از طرف قطب شمال است و در مدت توقف آفتاب در برج حمل
 بواسطه این که در وسط کره واقع شده است در این دو ماه ابر از
 هر دو طرف ظاهر میشود زیرا که طلوع آفتاب بطرف قطب شمال
 و قطب جنوب ساری میباشد و ماده برودت متصاعده تر که
 طرفین را متحرک و متفرق مینماید و نتایج هوا آنها را در آفاق ساری
 و جاری میدارد بدینکه آفتاب در نهایت حرارت و گرمی است و
 در رعایت سردی و در طوبیت میباشد هر قدر از طوبات منجمه
 تر که تحت قطب شمال و جنوب که از پنج و سردی بحر محیط بر نفع
 شده است حرارت آفتاب از جای خود تلطیف نموده متحرک نمایی
 نصف آنرا برودت و سردی ماه مجدداً افزوده و تکثیف کرده در موضع
 خود ساکن میدارد و اگر سردی و برودت ماه در مقابل گرمی و
 حرارت آفتاب نبوده هر آینه از گرمی آفتاب مجموع این نیز بیکه در



قطبین واقع است از سردی زمین بحر محیط هر را تلخیص نموده
 هوامساری و جاری می گردد و لا ینقطع باران از هوامساریه
 همیشه طوفان نوح در عالم ظاهر می رود و در وقت ماه مانع است
 و نیکنماید که آن رطوبات تماما از جا خود حرکت نمایند و در
 عالم ساری و جاری شود و اینست معنی آیه وان من شیء الا عندنا
خزانة و ما ننزله الا بقدر معلوم و همین جهت اغلب اوقات
 بار و پائیز بارندگی در تحت الشعاع بودن فروع می شود زیرا
 که حرارت آفتاب بواسطه قرب سردی ماه رازایل و ناقص نموده
 نمیکند و اثر برودت ماه بقطب شمال جنوب تماما برسد
 حرارت آفتاب آنها را حرکت داده نسیم شمال جنوب قطعاً آرا
 در هوامساری و جاری میدارد و اوقات باران مینماید بدانکه
 در بهار و تابستان که بر از طرف قطب شمال حرکت مینماید آواز
 رعد از وسومع میشود در پائیز و زمستان که بر از قطب جنوب
 حرکت مینماید ابتدا صدای رعد از شنیده نمیشود چنانچه این
 است که قطب شمال مرتفع است اینیکه از تحت قطب شمال بر
 از فر از میل بیشیب دارد چون بقوت سرزیر میشود از آنکه و
 تدخل آنها آوی رعد از او بر خواسته میشود و قطب جنوب
 در تحت الارض واقع است اینیکه از محاذی آن بر خواسته میشود

حرکت



حرکت آن از نشیب بفرات است باین واسطه صدای رعده از مسوع
 نیسود چنانچه در بعضی از جوامع طبع و مشاهده شد است
 وقتی که از بلندی بپستی طران میکنند از جناح آنها آواز میسب
 سمع میشود در وقتیکه از نشیب بفرات میخواهند اوج بگیرند
 همچو جهبال آنها صدای ندارد که اندر مسوع بشود و نیز باید
 دانست که از جهل خاص و فواید جهال آنست وقتیکه برود بر
 بشود او را نگاه میدارد و فی الجمله مانع از گذشتن او میشود تا
 وقتیکه باران از او حاصل شود چنانچه خدا تعالی در کلام مجیدی
فوائد و تزی الجبال تحبها جامده و حی تر التحاب ضعافه
 اتق کل شیئ ان یخیر ما یفعلون اهل ظاهر آید را بطور معنی
 نموده اند که می بیند جهال در دکان میکنند آنها را خاک و جامه
 و این جهال حرکت و مرور میکند مثل سخاوت یعنی کلاه با هر ظاهر
 منافات دارد زیرا که حرکت و مرور جهال حرکت و ملحوظ احد نشده است
 و نیز مخالفت دارد باینجهال که وجعلنا الجبال اوتادها کاه جهال
 اوتاد است عبور و مرور در بنیاید داشته باشد و اگر عبور و مرور
 اوتاد نخواهد بود در دکان قاف موس در لغت معنی بسیار ذکر
 کرده است و از جمله نوشته است مر بضم میم بصیغه اسم فاعل
 از باب افعال کسیت که ناگهان دم شتر جوان سرکش بگیرد

و پس هر دو پای خود را در زمین متمکن گردانند تا اگر آن ستر
 بگردد و او را کشیده بزم و امراضی بضمها از باب افعال یعنی گردانند
 آن ستر را از شقی بسقی تا دام گردانند آن ستر را باین کار و مرده
 یعنی کسرت او را بر روی زمین پس مجموع این معانی است
 نمر و السحاب خواهد بود و خلاصه معنی اینست که کوه را جدا کند
 بر که این کوه منع گذشتن او را از خود میکند و او را نگاه میدارد
 بجهت باران و مجموع جبال سناخه که طولانی هستند هر یک از آنها
 مشرق بطرف مغرب کشیده شده اند و در آنجا اختلاف مرور
 سحاب است زیرا که مرور سحاب از شمال و جنوب می باشد و
 کشیده شده است در معبر و گذرگاه سحاب و همین جهت فرود آمده
 نمر و السحاب اگر جبال خلق نشده بود ابرها همیشه در هوا سار
 و جاری بودند در هیچ محلی بجهت باران توقف نیکرند پس در
 در واقع جبال توایم و تکیه گاه ابرهاست که آنها را نگاه میدارد
 بجهت باریدن برف و باران و اینست معنی صنع حدیثها که فرود
است صنع الله الذي اتقن كل شئ انه جنبي بما تفعلون و این

دساله کشف سرف موشور و لله الحمد لا افرأ

و ظاهره و باطنه بید الحقیق الفقیه

آقا بابا ساهمیرا ۱۲۱۳





موسسه کتب و اسناد
تهران
کتابخانه مرکزی
موسسه کتب و اسناد